۵۰ ریال

تهران مصور

جمعه ۲۱ اردیبهشت ۱۳۵۸ - شماره ۱۶ - سال سی و هفت



آخرین شعار روز:

هر کی که رأی نداده
حق نفس نداره!

انزجار ملت از ترور و تجلیل ملت از استاد شهید مطهری



تلفن خوانندگان

این ستون تازه‌ایست. به‌قصد انعکاس پاره‌یی از تلفن‌هایی که به‌ما می‌شود. نه‌همه آنها. و نه فقط آنچه خوانندگان می‌گویند، بلکه آنچه ما جواب می‌دهیم هم. به‌امید خدا

یادآوری

برای رعایت عدالت ـ که سخت به‌آن پای‌بندیم ـ و جلوگیری از این سوءتفاهم که تریبون این مجله در اختیار نظرات خاصی قرار دارد. که ندارد. و همینطور به‌احترام کسانی که «تلفن» در اختیار و در دسترسشان برای ابراز عقیده و نظرشان نیست، از همه تلفن‌هایی که پیرامون عکس آقای قطب‌زاده در شماره پیش تهران‌مصور، به‌ما شد؛ فاکتور می‌گیریم و فعلا از درج آنها صرفنظر می‌کنیم. شاید به‌این وسیله توانسته باشیم بفهمانیم که آدمیزاد از وسایل عمومی ـ که در حقیقت بیت‌المال است ـ و در اختیارش قرار دارد، نباید فقط برای تبلیغ و توضیح نظرات خود و یا گروهی که به‌آن وابسته است، استفاده کند.

ـ آقا مواظب خودتان باشید، من میدانم که در اجتماعی برایتان خطونشان می‌کشیدند.

ـ چطور؟

ـ خب، نمی‌توانم بیش‌از این بگویم، قرار است پنهانی باشد.

ـ پس خود شماهم...

ـ نه. نه. اشتباه نکنید من باآنها همعقیده نیستم، آنها حرف حساب سرشان نمی‌شود.

ـ شما که حرف حساب سرتان می‌شود، چرا آنجا بودید.

ـ ببخشید ممکن است من نظر خودم را درباره موزیك بگویم.

ـ بله.

ـ خواهش می‌کنم بنویسید، اگر آدمها آزاد باشند که خود انتخاب کنند، وقتی به‌این نتیجه رسیدند که صدای زن نباید، شنید. نشنوند. اگر فکر کردند اشکالی ندارد، بشنوند. چه عیبی دارد؟

ـ هیچ. راه درست همین است.

ـ خب، چرا پس دائم باید به‌زور بما تحمیل شود که: این را بشنو. آن را نشنو. این را ببین. آن را نبین. زمان طاغوت هم چنین وضعی بود. به‌زور بایستی سخنرانی این و آن را می‌شنیدیم و می‌دیدیم. حالا باید به‌زور صدای خانمها را نشنویم.

ـ آقا. من یك کارگر بیکارم، ولی معتقد نیستم که باید از مساله بیکاری موضوعی ساخت برای تضعیف دولت.

ـ بسیار خوب،

ـ اما این را هم بگویم که من تا دوسه روز پیش کار داشته‌ام و حالا هم قادرم چند سالی با پول «بازخرید» سوابقم زندگی کنم، اگر پولم تمام شود ناگزیر تقاضای کار خواهم کرد.

ـ تا آنموقع انشااله اوضاع درست میشود.

ـ آقا. من برادر یك ساواکیم.

ـ خدا از برادری کمتان نکند!

ـ شوخی نکنید، میخواستم بپرسم چطور حقوق برادرم و حتی، می‌دانم، حقوق آنها که تیرباران شدند هم پرداخت شد، ولی حقوق ما نه.

ـ مگر شما چکاره بوده‌اید. نکند در سیا کار می‌کرده‌اید؟

ـ نه جانم. من کارمند شرکت ساختمانی... بودم در چابهار کار می‌کردم، اگر برادرم کمك نکرده بود. بی‌پول و گرسنه مانده بودم.

ـ خدا ایشان را از برادری کم نکند.

ـ آقا این شاه دیوانه شده است.

ـ چطور مگه؟

ـ آخه. مصاحبه‌کرده وگفته به‌ایران برمی‌گردم، برفرض گذاشتند و ژنرال هویزر که شنیده‌ایم در تهران است راه را هموار کرد که ایشان برگردند. باز مگر او دیوانه است که در این اوضاع بیاید. تازه بیاید چکار کند؟

ـ والله از خودشان بپرسید، لابد آب و هوای باهاما به‌ایشان نمی‌سازد.

ـ آقا ترا بخدا این خاطرات معشوق اشرف را بس‌کنید.

ـ چشم. از همین هفته قطع کردیم.

ـ بله، به‌ما چه‌مربوط است که آن خانم و زن برادرشان چکارها می‌کردند، ما باید فکر بدبختی خودمان باشیم.

ـ آقا من طرفدار شاپور بختیارم، چکار کنم؟

ـ هیچی به‌ما تلفن نکنید، ما به‌اندازه کافی دردسر داریم.

ـ آقا. رفته بودم آموزش و پرورش برای کاری. مدیرکلی که ۲۰ نفر ارباب رجوع توی اتاقش و پشت در اتاق صف کشیده بودند، ناگهان دستور داد سجاده آوردند و وسط اتاق ایستاد به‌نماز. آنهم نماز جعفرطیار. طولانی و مردم در انتظار...

ـ خب، چه‌عیبی، مختصر تظاهرات مدروز فرموده‌اند.

ـ بله، اما مرد محترمی از میان جمع توضیح داد که زمین دولت آنهم در وقت ملت نماز ندارد.

ـ والله ما نمی‌دانیم. به‌پیشنماز یا رئیس کمیته محل تلفن کنید.

ـ آقا. من باید به‌کجا شکایت ببرم.

ـ از دست کی؟

ـ از دست شما.

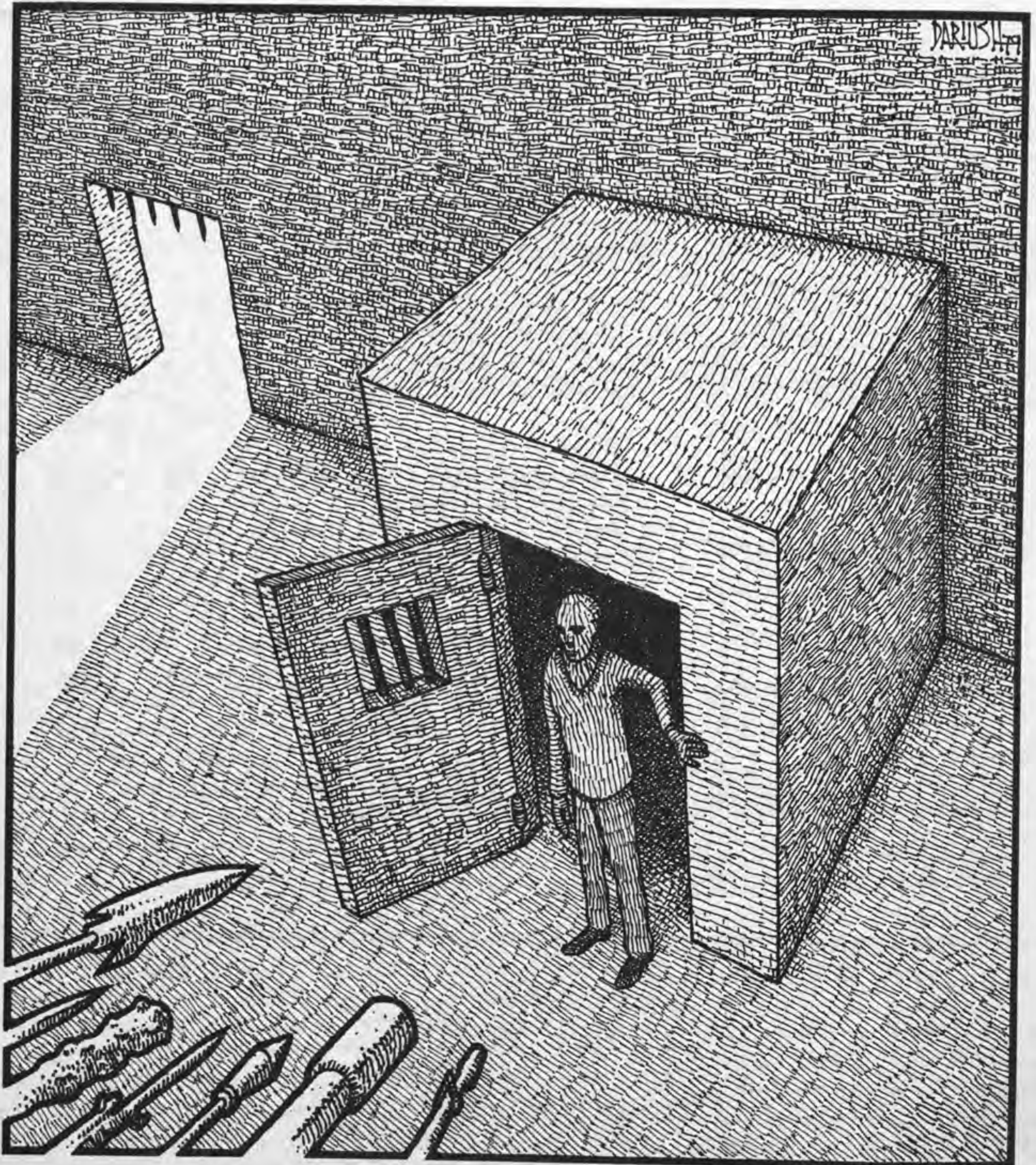
ـ از دست ما. چرا؟

ـ برای این‌که اصلا موضعتان معلوم نیست، دریك‌صفحه می‌نویسید «شکست دولت بازرگان، تسلط فاشیسم را در پی دارد» در جای دیگر از او انتقاد می‌کنید که چرا استعفا نمی‌دهد. تکلیف ما را معلوم کنید.

ـ تکلیف شما و آقای بازرگان را باهم ملت و آینده روشن می‌کند.

کاریکاتور

داریوش رادپور



کلام نخست

کلام نخست هربار نباید گلایه‌یی باشد و سخن از درد. این بار قصد آن دارم تا سخنگوی کارکنان تحریری «تهران‌مصور» باشم در پایان هفته‌یی پرجنجال که دقیقه‌یی از فشار تلفن‌ها و مراجعت فارغ نبودیم. گفتگو گاه دلچسب است و منطقی، گاه نیست.

باری، اینها نشانه‌های آزادی است. حتی آن‌کس که از آزادی خود بهره می‌گیرد تا آزادی مرا تهدید کند، منادی آزادی است ـ گیرم به‌علت آن‌که سالها در اختناق و سانسور و در زندان بزرگی به‌وسعت کشورمان زیسته، هنوز نحوه استفاده از این آزادی را نمی‌داند ـ

باری، آزادی ما، که هیچ کوششی از جانب دولت، تاکنون، برای محدودکردن آن و یا سلب آن نشده است، موهبتی است که روز و شب شکرگزار آنیم. و از عهده شکر و ثنای آن برنمی‌آئیم. تنها می‌دانیم این آزادی ارمغان آن انقلاب است که مردم ایران را به‌خیابانها ریخت. ما آزادی خود را از ملت داریم، و برای ملت.

در پناه این آزادی، روزهای خوشی می‌گذرد. بی‌دغدغه تلفن‌های «احسنی» از ساواك تا فرمان دهد، ببرد یا بیاورد. یا تدین، صوری، آرین‌پور و... از وزارت اطلاعات و یا هر نه‌نه قمری که دمش به‌جائی بسته بود. آزادی ما، اینك سوژه جلسات مدام این و آن نیست که چگونه محدودش کنند.

در پناه این آزادی می‌نویسیم. ممکن است کج برویم. خطا کنیم. اما تردید نداریم و تردید نداشته باشیم که به‌حساسیت زمانی کار خود واقفیم و وظیفه خود را می‌دانیم. در روزهای سخت این روزنامه‌نگاران بوده‌اند، که همواره هدف قرار گرفته‌اند. هدف توطئه‌ها. این توطئه‌ها اینك آنقدر نیز تا مانع از ابراز لذتی شویم که از آزادی خود می‌بریم. آن تهدیدها و آزارها که گاه در «کلام نخست» می‌نشیند آنقدر پراهمیت نیست که از راه بازمان دارد.

این را برای اطلاع و در جواب آنها نوشتم که گاه تصور می‌کنند کوششهائی آنچنانی می‌ترساندمان واز یادمان می‌بردکه آزادی به‌چه‌قیمتی به‌دست آمد و یا وظیفه‌مان را فراموش می‌کنیم، نه!

سردبیر

تهران مصور

صاحب امتیاز ومدیر مسئول: عبدالله والا

هفته‌نامه مستقل سیاسی و اجتماعی

شماره مسلسل ۱۶۲۲

نشانی: خیابان خردمند جنوبی ـ کوچه نقوی شماره ۲۱

تلفن هیأت تحریریه ۸۲۳۳۴۸

سردبیر مسعود بهنود

معاون تحریری سیروس علی‌نژاد

معاون فنی حسن نکوئی

دبیر صفحات جهان شهلا شریعتمداری

دبیر عکس کاوه گلستان

عکسها از محمد صیاد

مدیر داخلی فتح‌الله والا

حروفچینی محمد شریف

آگهی‌ها صالحی

شهرستانها خانلر حشمت

آگهی‌ها ۳۱۱۵۱۵

۳۱۳۸۳۹ـ۳۱۳۸۳۸

نشانی: خیابان لاله‌زار، گراندهتل

چاپ شرکت افست (سهامی عام)

تلفن: ۳۵۲۰۵۹ـ۳۵۲۶۱۶ـ۳۵۲۷۶۹

فهرست

قطع پاورقی

در هفته‌های گذشته، همواره با اعتراض خوانندگان درباره مطالب مربوط به‌معشوق اشرف وماموساواك روبروبوده‌ایم. آنها می‌گویند مطالبی مانند «من معشوق اشرف بودم» و «من مامور ساواك بودم» در سطح کار شما و مجله شما نیست. به‌همین جهت از این هفته پاورقی‌های اشرف وساواك را قطع می‌کنیم و در آینده نیز مطالبی نظیر آنها نخواهیم داشت.



خبر مهم!

حمله به خانه امام

هفته گذشته ناگهان خبری تمام قم را دربر گرفت واز طریق تلفن راهی تهران شد و نگرانی‌ها را اوج‌داد، حتی این‌نگرانی به‌احزاب گونه‌گون رسید ودر برگشت خود به‌قم تبدیل به‌جریان نگران‌کننده تلفن‌ها و پیامها شد. خبر این بود: به‌امام خمینی سوءقصد شده است! طبیعی است در برابر چنین خبری، نگرانی‌ها پیداست ابعادی حیرت‌انگیز می‌گیرد. ولی فورا آنچنان که معمول است عده‌یی به «هیس... هیس» پرداختند و مانع از آن شدند تا واقعیت آشکار شود.

چند هفته پیش پاسداران غیورانقلاب توانستند با هشیاری سرگرد اشراقی از بستگان آقای اشراقی داماد امام خمینی را از منزل یکی از نزدیکان آقای اشراقی در قم پیدا کنند که در آنجا پنهان شده بود، چرا که می‌دانست به‌علت حضور درکشتارها و بقیه کارها در یکی از دادگاههای‌انقلاب آذربایجان جوخه اعدام در انتظار اوست.

وقتی سرگرد اشراقی را از قم‌بیرون کشیدند، او را پاسداران به‌اردبیل بردندو در همانجا پس از یك محاکمه کوتاه، چون گناهش آشکار بود تیرباران شد!

چند روز بعد از آن حادثه ـ روزی که ناگهان در قم و تهران این خبر پیچید ـ برادرزاده سرگرد اشراقی که در منزل‌داماد امام هم رفت‌وآمد دارد، در کوچه ودر برابر درخانه امام که برای بیرون‌آمدن ایشان باز می‌شد، یك سه‌راهی انداختند که‌منفجر شد ـ «سه‌راهی» از وسایل اتصال یك لوله به‌لوله‌دیگراست که ازماهها‌پیش‌درقم‌بامسدود کردن یك سر آن و پرکردن آن از مواد منفجره و میخ، آنرابصورت‌یك ماده‌منفجره درآورده و با پرتاب آن به‌محل مطلوب تقریبا شبیه نارنجك عمل می‌کند ـ.

پس از این ماجرا چیزی که معلوم نیست، اینست که آیا نوجوان ضارب دستگیر شده و آیا تحقیقات ادامه یافته‌یانه. ولی بهرحال واقعیتی که وجود دارد اینست که در عرض یکی دودقیقه خبر به جهت اهمیتش راهی سراسر ایران شد ومردم را در نگرانی فرو برد.

☐ خبر رفتن قطب‌زاده برای خواستگاری به‌قم صحت دارد واز جانب‌یکی از منابع نزدیك تائید شد. آقای صادق‌خان قصد آن داشت که فرزند بزرگ سید مصطفی خمینی (فرزند بزرگ امام را که دوسال پیش درنجف درگذشت) خواستگاری کند که از سوی افراد خانواده، از جمله آقای حاج حسن اعرابی داماد اول امام به ایشان جواب سخت نزدیك به تودهنی داده میشود واو راهی تهران می‌گردد.

از سیدمصطفی سه فرزند مانده است که اولی و آخری آنها دختر هستند ووسطی آقاحسین، نوه پسری امام که هفته پیش با انتقاد از رادیو تلویزیون و قطب‌زاده آزاد‌منشی و شباهتش را به پدرش نشان داده‌که همه می‌گویند آزاده بود واز آزادگی او داستانها دارند.

☐ ایرج اسکندری فرزند عباس اسکندری بنیانگزار حزب سوسیالیسم در ایران واز برجسته‌ترین نامها در حرکت‌های خلقی چپ بی‌سروصدا به تهران آمده است.

اسکندری، در رژیم شاه محکوم به اعدام بود و ۲۵ سال دور از وطن می‌زیست، مبارزات او در ایران مشهور است.

دستور عمل به‌بانکها

☐ براساس دستور عملی که به امضای افجه‌یی مسئول امورمالی‌نخست‌وزیری به بانکهاصادر شده است، تمام شعبات‌همه‌ی بانکهای کشور مجبور شده‌اند لیست تمام کسانی را که در حساب سپرده خود بالاتر از ۳۰۰ هزار تومان دارند و یا معادل این رقم اوراق قرضه خریداری کرده‌اند، در اختیار نخست وزیری قرار دهد.

گفته میشود بعضی از بانکها با نخست‌وزیری تماس گرفته، این‌کار را غیر ممکن دانسته‌اند، هم به‌علت کثرت تعداد افرادی که شامل این دستور عمل می‌شوند و هم به جهت آن که براساس عرف‌جهانی بانکداری اسرار مشتری را جز با اجازه دادستان قانونی در اختیار دیگری قرارنمی‌توان داد.

دوحادثه مهم هفته

ترور استاد مطهری و تلاش جلود در تهران

کدام جناح‌ها از نزدیکی لیبی و ایران جلوگیری می‌کنند.



ترور حجت‌الاسلام مرتضی مطهری که از متفکران و صاحبان اندیشه بود و از فلاسفه‌ی اسلامی، بزرگترین حادثه هفته بود. نه از آنرو که چند روز رادیو تلویزیون خبری جزان را پخش نکرد. بلکه از انرو که اقای مطهری از اعضای شورای انقلاب و از عزیزترین شاگردان امام خمینی و از نزدیکان ایشان بود، جزآن که در سالهای اخیر مدام با تشریح اصول دین اسلام وتهییج مردم به‌مبارزه، نقش اساسی درانقلاب داشت، پس‌از بازگشت امام خمینی به‌تهران مدام با ایشن بود. مشهور است که مطهری وهاشمی رفسنجانی از شاگردان خلف امام بوده‌اند.

درپی‌ترور حجت‌الاسلام مرتضی‌مطهری که چهارشنبه شب حدود ساعت ۲۳ و هنگام خروج ایشان از منزل دکتر سحابی در فخرابد اتفاق افتاد، گفته شد که عاملین ترور اعضای گروه فرقان هستند که پیش‌از این به‌ترور سرلشگر قره‌نی اعتراف کرده بودند، چند شب بعد رادیولندن گفت یکی از اعضای گروه فرقان با این رادیو تماس گرفته و اعلام داشته که نفرات بعدی لیست ترور قطب‌زاده، یزدی، امیرانتظام وهادوی‌اند. که البته گفته میشود که این روایت درست نیست و قطب‌زاده و یزدی به‌دلایل بسیار، از جمله دلیلی که قره‌نی هنگام مرگ به همسرش و پزشکان بیمارستان گفته است، نمی‌توانند در این فهرست قرار داشته‌باشند.

باری، سراسر ایران بامرگ مطهری در زیر پوشش عزا رفت، و سیاه پوشید. سیاهپوش و نگران دومین ترور سیاسی پس از انقلاب، گروههای فشار براه افتادند، در تشییع جنازه مطهری شکوه همبستگی مردم به‌انقلاب اسلامی متجلی بود. درعین‌حال بسیاری از تندروان فرصت یافتند تا نمایشی دهند، در جلو دانشگاه با شعار «هرکی که رای نداده / حق نفس نداره»، در مقابل کتابفروشی‌ها و هرجا که احتمال حضور کوچکترین مخالفی می‌رفت. اما این فقط زاویه کوچکی از موج اقیانوسی بود که سراسر کشور را در برگرفت و حتی درخارج از ایران نیز واکنش‌هایی برانگیخت. تلگرامهای تبریك، ابراز انزجار ازاین‌ترورها از جانب محافل ترقیخواه عرب و فلسطینی به‌تهران سرازیر شد. در ختم شهید مطهری که درمدرسه فیضیه قم و درحضور امام‌خمینی برگزارشد. جلود نخست‌وزیر لیبی‌هم شرکت داشت و در مراسم دیگری او نطقی کرد و قتلهای سیاسی امام موسی‌صدر و مطهری را از یك ریشه دانست.

در آئین بزرگداشت مطهری، هاشمی رفسنجانی یار او و شاگرد دیگر امام درنطق تند و مهیجی به‌شدت به‌چپ‌ها تاخت وتجلیل مردم از مطهری را نشانه‌ئی از همبستگی انقلابی مردم خواند. تاثر امام خمینی از این حادثه در سخنان ایشان متجلی گشت آنجا که امام گفت:

از مردن نترسید و نمی‌ترسیم. اینها باید بترسند که مردن را از بین‌رفتن می‌دانند. هلاك و فنا می‌دانند. چرا مسلمین از موت بترسند، چرا علما از موت بترسند. تا این مکتب باقی است این نهضت باقی است تا این ریشه‌های گندیده هم زیر خاك برود.

جلود در تهران

حادثه دیگر هفته حضور جلود در ایران بود که مدت اقامتش به‌یك هفته می‌رسد و گفته میشد با اسناد و مدارك مشغول قانع کردن حکومت و رهبران ایران به بی‌کناهی دولت لیبی در ماجرای ناپدیدشدن امام موسی‌صدر است. او اگر به‌این کار موفق شود خواهد توانست راه را بر سفر قذافی رهبر لیبی به‌تهران بگشاید.

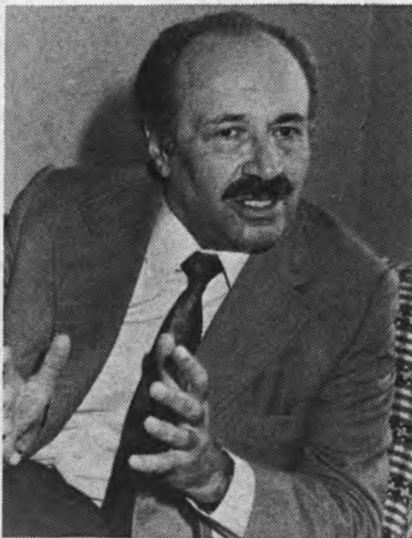
اما از دوسو نشانه‌هایی از این می‌رسد که این تلاشها به‌جائی نرسیده است. یکی رادیوتلویزیون که تاکنون فیلمی از جلود در تهران پخش نکرده و آنرا بی‌اهمیت جلوه می‌دهد، یکی وزارت خارجه که در خبری پیرامون ملاقات رئیس جبهه امل در لبنان با دکتر یزدی گفته شد که ایران روابط سیاسی با لیبی برقرار نکرده است. گفته میشود از سوی جناح تندرو حکومت ایران برای جبهه‌گیری در برابر لیبی که احیانا می‌تواند ایران را به‌جبهه کشورهای تندرو عرب پیوند دهد، تلاش می‌شود و کوششهای جلود مدام خنثی می‌گردد.

رادیوتلویزیون نه‌تنها سفر جلود را انعکاس نمی‌دهد، بلکه جوابهای خواهر امام موسی‌صدر را منعکس می‌کند و هم کسانی که معتقدند لیبی در این کار دست داشته است. از جمله خبرهایی از رم را مبنی براین که امام موسی از لیبی به‌ایتالیا رفته است.

بهرحال اگر تلاشهای جلود، علیرغم بعضی جناحها به‌نتیجه برسد، باید گفت که خبری تاسف‌آور به‌ویژه برای امریکاست که ایران را در صف برابر اسرائیل ببیند و به‌عنوان یك عضو فعال علیه منافع امریکا در اسرائیل و مصر.

قذافی در انتظار سفر به‌ایران





خط قرمز ارتباط «فرقان» و ساواك

نورالدین کیانوری، دبیرکل حزب توده ایران، در گفت‌وگوئی با خبرنگاران تهران‌مصور، فاش کرد که خط قرمزی سازمان «فرقان» مسئول ترور سرلشکرقرنی و آیت‌الله مرتضی مطهری را به ساواك مربوط می‌کند.

او در این باره گفت: ما اطلاعات موثقی داریم که نمی‌توانیم منبع آنها را فاش کنیم. این سازمان (یعنی فرقان) پیش از انقلاب برای ترور رهبران سیاسی‌مخالف رژیم شاه بوجود آمده بود اما آن برنامه شکست خورد و ترورهای کنونی ادامه فعالیت‌های ساواك است. خط قرمز ارتباط بین «فرقان» و ساواك پیدا شده است. ما این خبرها را از یك منبع دقیق بدست آورده‌ایم، اما نمی‌خواهیم آن را معرفی کنیم.

دبیرکل حزب توده ایران گفت: به عقیده ما تنها نیروهای ارتجاعی از اینگونه ترورهاسود می‌برند. اطلاع داریم که‌سازمان‌های جاسوسی نیروهای ارتجاعی فوق‌العاده فعالند. ما قبلا هم در این مورد اطلاعیه داده‌ایم که ۱۳۵ نفر متخصص ایجاد آشوب از طرف «سیا» به ایران آمده‌اند و با گروههائی از ساواك، سازمانی مخفی‌تشکیل داده‌اند و مشغول فعالیت علیه حکومت و ملت هستند.

این قسمتی از مصاحبه‌ای بود که تهران‌مصور با دبیرکل حزب توده داشته است. متن کامل این مصاحبه در شماره آینده درج خواهد شد.



صدها تلفن به‌دفتر تهران‌مصور: تائید و تهدید:

جنجال چاپ عکس قطب‌زاده و شاه

تأسف‌انگیزترین خبرها درگیری کارگران در روز جمعه بود که به چاقوکشی انجامید!

هفته پیش به دنبال چاپ عکس آقای صادق قطب‌زاده، سرپرست موقت سازمان رادیو تلویزیون ایران که درسال ۱۳۴۰ در حضور شاه مخلوع، در هتل والدروف آستوریا برداشته شده بود، به‌فاصله چند ساعت جنجال عجیبی همه‌جا را فراگرفت. تلفن‌ها آغاز شد و مدام زنگ می‌زد. یا تهدید و یا تشویق. یا تائید این که‌مطبوعات وظیفه افشاگری دارند و این راه درست‌است که می‌روید. یا توضیح این که: این افعال ضدانقلاب است، اگر مدارك و اسنادی هم وجود دارد، باید برای رهبر انقلاب و یا رئیس دولت بفرستید. یا تهدیدهای جدی که آتش می‌زنیم... می‌سوزانیم، ویران می‌کنیم و....

در میان تلفن‌ها، تنها تلفنی که نشد تکذیب آن بود و یا توضیح که این عکس آقای قطب‌زاده نیست، چه از جانب خودشان، چه دوستانشان، چه‌دوستدارانشان. و با وجود دعوتی هم که در زیر عکس‌هفته پیش به عمل اورده بودیم، جوابی نرسید و تا این لحظه نیز.

ـ البته شنیده‌ایم که بجای هرجوابی، مقدار معتنابهی پرونده‌سازی برای کارکنان مجله، بویژه سردبیر در راه است که انشاءالله در روزهای آینده خواهد رسید، یا تا زمانی که این شماره به‌دستتان برسد، بنظرتان رسیده ـ در میان صدها ـ و بی‌اغراق صدها ـ تلفنی که شد و چند ملاقات حضوری که با مراجعه کنندگان رخ داد، چند تا باید ذکر شود.

۱ـ آقای دکتر ر.م که در عکس‌فوق وجود دارند و خود جزء حاضران در آن محفل بوده‌اند ضمن تائید عکس و این که به دعوت آقای قطب‌زاده در آن مراسم‌حضور داشته‌اند، به یاد آوردند که ایشان در آن روز دوربینی هم در دست داشتند و عکس می‌گرفتند. و ایشان خاطرنشان کردند که درصورت تکذیب آن خبر و عکس، حاضرند مدارك و اسناد دیگری درباره آقای‌قطب‌زاده و یکی از دوستانشان که با ایشان به‌تهران آمده‌اند ارائه دهند.

۲ـ آقای ح. الف (حضوری) توضیح دادند که مصاحبه مطبوعاتی آقایان قطب‌زاده و چمران و یکی از معاونان وزارتخانه‌های فعلی را به یاد می‌آورند، دو سال پیش در بیروت، که در آن مطالب خواندنی وجالبی‌ـ با توجه به‌موضع امروزشان ـاظهار داشته‌اند درباره... بماند برای فرصت‌های دیگر.

۳ـ خانم م.ن که برادرشان در‌آن‌عکس بود که اینك در امریکا پزشك برجسته‌یی شده‌اند، اعلام آمادگی کردند که درصورت تکذیب‌عکس توسط‌آقای قطب‌زاده، مدارك تازه‌یی ارائه دهند.

۴ـ برادر عزیز موسوی گرمارودی مدیرعامل انتشارات انقلاب اسلامی (چاپخانه افست که تهران مصور در آنجا چاپ می‌شود، از توابع این شرکت است و زیرنظر ایشان) تلفنی از ناراحتی و نگرانی کارگران چاپخانه افست از چاپ این قبیل مطالب در مجله، سخن گفتند. مطلبی درخور تامل است به ویژه که «تهران‌مصور» مدیون فعالیت‌ها و کوششهای شبانه‌روزی عزیزان کارگر چاپخانه افست است وشاید ازهمین‌رو مطالب دیگری درباره آن جلسه وآن‌عکس عنوان نشد، تاناراحتی‌هایی برای‌این همکاران که نقش اساسی در انتشار این مجله‌دارند، فراهم نیامده باشد.

۵ـ برادر بزرگوار دکتر ممکن معاون وزارت اطلاعات (یعنی همان‌جائی که پیش از انقلاب و پیروزی ملت در بیرون راندن دیو و به دست‌آوردن آزادی عامل اصلی اعمال سانسور و اختناق در مطبوعات بود) و در علاقه‌شان به آزادی مطبوعات تردیدی نداریم و دلایل و نشانه‌ها در اعتقادشان به این اصل وجود دارد، تلفنی اعتراض و گله نسبت به چاپ این عکس داشتند و اظهار می‌کردند که بهتر بودپیش از چاپ وزارت اطلاعات را از وجود آن‌مطلع می‌کردیم و تاکید داشتند که با توجه به

تهران مصور:
این عکس قطب‌زاده نیست؟ قطب‌زاده: نه!

جنجال عکس تهران مصور

قطب‌زاده: مخالفان ومنتقدان من وابستگان به‌رژیم سابق‌اند و یا وابستگان به‌بیگانه.
سردبیر تهران مصور وآقای قطب‌زاده آنقدر مهم نیستندکه بیگانگان علیه‌شان توطئه‌کنند. حتی اگربرای بزرگ‌کردن‌خود چنین وانمود کنند.



در آخرین‌ساعتهائی‌که صفحات مجله بسته میشد - عصر یکشنبه - در روزنامه کیهان با عنوان «قطب‌زاده - این‌عکس من نیست» خبری پیرامون عکس تهرانمصور چاپ شد، دراین خبر که عکسی نیز از سالهای گذشته صادق قطب‌زاده همراه آن بود - که به‌ضمیمه چاپ میشود - آمده‌است که قطب‌زاده گفت: تنها مشکل این عکس، اینست که مال من نیست و من مطمئنم که چنان مهندس وجود خارجی نداشته و من به عمرم شاه خائن را از صدمتری هم ندیده‌ام. در سال ۱۹۶۲ که شاه‌به امریکا آمد، من رهبری و مسئولیت تظاهرات علیه وی را در فرودگاه واشنگتن وهمچنین جلوی کاخ‌سفید برعهده داشتم. در همان سال مساله عدم تمدید پاسپورت اینجانب‌هم - دوباره - مطرح شد و جنگ و دعوایی بسیار شدید - که روزنامه‌های آن‌وقت امریکا و اروپا گواه آنست. اگر خدای ناکرده، چنین امری‌اتفاق می‌افتد، زودتر از همه اردشیر زاهدی و دار و دسته‌ی او میلیونها از این عکس را منتشر و با حیثیت من بازی می‌کردند. عکس‌های آن موقع من هنوز هست و هرآدم شرافتمندی‌که آنها را مطابقت بدهد، می‌فهمد که چنین عکسی جعلی است. و این نیز جزو جنجال تبلیغاتی است که برای از میدان به‌در بردن من شروع شده است. من امیدوارم صاحب عکس، هرکه هست، و یا کسانی که وی را می‌شناسند شرافتمندانه به‌این خیانت درامر روزنامه‌نگاری پاسخ دهد.

قطب‌زاده ضمن آن که سردبیر آن مجله هفتگی را به‌وابستگی به‌رژیم سابق متهم کرد، در دنباله حرفهایش گفت: آیا روزنامه‌نگارانی که اعتقاد به آزادی و شرف دارند، ولو آنکه با اینجانب یا کس دیگری مخالفند، نمی‌باید دامن همت به‌کمر بزنند و مثلا دنباله همین مساله را بگیرند و در این میان واقعیت امر را جستجو کنند؟

تهرانمصور - مطلبی که در صفحه مقابل ملاحظه می‌کنید پیش از دیدن این اظهارنظر، نوشته شده است. همه‌ی این مطالب عینا برای قضاوت خوانندگان چاپ می‌شود، آنچنان که تاکنون نیز روش ما بوده و بد و بیراه‌هایی که آقای قطب‌زاده قبلا به‌سردبیر مجله گفته بودند نیز با وجود آن که خود انتظار نداشتند، چاپ شد، این نظر نیز عینا مطابق نوشته روزنامه کیهان چاپ می‌شود.

واقعیت‌ها نه با چاپ یك عکس عوض میشوند و نه با تکذیب آن. حقیقت همواره یکی است. اما راجع به برداشت آقای قطب‌زاده از آن عکس و اتهام «وابستگی به رژیم سابق» چون او اصولا شخص بی‌مسئولیتی است و در این فاصله معلوم شده که اصراری در سنجیده گفتن ندارد و مدام

بقیه در صفحه ۳۹

سن آقای قطب‌زاده (۴۵ سال) این عکس نمی‌تواند تصویر آقای قطب‌زاده باشد.

۶- خبر رسید- بدون آن که به جزئیات و دقایق آن دست‌یابیم - دانشمند عزیز آقای بنی‌صدر در سخنرانی خود در تبریز با اشاره به این عکس فرموده‌اند که مونتاژ بوده و عکس واقعی نبوده است که نشانی عکاس و شماره عکس قید می‌شود تا امکان تحقیق درباره آن برای ایشان و دیگران فراهم شود، ضمن آن که اگرمایل بودند توضیحات بیشتری نیز برایشان خواهیم داد.

۷- با تاسف... تاسف (وهزاران‌بار تاسف) با خبر شدیم روز جمعه در محل تاتر شهر و یا پارك شهر، در اجتماع گروهی از کارگران، هفته‌نامه «جمعه» که‌آن‌عکس را از «تهران‌مصور» نقل کرده بود، توزیع میشود. بحث و گفتگو در این‌باره درمی‌گیرد. به‌نزاع می‌انجامد موافقان ومخالفان به جان هم می‌افتند. چاقو بیرون کشیده‌می‌شود، مجروحانی به‌جا می‌مانند. (این‌بدترین خبر ممکن بود).

۸- در نارمك روز جمعه، چند تنی‌که در تجلیل و سوك استاد شهید دکترمطهری راه‌پیمائی می‌کردند،شعارهایی نیزعلیه‌تهران مصور وسردبیر آن‌می‌دادندوچندشماره‌را به آتش کشیده بودند، یکی از همکاران سر می‌رسد پس از بحث یك‌ساعته فاش می‌کنند که از جانب آقای.... مامور شده‌اند و براساس اطلاعات غلطی که به آنها داده‌شده است.

تهران مصور

- بهرحال این بخش کوچك و قابل چاپ از واکنش‌هایی بود که بطور منطقی، کمابیش، ابراز شد و به ما منعکس گردید. از آن با خبر شدیم. کماکان هر اظهارنظری و اسناد و مدارکی که این موضوع راروشن کند و چراغی باشد فرا راه حقیقت، باصمیم قلب پذیرائیم، حتی اگر مخالف‌برداشتهای ما باشد. حقیقت ارزشی دارد که هیچ چیز دیگری همسنگ آن نیست!

تسلیت به‌همکاران

باندوه فراوان مرگ محمود شیرخان امامی، کارگر شریف و زحمتکش چاپخانه افست را به‌برادر آن مرحوم و کارکنان چاپخانه افست تسلیت میگوید.
کارکنان مجله تهرانمصور

از: مجله «تایم»



افسانه ابراهیم یزدی

در ایران پس از انقلاب، نزدیکی به آیت‌اله روح‌الله خمینی، احتمالا بالاتر از هر عنوان رسمی شمرده می‌شود. با این معیار، معدودی از افراد در ایران، بیش از ابراهیم یزدی، وزیر خارجهٔ ۴۷سالهٔ ایران، از این موهبت برخوردارند.

یزدی که در جریان تبعید آیت‌الله خمینی در فرانسه دستیار ایشان بود، با جت ۷۴۷ که آیت‌الله خمینی را پیروزمندانه به ایران باز گرداند، به تهران باز گشت و در حکومت موقت مهندس مهدی بازرگـــان معاون نخست‌وزیر در امور انقلابی شد. هر چند یزدی وقتی وزارت خارجه را به‌عهده گرفت این سمت را کنار گذارد، امابیشتر ناظران تهران عقیده‌دارند که‌ستارهٔ یزدی، هنوز در حال صعود است. از یزدی که ۱۸ سال ساکن ایالات متحد بوده است، به‌عنوان یك نامزد ممکن برای ریاست جمهوری نام برده می‌شود و این درصورتی خواهد بود که بازرگان که یك استاد قدیمی دانشگاه تهران بوده‌است، هنگام برگزاری انتخابات تصمیم به کناره‌گیری بگیرد.

یزدی پسر یك بازرگان مرفه تهران است و دریك خانوادهٔ کاملا مسلمان پرورش یافته است. وزیر خارجهٔ ایران هنگامی که دانشجوی میکرب‌شناسی در دانشگاه تهران بود، به جنبش ملی دکتر محمد مصدق، نخست‌وزیر پیشین‌ایران،پیوست. وقتی‌مصدق در کودتای ۱۹۵۳ از قدرت برکنار شد، به جنبش مقاومت ملی پیوست که بازرگان و آیت‌الله محمود طالقانی، رهبر ۴ میلیون شیعهٔ تهران، از جمله بنیادگذاران آن بودند ـ کودتای ۱۹۵۳، بانظارت ایالات‌متحد روی داد. در ۱۹۶۰، پس از آن که بیشتر سازمان‌های سیاسی در ایران به زیرزمین رانده شدند و رهبران آنها زندانی گردیدند، یزدی و همسرش «سرور»، رهسپار ایالات متحد شدند. یزدی در ایالات‌متحد در چندین دانشگاه، از جمله کالج پزشکی «بـایلـور» در «هوستون»، به تحصیل پرداخت. او که یك متخصص در تحقیقات سرطانی بود، مآلا یك پزشك ناظر در بیمارستان بازنشستگان در هوستون گردید.

بیشتر همقطاران یزدی درتگزاس، از یزدی به‌عنوان یك‌فرد «خوشایند، انسان‌گرا و یك دانشمند خوب» یاد می‌کنند. آنها از فعالیت‌های سیاسی او آگاه نبودند. ازجمله فعالیت‌های سیاسی او، کمك به‌تشکیـــل چندین سازمان دانشجویی ایرانی ضد شاه در ایالات متحد بود. یزدی زمان به‌زمان با آیت‌الله خمینی دیدار می‌کرد. آیت‌الله خمینی از ۱۹۶۴ تا اواخر ۱۹۷۸ که ازعراق خارج شد و به فرانسه نقل‌مکان کرد در تبعید به‌سر می‌برد. همسر یزدی و چندتن از شش فرزند آنها، هنوز در هوستون‌زندگی می‌کنند. هفتهٔ گذشته همسر یزدی گفت حتی اگر شوهرش شهروند ایالات متحد باقی نماند، او یك شهروند این‌کشور باقی خواهد ماند.

تحلیل‌گران‌واشینگتن، یزدی‌رابه‌عنوان پلی میان‌گزیدگان‌تحصیل‌کردهٔغرب ونیروهای محافظه‌کارترمذهب و ناسیونالیسم‌تلقی می‌کنند که انقلاب‌ایران را به‌وجودآوردند. مقامات وزارت خارجهٔ ایالات متحد به‌خاطر می‌آورند که در جریان حمله بـــه‌سفارت ایالات متحد در فوریهٔ گذشته، ورود به‌موقع یزدی در صحنه، وضع را روبه‌راه کرد و احتمالا جان آمریکایی‌ها را نجات داد. از سوی دیگر، پاره‌یی از خبرنگاران آمریکایی در ایران، از سرسختانه‌بودن بیانیه‌هـــای عمومی یزدی نگران‌اند. یزدی هفتهٔ گذشته در نطقی که در دانشکدهٔ پلیس ایراد کرد، «روزنامه‌های صهیونیستی مانند نیویورك‌تایمز و تایم» را تقبیح کرد و افزود که‌صهیونیسم، «یکی از بزرگ‌ترین دشمنان جنبش انقلابی ماست.»



رئیس شهربانی، سابقه‌اش و افکارش

تیمسار مجللی، رئیس شهربانی کشور در دوره انقلاب، مردی موفر است، با موهای سپید کرده ـ کم‌وبیش در مبارزات سیاسی ـ که حدودا شصت سالی دارد. او هرروز صبح زود، به‌شهربانی می‌ایدو باوجود بیماریهائی که دارد، اداره امور را اغاز می کند. ان روز که به‌دیدارش رفتیم، به‌ضرب دارو، از روی مبل برخاسته بود، و به‌پشت میز کارش قرار گرفته بود.

در طول سالهای سیاه، از او خبری نبوده‌است. مردم نام اورا به‌تقریب نشنیده‌اند، نام پراوازه‌ای ندارد، راستی او چگونه به ریاست شهربانی انتخاب شد. خود می گوید: درسال ۱۳۳۱ تهران ناامن شده‌بود. دانشگاه تهران صحنه زورازمایی‌ها بود. افشارطوس ـ مدیر دروس دانشگاه جنگ ـ فرماندار نظامی بود. من‌هم استاد دانشگاه جنگ‌بودم. مامور انتظامات شمال شهر تهران شدم، از طرف افشارطوس. و در مدت کمی ارامش را برقرار کردم. دکتر مصدق، در این مدت مرا شناخت تا روزهای ۲۷ و ۲۸ فروردین ۱۳۳۲ که شیراز فوق‌العاده شلوغ شد و قتل‌وغارت‌ها پیش امد، دکتر مصدق گفت که به‌شیراز بروم. باسمت سرپرست‌شهربانی فارس. بی‌تردید حرکت کردم و در انجاهم، خوشبختانه، در مدت کوتاهی، امنیت کامل برقرار شد. تا ۲۸ مرداد ۳۲ آنجا بودم و در این مدت، حتی از دماغ کسی خون نیامد.

صبح ۲۹ مرداد که حکومت ملی دکتر مصدق ساقط گردید، مرا تحویل زندان لشکرفارس دادند. مدتها در آنجا بودم، سپس به‌تهران آمدم و آنگاه به‌کرمان و کرمانشاهان تبعید شدم. ولی اتش من برای مبارزه تیزتر شده بود و همواره ادامه داشت. تا سال ۴۱ که جبهه ملی دوم تشکیل گردید و من هم در کنار اعضای این جبهه فعالیت خود را ادامه دادم. در اسفندماه ۴۱ باردیگر دستگیرشدم. مرا به‌قزل‌قلعه بردند. درانجا با مهندس بازرگان، مهندس حسیبی، دکتر سحابی آشنا شدم.

بعداز زندان فعالیت من ادامه یافت، چون هرعملی دولت انجام می‌داد برخلاف مصالح ملی بود و ناچار به‌مخالفت باان بودم. در زمان تشکیل حزب رستاخیز رسما به سازمان امنیت نوشتم که مرا در ردیف کسانی بگذارید که به‌انها گذرنامه می‌دهید تا از مملکت بروند. با این سوابق بود که به شهربانی امدم.

او می گوید که وقتی به‌شهربانی آمده است به‌همان اندازه آثاری از آن مانده بود که از یك کاروان پس‌از کوچ. با همت مردم، خوشبختانه توانسته‌ام تاکنون با ۹۰ درصد پرسنل، ۸۰ درصد خرابی‌ها را ترمیم کنم و امیدوارم تا دوماه دیگرهمه نقص‌های‌شهربانی را از میان بردارم.

درباره وظایف اصلی گارد ملی که مرکب از نیروهای شهربانی و ژاندارمری خواهد بود، عقیده دارد که این گارد، امنیت داخلی را به‌عهده خواهد گرفت تا ارتش دخالتی در اینگونه کارها نداشته باشد. به مثل در وقایعی نظیر گنبد، این گارد ملی خواهد بود که دخالت خواهد کرد و ارتش به‌وظایف اساسی خود خواهد پرداخت.

از کمیته‌ها که سخن به‌میان می‌آید و امکان اینکه آنها مخل انجام‌وظایف شهربانی در آینده باشند، می گوید که کمیته‌ها اگر پاکسازی شوند، مخل نخواهند بود: در حال حاضر در زندانها باز شده و هرچه دزد و قاچاقچی از زندان بیرون‌آمده، اسلحه بدست گرفته‌اند و خود را درقالب کمیته‌ها جازده‌اند. این موضوعی است که مورد تایید تمام‌روسای کمیته‌ها از جمله آیت‌الله کنی‌مهدوی است که نهایت همفکری را با شهربانی دارد. اگر اینها اخراج شوند، کمیته‌ها کاربرد بهتری خواهند یافت.

در اتاق رئیس شهربانی دو عکس وجود دارد: مصدق و آیت‌الله‌خمینی. پیداست که او هردو را دوست دارد. می‌پرسیم که کدام را بیشتر دوست داری. می گوید هردو را. می گوئیم کدام بهترند؟ می گوید هردو خوبند، اما آیت‌الله قاطعیت بیشتری دارد. ■

چشم‌انداز جهان

انگلستان

پیروزی یك محافظه‌کار، برای اقتصاد انگلستان چه‌معنایی خواهد داشت؟ «مارگارت‌تاچر» و محافظه‌کاران خط اول جبههٔ او، تعهد کرده‌اند تا هرچیز را، از مالیات‌ها و تورم گرفته تا قدرت اتحادیه‌های کارگری و مخارج حکومت، کاهش دهند. چنین می‌نمود که پس از گرایش ۳۰ سالهٔ انگلستان به چپ، سخنوری بلندپروازانهٔ محافظه‌کاران دربارهٔ اصلاحات اساسی بازار آزاد، نشانهٔ تغییرنمایان در دورنمای‌اقتصادی کشور باشد. اما وقتی مبارزهٔ انتخاباتی به اوج خود رسید، این سئوال‌های جدی پیش آمد که محافظه‌کاران دقیقابه‌چه‌سرعت ـ وتا کجا ـ می‌توانند حرکت بکنند. «آندرو ریچاردسون»، اقتصاددان شرکت «شرود ـ رواگ اند کو» که یك‌بانك‌بازرگانی‌است، می‌گوید «وقتی کسی به‌تاچر رای می‌دهد، در واقع به‌لزوم یك تغییر رای می‌دهد.»

«ریچاردسون» بیش از آن که ناقد باشد، واقع‌گراست. او و دیگر بازرگانان، از سخنوری «تاچر» دربارهٔ تجارت آزاد استقبال می‌کنند. اما آنان درك می‌کنند که هیچ حکومت محافظه‌کاری نمی‌تواند، تاریخ سی‌ساله‌را یك‌شبه تغییربدهند. «نیك کندی»، وابسته به «مورگان گرن‌فل‌اندکو» که یك بانك بازرگانی دیگر است، می‌گوید «حکومت‌های کارگری، کشور را به‌چپ گرایش می‌دهند، حال آن که حکومت‌های محافظه‌کار، فقط وضع را حفظ می‌کنند.»

اما این‌بار، چنین می‌نماید که محافظه‌کاران مصمم‌اند تا این‌وضع را تغییر بدهند. انتظار می‌رود که آنها محدودیت‌های انگلستان را برجریان‌های سرمایه کاهش بدهند یا آنها را ازمیان ببرند، یعنی کنترل‌هایی راکه‌از سال۱۹۳۹ به‌این‌سو، سرمایه‌گذاری در خارج را محدود کرده است.

درحالی که محافظه‌کاران آشکارا خواستار آن‌اند که حرکت در تعدادی از جبهه‌ها را آغاز کنند، نظام، در برابر نقل مکان‌های ناگهانی‌مقاومت می‌کند. «تاچر»، با وجود سخنوری‌اش علیه اتحادیه‌های کارگری، به‌خوبی آگاه است که حکومت پیشین محافظه‌کاران در سال ۱۹۷۴ در نبرد رو در رو با معدنگران زغال‌سنگ شکست خورد. «تاچر» اخیرا گفت «من برخوردی را پیش‌بینی نمی‌کنم. بسیاری از اعضای اتحادیه‌های کارگری خواهند گفت «خدا را شکر که کسی حاضر شده است مساله را به‌نحو مثبت حل کند.» انقلاب «تاچر»، در زمینه‌های دیگر هم آرام و بی‌صدا خواهد بود. مثلا الغای ملیت شرکت‌ها وقت خواهد گرفت. حکومت. به‌عنوان‌نخستین‌گام، ممکن است مقداری از ۵۱ درصد سهام خود در «بریتیش پترولئوم» را بفروشد. و هرچند محافظه‌کاران قصد دارند مالیات بردرآمدها را کاهش بدهند، درعین‌حال می‌خواهند با افزایش مالیات‌های غیرمستقیم، بسیاری از درآمدهای ازدست‌رفته را جبران کنند.



«تاچر» از یك کارخانهٔ «بریستول» بازدید می‌کند

چین

روند رویدادهای اخیر چین آدم را به‌یاد سناریوی آشنای اروپای شرقی می‌اندازد: بعد از یك دورهٔ نسبتا بی‌تعصبی، دولت پکن‌ناگهان از ۱۶ مارس‌به‌بعد موضع سرسخت‌تری را درپیش گرفته است. تنگ شیائوپینگ در آن روز در نطقی به شدت کسانی را که از «رذالتهای» غربیان تقلید می‌کنند و کار را به‌جائی می‌رسانند که «اسرار» را به‌آنها می‌فروشند، مورد انتقاد قرار داد. از فردای آن روز شرکت در شب‌نشینی رقصی که در کلوپ بین‌المللی پکن برگزار می‌شد، برای چینی‌ها قدغن‌شد. به‌قول خبرگزاری فرانسه گویا دو خانم‌جوان هم که همراه خارجیان به‌هتلی رفته بودند دستگیر شده‌اند.

این جبهه‌گیری تازه خشم «جنبش دمکرات» چین را برانگیخته است. معترضان در آفیش‌ها و نشریه‌های ماشین شدهٔ خود تنگ‌شیائوپینگ را به بدقولی و حتی‌خیانت متهم کرده گفته‌اند، او سیاست همکاری با غرب را اعمال خواهد کرد، بدون اینکه به قولهای خود در مورد دمکراسی‌گرائی عمل کند. معاون نخست‌وزیر چین که میل ندارد در این مورد وارد مجادله و بحث شود، انتقادهای خود را به‌وضع مقررات تازه در زمینهٔ‌انتشار «داربیائو»ها (روزنامه‌های‌دیواری چین) محدود کرده است. شهرداری پکن پا را از این قراتر گذاشته و هرگونه انتقاد از حزب کمونیست چین، مرام مارکسیسم ـ لنینیسم و «افکار مائوتسه‌تونگ» را جرمی قابل تعقیب اعلام کرده است. البته عده‌ای از آدمهای پردل و جرات از رو نرفته‌اند: روز پنجم آوریل گذشته عده‌ای را به‌جرم خواندن اشعاری در مدح «حقوق بشر» در کنار «دیواردمکراسی» درمیدان«تی‌ین‌آن‌من» دستگیر کردند.

اکوادور

پیروزی جیم رولدوس، وکیل جوان اکوادوری، در انتخابات ریاست جمهوری این کشور تنها از راه تمرکز نیروهای مردمی در جناح میانهٔ راست میسر شد. رولدوس وارث سنت مردم‌گرائی پدر زن خود «اسد بوکارام» است که به‌ناحق از طریق قانون من‌درآوردی انتخاباتی ۱۹۷۸ از احراز مقام ریاست‌جمهوری محروم ماند. رئیس‌جمهوری تازه اکوادور درمیان‌قشرهای محروم کشورش از محبوبیتی خاص برخوردار است. بنابراین آنچه نظامیان از آن می‌ترسیدند برسرشان آمده است. جیم‌رولدوس بارها لزوم برقراری عدالت اجتماعی را در کشور «نیمه‌اولیگارشی» و «نیمه‌فئودال» اکوادور خاطرنشان ساخته است.

شوروی

فیلم پیروزی برژنف که از روی کتاب «زمین کوچك» نوشتهٔ خود او تهیه شده‌است در اوایل همین‌ماه در تلوزیون شوروی‌نشان داده خواهد شد. این کتاب خاطرات زمان جنگ برژنف را شامل می‌شود و جایزهٔ ادبی لنین را نصیب نویسنده‌اش ساخته است. فیلم پیروزی برژنف به‌قول‌خبرگزاری تاس: «یکی از قهرمانی‌ترین فصلهای جنگ جهانی دوم است».

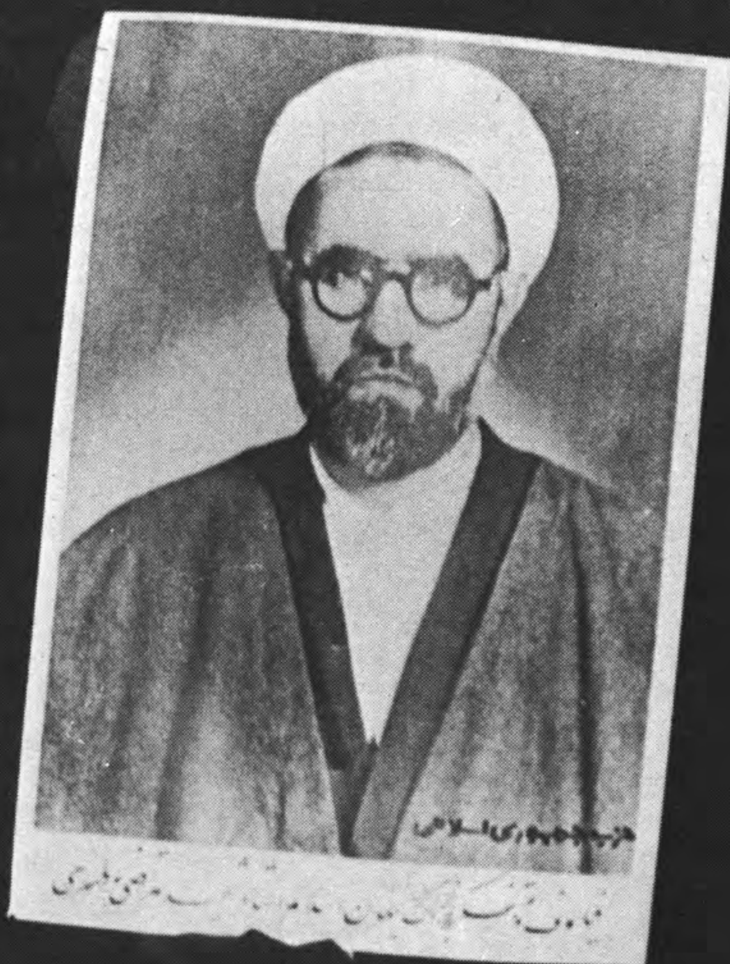


تشییع جنازه استاد مطهری

تنفر از ترور، تجلیل از شهید

عکس‌ها از: کاوه گلستان
محمد صیاد




حزب جمهوری اسلامی

دانش

لمان دانشگاه





مسعود بهنود

**قدرتمندان امروز و دولتمردان تازه بایدثابت کنند
که در روزهای‌بحرانی نیز عشق به‌آزادی را از دست نمی‌نهند**

با منطق به‌جنگ ترورها برویم

لحظه‌های حادثه، روزهای خطر، دقایق نامنتظر و ناخوشایند، زمانهای مناسبی‌است برای اندازه‌گیری ارزش و توان انسانها، سر بزنگاه است ودرست سر پل... در این زمانهاست که می‌توان دریافت هر کس‌چند مرده حلاج است. واین روزها چنین است، دومین ترور سیاسی پس‌از انقلاب، میزان تحمل، شکیبائی و چگونگی رویاروئی دولتمردان تازه و قدرتمندان جدید را نشانه میزند. آنها که پس از انقلاب براریکه‌ی قدرت تکیه زده‌اند، شناخته می‌شوند و زیر ذره‌بین قرار می‌گیرند که برای روزهای سخت حکومت‌داری آفریده شده‌اند، یانه. واین روزگار نه‌فقط‌از این‌رو پراهمیت‌است، که برای‌ایران نیزارزشهای مضاعف تعیین‌کننده دارد.

آنان که به‌منطق مطرود ترورمتوسل می‌شوند، تنها ایجاد فضای آشوب وهرج‌و مرج را در هدف ندارند، بل با این‌وسیله‌ی نامیمون قصد آن دارند تامانع از استقرار آرامش شوند، از عادی‌شدن‌اوضاع واستقرار حکومت قانون جلوگیری کنند و مهمتر از آن سدی شوند در برابر انتقال قدرت از کانونهای پراکنده وموقتی امروز به‌دولت. تضعیف دولت وادامه کار کانونهای متفرق قدرت از بزرگترین پیروزیهائی‌ست که‌آنان ممکن است از شلیك‌های پیاپی خودبه‌دست آورند ـ واز این جهت بخصوص شاید با بعضی از کانونهای تندرو صاحب قدرت‌فعلی همرای وهمگام باشند، آنها که به‌جادوی قدرت وفرماندهی وامرونهی گرفتارآمده‌اند و بریدن از این اعتیاد برایشان آسان نیست ـ.

عاملان ترور و آنان که از منطق گلوله، منطق آتش استفاده می‌کنند، آنان که از تاریکی به روشنائی شلیك می‌کنندو به‌قول امام منطق ندارند، سخنی برای گفتن ندارند، پس گلوله را جانشین منطق می‌کنند، شب‌پره‌هائی که تنها در تاریکی ماوا دارند و نور را به منزله مرگ خود می‌دانند، این سیاهدلان، تنها به‌قصد کشتن يك تن ـ يك جان ـ نیامده‌اند. چرا که می‌دانند او نبود این تن هرچقدر عزیز و موثر وهرچقدر نزدیك به‌رهبری کشور ـ آنچنان که استاد فقید مطهری بود ـ انقلاب از حرکت باز نمی‌ماند. انقلابی که ۷۰هزار تن از انسانهای مسئول وانقلابی خون خود را پشتوانه آن قرار داده‌اند، با نبود يك‌تن ودوتن ـ شاید هم دهها تن ـ از رفتار نمی‌ماند. آنها نیز ـ لابد ـ اینرا خوب می‌دانند.

پس چرا به گلوله متوسل شده‌اندو به ترور؟ پاسخ این سئوال می‌تواند تعیین‌کننده واکنش‌های جامعه و رهبران آن در برابر این گونه حوادث باشد.

این سیاهدلان ـ گفتیم ـ به‌قصدایجاد ناآرامی، فضای خشونت، ناشکیبائی، ازمیان بردن تحمل لازمه آزادی، انتقاد لازم برای ساختن جامعه، جلوگیری از انتقال قدرت‌به دولت، متنوع‌ماندن کانونهای تصمیم‌گیری‌و قدرت و... آمده‌اند. برای مقابله با آنان شناخت همین مقاصدکافی است. بایدمتحمل بود و تن به‌فضائی که آنان در صدد ایجاد آنند، نداد. باید شکیبا بود ودر برابر آنان

تروریست‌ها، ایجاد هرج و مرج، تضعیف دولت و جلوگیری از انتقال قدرت به دولت ومتنوع ماندن کانونهای تصمیم‌گیری ونیرورا در هدف دارند

اگر با شلیك هرگلوله به مواضع آزادیخواهان حمله بریم، در دستیاری با تروریستها پیشقدم شده‌ایم

از کوره در نرفت و روند از پیش تعیین‌شده انقلاب را ـ هرچه که هست ـ از دست‌نداد. باید به سرعت در صدد استقرار نظام‌عادلانه قانون بود. بی‌تردید، ترورها، فرصتی در اختیار عقابهای تندرو در میان دولتمردان تازه خواهد داد تا لزوم حفظ سنگرهایی‌را که به‌آن دلبسته‌اند، به‌رهبری یادآورشوند و بخواهند که بیشتر و بیشتر از این‌جامعه در حالت آونگان فعلی باقی بماند.

اگر واکنش‌مان در برابر ترورها چنین باشد. عاملان این‌کشتارها وارباباتشان آنان به‌مقاصد نابهنجار خود رسیده‌اند، بی‌تردید کمك کرده‌ایم تا احساس پلید پیروزی به‌آنان دست دهد، تا آنان‌همچنان از تاریکی به‌روشنائی شلیك کنند. چرا که می‌بینند شلیك‌های آنان بی‌اثر نخواهدبود.

اینك که جامعه در برابر دومین‌ترور سیاسی پس‌از انقلاب واکنشی مطلوب نشان داد و به‌قول هاشمی رفسنجانی روشن‌اندیش و خطیب «ملت فرصتی یافت تا دلبستگی‌خود را به‌اسلام و انقلاب اسلامی نشان دهد»باید گفت شایسته‌ترین جوابها همین است. آن تاریکدلان که در ظلمت خانه دارند باید بدانند که تیرهایشان، ملت را در برابرآنها یکپارچه‌تر، مصمم‌تر و با اراده‌تر می‌کند و در عین حال در مسیر انقلاب اثری نمی‌گذارند و ماشین سرنوشت ایران را ازخط خارج نمی‌کنند. این بزرگترین‌ناکامی برای آنهاو اربابانشان ـ هرکه هستند ـخواهد بود. بزرگترین ضربه به پیکر تروریسم، از خنثی‌کردن پیامدهایی که آنها براعمال خود فرض کرده‌اند، وارد می‌آید.

واکنش نابخردانه در برابر ترورهای سیاسی را به راحتی می‌توان تصویر کرد ـ واین روزها در پاره‌یی افعال حساب نشده‌از سوی افراد بی‌مسئولیت دیده شده است‌که اندك است و به‌حساب نمی‌آید ـ: از ترورها یك وسیله‌ی تبلیغاتی ساختن برای کوبیدن گروههای مخالف از مهمترین اشتباهاتی است که ممکن است در جواب هرترور، مرتکب شد. این رفتار نفاق‌افکنانه، تضعیف کننده جامعه‌وانقلاب‌خواهد بود. هروسیله‌یی برای روبروشدن با مخالفانی که منطق‌دارند ودر تاریکی ننشسته‌اند، مناسب نیست.سهل است خطرناك و مضر بحال‌جامعه. درفرصت‌های اینچنین اتفاقا باید نشان داد که قدرتمندان از قدرت خود علیه گروههایی که همفکر آنها نیستند، ولی منطقشان را ژـ۳ و مسلسل یوزی نمی‌سازد، استفاده نمی‌کنند و جامعه‌یی سالم که در آن‌اقلیتی فعال همانقدر لازم است که اکثریت‌قدرتمند شکیبا، هدف و مطلوب آنهاست.

اگر قرار باشد، هر گلوله که‌شلیك میشود، به مواضع آزادی و آزادیخواهان حمله بریم و آنان را در برابر خورشید احساسات تحریك شده مردم کباب کنیم، بی‌شك در دستیاری با تروریستها پیشقدم شده‌ایم.

قدرتمندان امروز،به‌عنوان دولتمردان تازه یا پشت پرده‌های قدرت ورهبری، باید نشان دهند که در سخت‌ترین شرایط عشق به آزادی را از دست نمی‌دهند، ورنه‌استدلال آن سفاك و کارگزارانش در هنگام شکنجه عزیزان آزادیخواه در شکنجه‌گاهها‌وهم‌در تبعید وارستگان ودربندکشیدن جامعه با سلب آزادیها همین بود: که ما دشمنان مسلح و چپ‌های خطرناك داریم که می‌خواهند جامعه را در ورطه‌ی هرج‌ومرج‌فرو برند و یا ایران را «ایرانستان» کنند!

هرچه سریعتر دولت قدرت را در دست گیرد و شاهین ترازوی عدالت، قانون مدون شود، قوای سه‌گانه کشور به‌کار افتند وهرکس در جای خود قرار گیرد و نهادهای موقت که برای روزهای بحرانی بیرون راندن سفاك و طاغوتیان نهاده‌شدند، جای خود را به نهادهای ثابت و منتخب بسپارند. هرچه زودتر از حالت فعلی بدر آئیم، زودتر این افعال ناپسند متوقف خواهد شد. ویا دست کم توان مقابله با آنهاافزون خواهد گشت.

از دست‌دادن استاد مطهری در هر زمانی دلگزا بود. چه رسد در فاصله‌یی‌چنین اندك با قتل قرنی و به‌عنوان ادامه ترورهای سیاسی. باید این ضایعه، همه ا به‌فکر فرو برد وقانع کند که تندرویهای مخالف آزادی، بهترین بذر برای رویاندن نهالهای خشونت در جامعه است. جواب خشونت را با ناشکیبائی وخشونت متقابل آنهم دربرابر گروههایی که آنها عامل خشونت‌نبوده‌اند، نباید داد.

در مقابل آنان که به‌منطق پوسیده و قرون وسطائی و مطرود ترور متوسل‌می‌شوند، باید منطق‌هایمان را قوی کنیم. با تکیه برنقاط قوت جامعه ـ که همانا یکپارچگی و یکصدائی دربرابر تسلط‌جوئی و بیگانه‌پرستی است ـبه‌جنگ باتروریستها برویم که تمام قدرتشان در انگشتان آلوده‌یی‌ست که ماشه را می‌فشارد. ■



حسین مهری

عاقبت اختناق‌ه

توفان‌ها برمی‌خیزند و توده‌های غبارو خس وخاشاك را یکجا به‌هوا می‌برند، اما کوه‌ها می‌مانند.

سیل‌ها می‌غرند و هرچه را برسرراه می‌بینند می‌شویند و می‌برند، اما زمین می‌ماند، زمین، استوار می‌ماند.

تندباد اجل، زندگان را یك یك‌و گاه، ده‌ده و صدصد به‌دیار نیستی می‌کشاند، اما هستی می‌ماند.

گردباد حادثه‌ها، نظم‌ها و نظام‌ها را زیروزبر می‌کند، اما ملت‌ها می‌مانند.

بت‌ها می‌شکنند و بت‌سازها به‌خاك می‌روند، اما بت‌شکن‌ها می‌مانند.

باصرهٔ تاریخ، از این آمد وشدها بسیار دیده است. سیل‌هادیده است.غرش‌ها دیده است.

تاریخ فرعون دیده است، سحر «سامری» دیده است. همه رفته‌اند. تاریخ استالین بیدادگر دیده است. چه نخوت‌هاو نبخترها ومستی‌ها دیده است. همه این‌ها برباد رفته است.

تاریخ، بت از پی بت‌شکسته است، بت‌ساز از پی بت‌ساز به‌دیار نیستی فرستاده است، و بت‌شکنان را قدر نهاده است و برصدر نشانده است.

با این همه، تاریخ هرگز فریب بت‌شکنانی را نخورده است که بت را برداشته‌اند و خود برجای آن نشسته‌اند. تاریخ، آنان را نیز شکسته است. بشنوید. من صدای شکست را پیشاپیش می‌شنوم، صدای شکست‌همه‌بت‌هایی که بت‌شکسته‌اند، صدای ندبه وشیون همه بت‌پرستان پشیمان را... صدای ندامت می‌شنوم. خیل انگشت به‌دندان گزیدگان را می‌بینم که همراه با بت‌شکن، چکش به‌دست، به‌جان بت‌افتادند و بت را شکستند ودر چشم برهم‌زدنی، بت‌شکن را دیدند که بت شده است.

***

جامعهٔ بریده بریده، بهترین منزل یاس است. این جامعه روزی تن واحد بود، امروز از هم‌گسیخته و مایوس است. با خواهش و تمنا، با تضرع‌والتماس، نمی‌توان آن را از نو یگانه ساخت. وحدت کلمه‌باید از درون جامعه بجوشد.

این جامعه روز پیکار، بهترین نمونهٔ برادری و برابری را به نمایش نهاد.امروز، همرزمان دیروزش، یکدیگر را در خیابان‌ها می‌درند.

چه اتفاقی افتاده است؟

آنچه نبایست رخ می‌داد، رخ داده است. در پیکار، همه با هم بودند، همه‌در یك صف بودند، همه خون‌ها یك‌رنگ بود، اما همین که گرمی پیکار گذشت، درچشم برهم‌زدنی، یك گروه، همه قدرت‌ها و همه اختیارها را به چنگ گرفت و سواربرمرکب مراد تاخت.

این طایفه، منطق آزادی نمی‌شناخت. آزادی چیست؟ دموکراسی چه صیغه‌یی‌ست؟ به‌چشم این طایفه، «دموکراسی جز بزك کردن وستر عورت نیست، کاغذ کادویی‌ست برای پوشاندن کثافات و جنایاتی که‌مقتضای ذات امپریالیسم جهان‌خوار است.»

این قوم سلطه‌جو که در گرماگرم پیکار، وعدهٔ آزادی و دموکراسی می‌داد، همین که انحصارجویانه قدرت را به‌چنگ آورد، دموکراسی را بزك وستر عورت‌خواند. از شش هزار کیلومتری ندا می‌داد که مارکسیست‌ها هم می‌توانند در جمهوری اسلامی اظهارنظر کنند وبه‌این ترتیب، مژدهٔ بهشت آزادی را می‌داد، اما همین که برمسند قدرت تکیه زد وکارش قوام گرفت، چوب تکفیر وزندقه را بلند کرد و برسر هرکس کوفت که سهمش را از آزادی می‌خواست.

حزب رستاخیز را خرد کرد و به‌جا خرد کرد، اما فرهنگ رستاخیزی را زنده نگه داشت. انگاشت فاشیسم چیز دیگری جزاین است. فاشیسم، خواست تبدیل صداهای مستقل یك ملت به‌یك فریاد است. نگران شوید وقتی‌شعار واحدی‌را می‌شنوید. نگران شوید وقتی می‌خواهند از راس هرم قدرت، یك کلام را به‌همه القا کنند. نگران شوید وقتی می‌خواهند همه اراده‌ها تابع ارادهٔ واحدی شود و به‌یك اراده تبدیل‌شود. ارادهٔ واحدی وجود ندارد. ملت، رنگین کمانی از اراده‌هاست. تمرکز همه اراده‌ها دریك‌جا، فاشیسم است. فاشیسم می‌خواهد بالای‌حرفش حرف نباشد و همه دعاگوی یك پیکر، یك حزب یا یك نظام باشند. و این درست همان نقطه‌یی‌ست که فاشیسم و سوسیال‌امپریالیسم (نظام شوروی و اقمارش) به‌هم می‌رسند وبه یکدیگر درود می‌گویند. این نظام‌های یکه‌تاز (توتالیتر)، در کار حکومت، روال واحدی دارند: هردو گله می‌خواهند، هردو بع‌بع گوسپند می‌خواهند، هردو، آحاد ملت را چون دانه شن‌های ساحل، یك شکل ویك اندازه و همرنگ می‌خواهند، هردو از همه حنجره‌ها یك‌آوا می‌خواهند: همه باید دعاگو و ثناخوان نظام فرمانروا باشند، همه یك‌صدا

نفجار است...

بگویند زنده‌باد، همه یك‌صدا بگویند مرده باد... نگران شوید: این فاشیسم است، فرهنگ رستاخیزی ـ آریامهری‌ست.

باری، قوم سلطه‌جو، به‌صد زبان گفت: «هرکه با ما نیست برماست». گفت هرکس جزآن بیندیشد که ما می‌اندیشیم، خصم خدا و رسول است. قوم، هرجا منطقش لنگید، چنین گفت تا دهان‌ها را ببندد، زبان‌ها را ببرد و این همه، برای آنکه مرکب قدرت را از دست ندهد، قدرتی که دوام نخواهد کرد و روح انقلاب، آن را تادیب یا تصفیه خواهد کرد.

قوم سلطه‌گر، با آزادی‌خواهان و آزادگان برهمان منوال رفتار کرد که اردوی شرق با وجدان‌های آزاد و عقل‌های بیدار می‌کند. به‌معنای‌دیگر، همه صاحبان‌حسن‌نیت و همه ناقدان بی‌غرض را در عرض عناصر ضد انقلاب قرار داد و شعار توده‌یی «هرکه با ما نیست برماست» را به‌بهترین وجه جامهٔ عمل پوشاند. قوم سلطه‌گر، گروه‌های ناقد را با باروت هیجان بی‌مهار خیابانی به‌توپ بست. قلب میهن‌پرست می‌لرزید وقتی می‌دید دست‌آموزان معصوم از همه‌جا بی‌خبر در خیابان‌های اختناق، برای فدایی مرگ آرزو می‌کنند، چیزی که رژیم ستمشاهی برای فداییان می‌خواست، و فدایی را در کنار ساواکی می‌نشانند، از آن روی که مانند گروه سلطه‌گر نمی‌اندیشد، آرمان دیگری دارد و خواست دیگری. قوم‌سلطه‌گر هیچ‌نمی‌خواست جز دعاگو و ثناخوان. فدایی ثنا نمی‌خواند. توده‌یی ثنا می‌خواند. شوخی روزگار را ببینید: توده‌یی عزیز شد و فدایی مغضوب. توده‌یی عابد و زاهد و مسلمان شد، از آن روی که به‌جمهوری اسلامی رای داد. کسی به‌توده‌یی ناسزا نمی‌گوید، زیرا حزب توده به‌قوم سلطه‌گر اقتدا می‌کند، نقد نمی‌کند، سربه‌راه است، می‌پذیرد و دم نمی‌زند.

باید زبان زباندارها را برید.

جامعهٔ شکاف خورده، بهترین منزل یاس است. وقتی یك طبقه، سهم شیر را برای خود بردارد، و آزادی را به‌خود منحصر کند، همه طبقه‌های دیگر به‌یاس دچار می‌شوند. جامعهٔ‌انحصارزده، کشتگاه نومیدی‌ست. قدرت باید تقسیم شود و به‌روند طبیعی شکل گیرد.

اینك قدرت به‌تمامی به‌دست طبقه‌یی افتاده است که می‌پندارد تنها خودش مسلمان است و دیگران همه زندیق و این گفتهٔ رهبر روحانی انقلاب را ازیاد برده است که: «عاقبت اختناق‌ها، انفجار است.»

این سخن، دریافت تاریخی بزرگی در خود نهفته دارد. برای آن‌ها که این روزها گلوگاه آزادی را می‌فشارند، این هشدار به‌جایی‌ست. برای آن‌ها که همه قدرت را تیول خود کرده‌اند و اختیار مرگ و زندگی این ملت را به‌دست دارند و کس نمی‌شناسدشان، این گفته، یك نهیب است، زنگ خطر است.

تمرکز قدرت در دست طبقه‌یی که ورزش سیاسی ندارد و دنیای سیاست را از دریچه‌یی تنگ و از پشت عینك قشریت می‌بیند، و با این همه خود را عقل کل و مدار مدارها می‌داند، توفان‌ها در پی دارد. نگذارید توفان برخیزد.

جامعه‌یی که دیروز در پیکار، تن واحدی بود، امروز سه‌پاره شده است. در یك سو، سهمگینانند، در سویی، خشمگینان و در جایی غمگینان.

سهمگینان می‌ترسانند، تهدید می‌کنند، می‌زنند، مضروب می‌کنند، فریادهای هیستریك می‌کشند، روانشناسی‌هراس به کار می‌برند، اعلامیه پاره می‌کنند، در کوچه‌ها و خیابان‌ها زنان را می‌آزارند، توده‌های تازه سیاسی شده را در کوی وبرزن به‌حرکت درمی‌اورند و گروه‌های پیشرو را از آن‌ها می‌هراسانند، و بسیار کارهای سهمگین دیگر می‌کنند...

خشمگینان، آنانند که در پیکار، دوش‌به‌دوش و پیشاپیش خلق‌ها حرکت کرده‌اند، خون داده‌اند، آرزوی آزادی، آرزوی نفس‌کشیدن داشته‌اند و امروز در معرض تاخت‌های مسلح تندروانی نامسئول قرار گرفته‌اند که زیر پوشش اسلام، پرخاش می‌کنند، تعرض می‌ورزند و این چنین، والاترین اصول اسلامی را زیر پا می‌گذارند.

غمگینان، آنانند که باآگاهی‌شان به انقلاب امید بسته بودند و امروز به‌چشم می‌بینند امیدها یکایك از دست می‌رود و آنچه می‌ماند ندامت و یاس است. غمگینان، گروه بزرگی از مردم آگاهند که شناخت نسبی سیاسی دارند و سره را از ناسره باز می‌شناسند، گروهی که می‌توانست سنگچین فکری و امید مدیریت نظام‌نو باشد. هیچکس نمی‌تواند استبداد خیابانی و تعرض فکری را براین گروه تحمیل کند.

این گروه فکر می‌کند، در پرتو اندیشه انتخاب می‌کند و هرگز خود را به سیستم «یك کلام» نمی‌سپارد.



آخرین عکس و تنها عکس هویدا در سلول

ترجمه: د. رشیدی

اعتراض ادگار فور به اعدام بوتو و هویدا

اعدام بوتو و هویدا، سعی در از میان برداشتن افکار غربی است

دو مرد، دو زندگی که در عرض چند روز پایان گرفت. دو رئیس دولت سابق که سالها رسمیت جهانی کشورشان را مظهر بودند، دو ستمدیده. برای یکی چوبه دار، دیگری به‌گردن بسته در برابر جوخه اعدام. هردو از قدرت بریده و به‌زندان رسیده و از زندان به گور پناه برده. گویا شخصیت انسانی انها زایده‌یی بود بر شخصیت سیاسی و کار دولتی انها. هردو، در خوبی‌هائی که بهم شباهتی نداشت و گناههایی که دیگر پوشیده مانده‌است، سعی کرده بودند کشورشان را از استانه‌ی یك جامعه قرون وسطایی به‌دهان تمدن غرب پرتاب کنند، زود بود، یا دیر. اهسته بود یا تند... سئوال اینست.

تمام دولتمردانی که در یك دوران می‌زیند، غالبا فرصت تلاقی به‌یکدیگر می‌یابند، من بوتو و هویدا را می‌شناختم. این به‌طغیان اندازه‌های یك درد می‌بخشد. البته اگر انها را نمی‌شناختم، همین اعتراضها را داشتم. ولی چون صورتهای انها در زمانی که در جهان بودند، در دیده‌ام نشسته بودند، وسعت تازه‌یی به‌قضاوت تجریدی که انسان می‌تواند درباره این قبیل محاکمات داشته باشد، می‌بخشد. انها، هردو، در کارهای مشابه در گیر

هویدا، مردی که ۱۳ سال از سیاه‌ترین دوران زندگی ما، رئیس دولت ایران بود. دوچهره داشت. دوچهره کاملا متفاوت: یکی چهره‌یی که بیشتر دیگران می‌دیدند، یك فرد کتابخوان، زباندان و با فرهنگ. دیگری چهره‌یی که در ایران از او دیده میشد به‌عنوان کارگزار و غلام جان‌نثار آن سفاك.

از همین‌رو همانقدر که در ایران، مردم مرگ او را به‌عنوان مظهر مرگ رژیم منحوس شاه تلقی کردند و شادمان شدند، در جهان غرب ـ و به‌ویژه در فرانسه ـ مرگش با تاسف روبرو شد. آنها او را مظلوم دانستند، حال آن‌که در ایران به‌جهت جنایاتی که در دوران ریاست دولت او صورت پذیرفته بود، ظالمی بود که می‌بایست به‌سزای اعمال خود برسد.

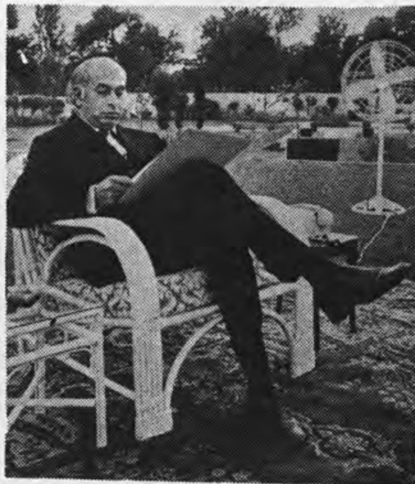
درست به‌جهت همین دوگانگی شخصیت اوست که مردی چون ادگارفور، او را در کنار ذوالفقارعلی‌بوتو، که جهانی متاثر از مرگش شد، قرار می‌دهد. ادگارفور سیاستمرد معروف فرانسوی، که سالها رئیس مجلس ملی و دوبار در غیاب دوگل و پمپیدو رئیس حکومت فرانسه بود، و یکی از برجسته‌ترین حقوقدانان جهان است، هنگام آغاز محاکمه جنایتکاران رژیم شاه داوطلب دفاع از هویدا شد. او پیش‌از آن، تقاضائی مشابه برای بوتو، نزد رئیس جمهوری پاکستان فرستاده بود. اما هم بوتو و هم هویدا، بی‌آن‌که ادگارفور بتواند از آنان دفاع کند، به‌فاصله‌یی نزدیك، کشته شدند.

ادگارفور، هفته پیش در نامه‌یی به «پاری‌ماچ» مجله فرانسوی. با عنوان «طغیان من و درد من» در حقیقت نگرش جهان غرب را به‌این دو اعدام نشان داد. او دفاعیه خود را از دو موکل بالقوه خود چاپ کرد و آن رویه دیگر هویدا را در مد نظر داشت.

بودند، زندگی هردو به‌جادوی سپید قدرت و جادوی‌سیاه‌مرگ گره‌خورده بود. این دومرد هم شبیه بودند، هم متفاوت. علی بوتو، با قدرت شخصیتش، باجذابیت‌نگاهش، باهیجانی که گفتارش را تصویر و اعمالش را هدایت می کرد، برادمی اثر می گذاشت. این‌هیجان، با عشق زیادی همراه بود عشقی که به‌ملتش داشت؟ او ملتی نداشت. بگوییم به‌زمینش داشت؟ اما او در حقیقت زمینی نداشت، پس به‌وطنش داشت؟ ولی وطن از پدران می‌رسد، وطن او از پدرانش نبود، شاید وطن فرزندان او باشد.

«پاکستان» کلمه‌ایست که بطور مصنوعی از ترکیب کلمات و هجاها ساخته شده است، کشوری که روی یك نقشه ساخته شد. و دو قسمت را که ۲۵۰۰ کیلومتر ازهم فاصله داشتند، شامل میشد. اما بااینهمه این پاکستانی بود که بوتو دوست می‌داشت، برایش زنده بود و برایش مرد. او می‌خواست در هویت ملی‌اش پاکستان را بالا برد وسوار بر موشکی به‌قرن بیستم پرتاب کند، جان خود را برسر اینکار نهاد. اما شاید مرگش اینکار را جلو اندازد.

هویدا، اما به‌طرز زندگی ما نزدیك‌تر بود وبه‌رنگین کمان شخصیت‌های ما. به‌نظامی که ما غربیان در این قرن بدان استناد می‌کنیم. برای من بسیار سخت‌بود که باانگلیسی ضعیفم خود را به‌علی‌بوتو بشناسانم. ولی با هویدا همیشه این سئوال در ذهنم می‌نشست که فرانسه کدامیك از ما بهتر است. جرقه‌یی که بین من و او زد وقتی بود که برای اولین بار در تهران دیدمش. سرمیز شامی که برای گروه وکلای مجلس فرانسه برپا داشته بود. ما برای هم «نامه انیس» را در نمایشنامه مکتب زنان (مولیر) از بر خواندیم. او از



پرخاشجوئی علی‌بوتو فاصله داشت. با بیانی یکدست و با دقت حرف می‌زد. با کوششی دائم برای بالابردن اطلاعات‌خویش. چهره‌اش هم نشان از خوشرویی داشت و هم مظهری بود از تفکر آدمی همیشه مشغول. مرا یاد لقبی که تاریخ به‌رهبر مقاومت استان «فرانش‌کونته» ما داده می‌انداخت «دردسری» از مولیر به روسو یکقدم بیشتر نیست، او خیلی از کتابهای مرا درباره روسو خوانده بود. چون مدام کتابهای فرانسه می‌خواند. به نظرات من درباره «قرارداد اجتماعی تازه» بسیار علاقمند بود. به‌دو جلسه گفت‌وشنودی که در پوآتیه و اپرنه داشتیم آمد. آنها که او را کشتند امروز بدترین گناهان را به‌او نسبت می‌دهند. چرا دلایلشان را در یك برخورد رویارو، یا یك محاکمه شرافتمندانه ارائه نکردند؟

چیزی که باید بگویم اینست که او خودرا دلبسته به‌یك دیگرگونی اجتماعی مثلا اصلاحات ارضی در کشورش می‌دید. و هم به‌سهیم کردن کارگران در کارخانجات. پس چرا به‌صراحت او بایست تردید می کردم و بکنم؟ کسانی که او را متهم به‌خیانت می کنند، اگر علیه او دلایل بسیار داشتند، چرا پرونده‌ها را نگشودند. چرا که به‌وکلای مدافع اجازه ندادند که حضور داشته باشند و بی‌اعتبار شوند، چرا این اطلاعات را برای قبولاندن به‌مردم نشان ندادند. به‌ما می گویند ـ و درست است ـ که دادستان آزادی کلام کامل داشت و بندرت نطق یك نفر در محکمه‌یی به‌این اوج‌ها می‌رسد. این یك آتش‌بازی نیست، شلیك است! ما چطور می‌توانستیم‌ماشین‌سرنوشت را از رفتار بازداریم. یا جلو غلطانك فناتیسم را بگیریم؟ ولی می‌بایست امتحان میکردیم. من تقاضا کردم به پاکستان بروم. پنهان نکردم که در نظر دارم تا سرنوشت علی‌بوتو را با رئیس آن مملکت در میان بگذارم. دولت پاکستان بمن فهماند، رفتنم در این زمان مناسب نیست و «خوشحال خواهند شد مرا به‌عنوان میهمان در آوریل بپذیرند!»

این تجربه بمن آموخت درباره هویدا روش دیگری را آزمایش کنم. ۱۸ فوریه با تلگرامی اجازه خواستم تا از او در دادگاه دفاع کنم، جوابی نرسید. ۱۲ مارس دوباره تقاضایم را تکرار کردم، این‌بار برای حضرت آیت‌الله خمینی و بازرگان نخست‌وزیر فرستادم. رئیس جمهوری فرانسه اقدام مرا تائید کرد و هواپیمای شخصی خودرا دراختیار من گذاشت. با آن‌که جوابی دریافت نکرده بودم، داشتم حرکت می‌کردم که خبر رسید بازرگان جلو محاکمات آنچنانی را گرفته تا با شکل درست‌تری بعدا ادامه یابد. با تائید دوستان هویدا، و یکی از افراد خانواده‌اش

تصمیم گرفتم، روزی حرکت کنم که محاکمه‌اش اعلان میشود. هیچکدام از ما آنزمان تصور نمی‌کردیم که روزی خبر آغاز محاکمه را خواهیم شنید که پایان آنرا. در تهران خوب حیله‌یی به‌کار بردند: دنیا را در برابر کار انجام شده‌یی قرار دادند و جلو اقدامات و میهمانهای ناخوانده را گرفتند. تصور میکنم اینجا چیزی مهم‌تر از میل به عدالت در میان بود: انتقام!

با بعضی حرکات و گفته‌ها، آدمی می‌تواند پدیده‌ی نسبتا تازه‌یی را کشف کند که شاید قوی‌تر از نفرت انسان باشد. تنفر حق. نفرتی از کل اخلاقی که با هویت جامعه غربی درهم آمیخته است، که هم به عنوان «دمکراسی» از آن نفرت دارند، و شاید هم به‌جهت غربی‌بودن آن. که این ما را به‌عنوان «مسیحی» گیج می‌کند.

در این موارد ـ اعدام بوتو و هویدا ـ بجز اعدام افراد، سعی در از میان برداشتن افکاری است که دنیای غرب دارد. آن سیستم قضائی بین‌المللی که برای همه وجود دارد: تصور جامعه‌ی جهانی. آن تصور انسانی که ابنای بشر را ورای اختلافات مذهبی‌قومی و... یکی می‌داند، این تصور «مساله» شده است، مورد اتهام است و دارد کشته میشود.

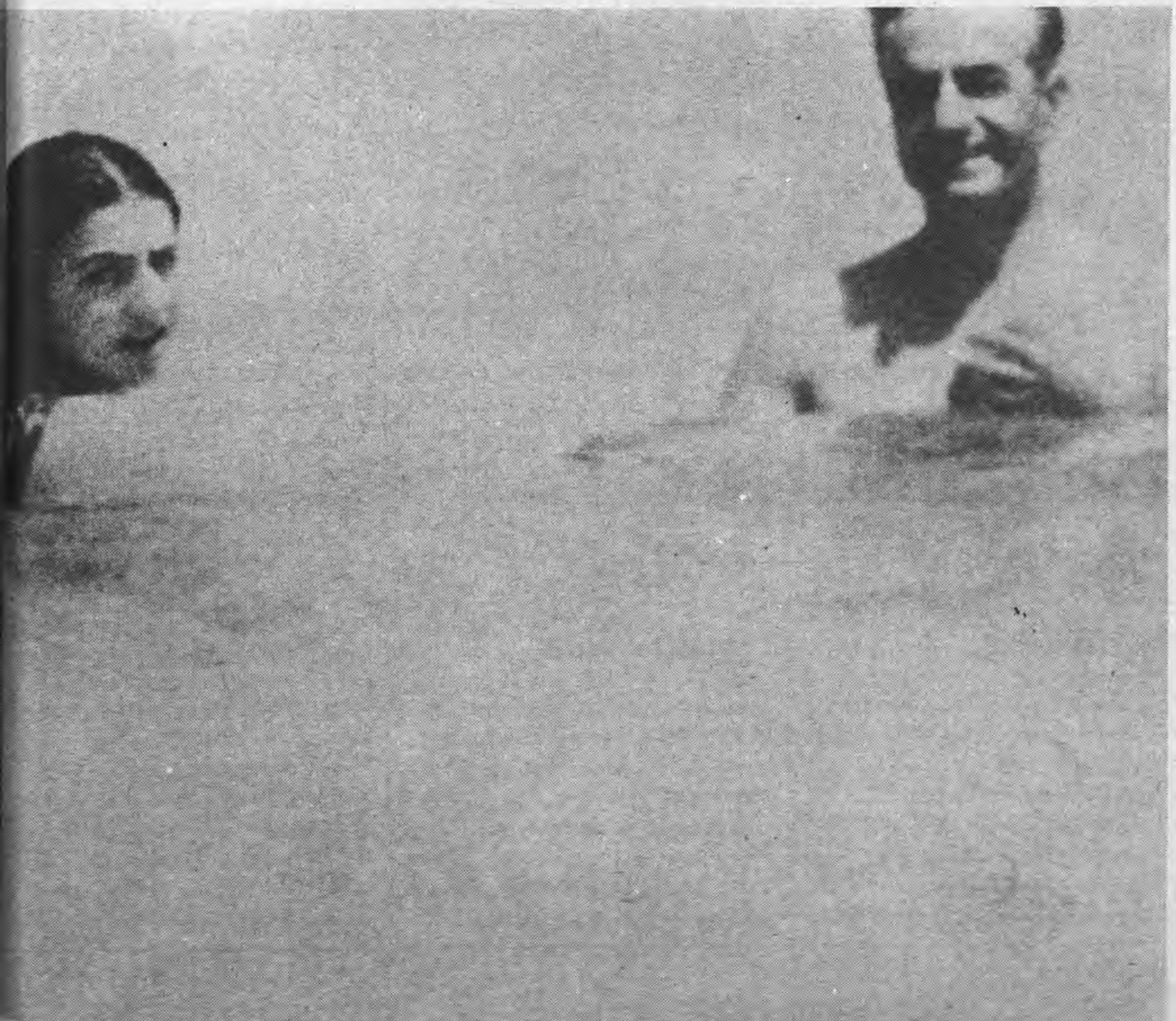
به‌این دلایل با بی‌تفاوتی تمام، دخالت خارجیان مردود شناخته می‌شود. و شاید به دلیل انگیزه انسانی‌ست (باید گفت اقدامات در این موارد البته، همیشه دیر و غیرمنظم می‌رسد.)

بهرحال طرز تفکری آنچنان، با دلایلی اینچنین کنار نهاده نمیشود، بلکه ما را به خطرهایی که هنوز رویت نمی‌شوند هم، توجه می‌کند.

خدا کند این حقیقت خشن، ملتهائی را که هنوز به‌حقوق بشر دلبستگی دارد، در درجه اول مللاروپائی را ـ بهم نزدیکتر کند، اقداماتشان را منظم کند، و برای این ملتها شرایطی فراهم آورد که اثرشان در مجموع افعال جهان محسوس‌تر شود.

تأثر اعلیحضرت از مرگ هویدا!

در همان روزهایی که در ایران، هویدا ودیگر کارگزاران ونزدیکان رژیم شاه مخلوع، اعدام شدند. شاه و خانواده‌اش در جزیره بهشت باهاما خوش می‌گذراندند.



و هنوز هم...
مجله پاری‌ماچ، همراه نامه ادگارفور درباره هویدا و عکسی از هویدا درزندان و در دادگاه و شرح مصاحبه تلویزیونی خبرنگار تلویزیون کانال ـ۲ فرانسه که جنجالی در آن کشور براه‌انداخت، تصاویر تازه‌یی نیز از شاه و خانواده‌اش در حالی که خوشحال درآبهای باهاما شنا می‌کردند، چاپ کرد تا نشان دهد که او تاچه حد متاثر شده است!

همراه با این عکسها خبرنگار پاری ماچ نوشته بود که فرح در جواب او درباره اعدام هویدا دولت ۱۳ ساله آنها ـ تاثرخود را ابراز داشته و گفته که اعلیحضرت (مقصودش شاه مخلوع است) از این خبر به‌شدت متاثرشده وقصد داشته‌اند اعلامیه‌یی منتشر کنند، ولی به‌جهت تعهدی که در برابر دولت باهاما داشتند که فعالیت‌سیاسی نکنند، از آن متاثر شدند فرح افزوده‌بود: برای ما خیلی دردناك است که نتوانیم عکس‌العمل نشان دهیم، ولی باید از این نمایش‌های عدالت‌خواهی جلوگیری کرد!

شاه، اینك میهمان جیمز کرازبی، یکی از پدر خوانده‌های مافیاست. ازدوستان نزدیك او وخواهرش اشرف ـ که‌هر دواینها نیز عضو مافیای جهانی‌اند!

رانندگان تاکسی ناسائو، پایتخت باهاما از اقامت شاه درآنجا بهره‌ورشده‌اند، چون مشتریان زیادی از توریستها یافته‌اند که با دادن ۲ دلار از پل پر دست‌اندازی می‌گذرند و به جزیره بهشت می‌روند تا با دوربین شاه و خانواده‌اش را در قفس‌طلایی خود در آنجا تماشا کنند که چطور غم از دست‌دادن هویدا را با دل‌سپردن به‌آن دریا تسکین می‌دهند!

شاه مخلوع و خانواده‌اش در حلقه‌ی محاصره گروهی از محافظان با چشم‌های الکترونیك وسگهای نگهبان قرارگرفته‌اند. و راننده تاکسی‌ها به‌آنها «موك‌اموك» می‌گویند که به زبان باهامائی یعنی «مرد قدرتمند و پولدار» که اولی آن تردیددارد، ولی دومی حتما درست است چرا که او دارای ۵۰ میلیارد دلار پول است، یعنی بزرگترین ثروت جهان! عکس او در آب در کنار دخترش فرحناز است که بانگرانی به دوربین می‌نگرد، این همان دختری است که یکبار در تهران وقتی به‌بخشی ازوحشتی که خانواده‌اش از قیام ملت دارد، برای نخست بار، برخورد، قصد خودکشی کرد.■





بابك زهرائی: گفت‌وشنیدی با بابك‌زهرائی

مردم ضرورت سرنگونی این دولت را درك خواهند کرد

دولت در برابر خواستهای مردم به‌دادن امتیازات غیـر اساسی اکتفا می‌کند

مردمی که تسلط امپریالیسم راسست کرده‌اند، مبارزه برای کسب حقوق خود را ناتمام نخواهندگذاشت

کمیته‌ها بتدریج از مردم جدا شدند و از بالا تمرکز یافتند

آقای زهـرایی می‌خـواستیم نظر شمارا به‌عنوان‌یك سوسیالیست درباره برنامه‌های دولت در زمینـه‌ـ های اقتصادی واجتماعی بدانیم.

اول باید چارچوب کلی برنامـه‌های دولت را روشن کرد و سپس درباره تك‌تك برنامه‌ها صحبت کرد. به‌نظر من سرمایـه‌ـ داری ایران نمی‌تواند پاسخ سازنده‌ای بـه مسائل اساسی جامعه بدهد ودر نتیجه در برابر خواستهای مردم فقط وعده ووعیدمی‌ـ دهد و یا به‌دادن امتیازات غیـر اساسی و بی‌اهمیت اکتفا می‌کند دولت سعی می‌کند

با تکیه به تبلیغات و وعده و وعید و به‌به و چه‌چه گفتن به توده‌های مردم امتیازات اساسی را از نظر ما پنهان کند.

در شرایط کنونی جهان، امکان بهبود زندگی مردم و رفاه آنها در چارچوب سرمایه‌داری وجود ندارد. سرمایه‌داری با بحرانهای عظیم روبرو است و چاره‌ای‌ندارد جز آنکه مسئولیت این بحرانها رابه‌گردن کارگران و زحمتکشان بیندازد. واز آنجا که سرمایه‌داری ایران یك سرمایه‌داری ضعیف و وابسته است، دولت حتی از حل مسائل جزئی نیز ناتوان است ودر مورد مسائلی از قبیل بیکاری، شهرسازی، جاده‌سازی، ایجاد کتابخانه، آب و برق، حمل‌و نقل و غیره باید گفت که دولت حتی‌نمی‌تواند این مسائل را لمس کند.

جامعه ما یك جامعه طبقاتی است و هرطبقه برای رسیدن به خواسته‌های خود احتیاج به تشکل‌و سازماندهی دارد و تحقق این مهم نیز بدون فضای دموکراتیك وآزاد ممکن نیست. نظر شما درباره گروههائی که انحصارطلبانه مانع فعالیت سیاسی گروههای مخالف خود هستند چیست؟

در اوضاع کنونی از نظر من خطر اصلی از سوی نیروهای دست راستی که مخالف دموکراسی هستند نیست، زیرااین نیروها اگر چه در حال شکل‌گیری‌هستند، اما نخواهند توانست بخشهائی از جامعه را به‌نفع خود بسیج کنند. البته‌این حرف‌به‌این معنی نیست که حقوق دموکراتیك مردم در معرض حمله و تهاجم نیست. این‌گونه اعمال بخصوص پس از قیام شدت گرفته است. ما گفتیم که بعداز قیام، دولت حمله به‌حقوق دموکراتیك و آزادی مردم را از تلویزیون گرفته تا کارخانه‌ها آغاز کرده است. اما اگر توده مردم خطری را که از طرف نیروهای دست‌راستی وجود دارد، حس کنند کافی است که خم به‌ابرو نیاورندتا نیروهای دست‌راستی را به باد هوا بسپارند. مردمی که سلطنت پهلوی، یعنی‌بزرگترین نگهبان سرمایه‌داری را سرنگون کرده‌اند، مردمی که‌تسلط امپریالیسم‌را سست کرده‌اند،



مسلما مبارزه برای کسب حقوق خود را ناتمام نخواهند گذاشت.

تشکل نیروهای دست‌راستی تنها تا آنجا خطرجدی تلقی می‌شودکه مانع‌تشکل نیروهای مبارز باشند.

آغاز انقلاب

انقلاب در ایران سرانجام یك انقلاب دموکراتیك توده‌ای،ملی و ضد امپریالیستی خواهد بود و می‌دانیم که فقط طبقه کارگر می‌تواند چنین انقلابی را به پیروزی نهایی برساند. حال آنکه نیروهای چپ و دموکراتیك جامعه ما فاقد تشکل همه جامعه‌هستند. شماشرایط این نیروها را چگونه می‌بینید؟

در دوره خفقان امکان بوجود آمدن سازمانهای وسیع کارگری و سیاسی نبود. این سازمانها تازه دارند جوانه می‌زنندوقتی که جامعه‌ای فاقد این نوع سازمانها باشد، دچار یك حالت متناقض می‌شود که در شرایط قیام به‌خوبی مشهود بود. ضربه اساسی را مردم به‌رژیم زدند، اما توده‌های مردم فاقد بازوی سیاسی خود بودندتامنافع آنها را بطور مستقیم در جامعه طرح کند. این مسائل اکنون مطرح می‌شود اما چون خواستهای مردم بطور مشخص جمع‌بندی نشده است وآنها نتوانسته‌اند سازمانهای مستقل مربوط به‌خود را ایجاد کنندآهنگ رشد انقلاب خیلی کند است. دولت می‌گوید که با سرنگونی رژیم شاه انقلاب‌تمام شده است. ما می‌گوئیم با سرنگونی سلطنت انقلاب تازه آغاز شده است.

برای ایجاد یك محور مشترك در جهت حفظ منافع طبقات ستمدیده جامعه چه باید کرد؟

نیرویی که بتواند قدرت کافی به مردم برای دستیابی به‌خواستهایشان بدهد و یك محور واحد بوجود آورد، کار کرد نظام سرمایه‌داری است ونه تبلیغات گروهها و سازمانهای سیاسی. توده‌های مردم‌خواهان تداوم مبارزه ضد امپریالیستی هستند. آنها خواهان ملی‌کردن صنایع بزرگ و آزادی هستند. این مسائل می‌تواند محور یك‌برنامه مشترك باشد. مساله دیگر نان است بطور عام. زیرا سرمایه‌داری نمی‌تواند غذا و رفاه به توده‌های عظیم مردم بدهد. سرمایه‌داری فقط یك قانون دارد قانون قهر خونین سرکوبی واختناق‌وهنگامی‌که سرکوب‌نمی‌کند مشغول تدارك سرکوبی است.

انقلاب کارگران را بیدار کرده است و به‌قول یکی از وزراء کارگران‌مانند غولی هستند که انقلاب آنها را از بطری بیرون آورده آیا می‌شود دوباره آنها را در بطری جای داد؟ من‌فکر میکنم که در این دوره انقلابی این‌کار به‌هیچوجه امکان ندارد. اکنون کشور بایك بحران عظیم اقتصادی روبرو است واین بحران عمیقتر هم خواهد شد. لذا کار کرد نظام بیش از هرجزوه یا کتاب و سخنرانی باعث آگاهی مردم‌خواهد شد. مردم نمی‌ترسند. من فکر می‌کنم ترس فقط در دوائر امپریالیزم جهانی وجوددارد. ترس از پیشروی انقلاب. اما ما نه می‌ترسیم و نه سکوت می‌کنیم. محور مشترك ایجاد خواهد شد. مسائل زیاد است مانند حقوق ملیتهای محروم، آزادی زنان وغیره.

ایجاد یك محور مشترك‌برای مبارزه با امپریالیزم نیاز مبرم جامعه است. تحقق این امر به یك برنامه احتیاج دارد و تهیه چنین برنامه‌ای فقط از عهده یك سازمان مترقی و پیشرو برمی‌آید، با توجه به‌وضع نیروهای چپ برداشت شما از پراکندگی و فقدان سازماندهی‌وسیع آنها در میان توده‌های مردم چیست؟

وظیفه انقلابیون‌در سازمان‌دادن‌خلاصه می‌شود و کمك به‌مسیر منطقی انقلاب...



برای مثال یك محور اساسی که در حال حاضر مطرح است اعمال حاکمیت مردم‌برای یجاد یك مجلس موسسان آزاد و غیر نشریفاتی است. مجلسی که از طریق یك مبارزه آزاد تشکیل شود.

مجلس مؤسسان

به‌نظر شما آیا می‌توان گفت که از طریق‌مجلس موسسان‌حاکمیت مردم به معنی واقعی اعمال خواهد شد، در حالیکه فضای آزاد برای فعالیت نیروهای مترقی ودموکراتیك وجود ندارد وآنها نمی‌توانند آزادانه فعالیت کنند و بسیاری از آنها برای مردم ناشناخته هستند؛ وانتخابات مجلس موسسان در چنین شرایطی آیا به پیروزی یك جناح خاص‌منجر نخواهد شد؟

وقتی می‌گوئیم دموکراسی وجودندارد ا نمی‌گذارند وجود داشته باشد دقیقا به‌این دلیل است که مانع حاکمیت مردم باشند. اما اگر مجلس موسسان تشکیل شود باید امکان فعالیت آزاد نیز وجود داشته باشد. مجلس موسسان باید بر اراده مردم متکی باشد، زیرا هیچ حکومتی نمی‌تواند بگوید حکومت مردم است مگرآنکه مردم از تمام تصمیمات آگاه باشند. مردم باید اعضای شورای انقلاب را بشناسند.

فکر نمی‌کنید که قبل از انتخابات مجلس موسسان باید یك دموکراسی واقعی وجود داشته باشد؟

مبارزه برای تشکیل مجلس موسسان دموکراسی را عمیقتر خواهد کرد.

علل ضعف نیروهای چپ را در کجا باید جستجو کرد؟

نیروهای چپ در ایران از نقطه‌نظر شکل و سازمان نیروی عظیمی نیستند و این قابل فهم است زیرا در رژیم گذشته مردم را به‌خاطر خواندن یك کتاب تیرباران می‌کردند. البته علل دیگر ضعف برمی‌گردد به شکست ۲۸ مرداد و نقش حزب توده درآن. وقایع تاریخی براحتی فراموش نمی‌شوند ولی توده‌های زحمتکش برای رسیدن به‌خواستهای خود بطور عاطفی در جهت سوسیالیزم گام برمی‌دارند، حتی اگر کلمه سوسیالیزم راهم نشنیده باشند. مساله مهم چپ اعمال دموکراسی کارگری در ایران و پاك کردن محیط از انواع و اقسام برچسبها وشیوه‌های نادرست است.

عده‌ای سوسیالیستها را متهم می‌کنند که فقط شعار می‌دهند یا به کشورهای خارجی‌وابسته‌اند وامثالهم، شما چه می‌گوئید؟

شعار چیز خوبی است چون بسیاری‌از مسائل بغرنج و دردناك را در یك کلمه یایك جمله خلاصه می‌کند و وقتی توده‌های مردم همگی باهم شعاری را تکرار کنند باهم به زبان مبارزه سیاسی تکلم می‌کنند. اما این درست نیست که سوسیالیستها فقط شعار می‌دهند. اتهاماتی از اینگونه، برخوردی یك جانبه است. توده مردم در جریان زندگی روزمره خود یاد گرفته است که مسائل را یك بعدی و یك‌جانبه قبول نکند. مردم انقلاب نکرده‌اند تا نیروهای چپ را سرکوب کنند. مردم برای محدودکردن دموکراسی وآزادی مطبوعات انقلاب نکرده‌اند. در یك تجمع کارگری یکی از کارگران گفت «در زمان قیام من ندیدم که مدیرکل‌ها، وزراء، صاحب‌منصبان به‌پادگانها حمله کنند واراده مردم را پیروز نمایند.» یك ضرب‌المثل می‌گوید حقیقت قبل از اینکه بتواند کفش خود را بپوشد دروغ سه‌بار دور کره زمین را دویده است. سوسیالیستها حقیقت را می‌گویند و خیلی‌ها خیلی سریع به‌سوی خواستهای خود و نه نیازهای مردم می‌دوند. اما واقعیت زندگی حقیقت را روشن خواهد کرد. سئوال این است که آیا توده‌های‌عظیم زحمتکش باز هم قادرند با همان اتحاد و هماهنگی نیروی سیاسی مستقل خود را در جامعه بسازند؟ پاسخ ما به‌این سئوال قاطعانه مثبت است.

بیکاری یك مساله اساسی‌است برای حل آن چه باید کرد؟

اولا باید بگویم که خواست توده‌عظیم زحمتکش تنها کار نیست، آموزش هم هست. در مورد مساله بیکاری به‌نظر من کارگران باید شوراهای خود را تشکیل دهند وازطریق این شوراها ساعات کار خود را کم کنند باید ساعت کار را به ۳۰ ساعت در هفته رساند، بدون اینکه از دستمزد کاسته شود. راه‌حلهای دیگر مثل اجرای طرح‌های‌عمرانی هم وجود دارد. اما مساله‌ای‌که قبل‌از هرچیز باید حل شود این است که نیازهای انسانی مافوق نیازهای سودآوری سرمایه در نظر گرفته شود.

جدایی کمیته‌ها از مردم

برای تحقق این دگرگونی بنیادی، باید دموکراسی تعمیم یافته و شوراهای مردمی گسترش بیشتری یابد. نظر شما در سیاست و ترکیب کمیته‌ها در رابطه با مساله تعمیم دموکراسی و حاکمیت مردم چیست؟

خواستهای دموکراتیك چیست؟ ازادی بیان، اجتماعات، فعالیت سیاسی، تحقق خواستهای خلقهای تحت ستم مانند کردها، حق دهقانان کوچك و بی‌چیز نسبت به‌زمین، آزادی مطبوعات و نظایر اینها. اما مساله اساسی این است که چه کسی اقتصاد کشور را کنترل می‌کند؟ کمپانیهای خارجی یا ملت ایران؟ کدام نیرو می‌تواند به‌خواستهای بنیادی جامعه جامه عمل‌بپوشاند؟ بوته‌ازمایش مبارزه انقلابی در سراسر جهان این را حك کرده است که نیروی سرمایه‌داران و زمین‌داران‌بزرگ قادر به‌ایفای‌نقش‌پیش‌برنده در انقلاب نیستند. ستون فقرات دموکراسی سازمانهای توده زحمتکشان و کارگران‌است. اگر دراین‌سازمانها دموکراسی وجود داشته باشد، دموکراسی تضمین می‌شود در دوره کنونی ایجاد سازمانهایی ازقبیل‌سندیکاها، سازمانهای زنان، سازمانهای ملیتهای‌ستمدیده، و نظایر ان، دموکراسی را حفظ خواهد کرد. در دوره قیام قدرت حکومتی در ایران ازبین رفت و خود مردم از طریق اعمال قدرت خود اداره کشور را به‌عهده گرفتند، اما بعد از قیام به‌علت نبود یك نیروی سیاسی که نفوذ وسیع داشته و بتواند گسترش کمیته‌های محلی و مردمی را تضمین کند، کمیته‌ها بتدریج از مردم جدا شدند و از بالا تمرکز یافتند و حالتی متناقض بخود گرفتند.

کمیته‌ها دیگر منتخب توده‌ها نبودند حتی در آنها عوامل رژیم سابق نفوذ کردند

اما قیام یك چیز را ثابت کرد: کمیته‌ها باید گسترش یابند؛ کارگران نفت دیگر به مدیران انتصابی نیاز ندارند. به‌هرحال چون یك نیروی سیاسی که کارگران و زحمتکشان را متشکل کند و سازمان مستقل آنها را بوجود آورد و حکومتی برپایه آن ایجاد کند، وجود نداشت، در نتیجه دولتی که حاکم شد یك دولت سرمایه‌داری است، اما مردم در جریان مبارزه برای خواستهای خود سرانجام ضرورت سرنگونی این دولت را درك خواهند کرد.

شما می‌گوئید دولت به‌راست گرایش یافته ویك‌دولت سرمایه‌داری است با توجه به‌اینکه سرمایه‌داری بدون وابستگی به‌امپریالیزم وجود ندارد، آیا دولت به‌سوی وابستگی به امپریالیزم نیز پیش خواهد رفت؟

تسلط امپریالیزم به‌شکل سابق بر ایران درهم کوبیده شده است، اما هنوز نظامی که با امپریالیزم پیوند دارد برجای خود باقی است. بانکهای وابسته دست نخورده‌اند. در جهان دو نوع دولت وجود دارد که می‌تواند در برابر امپریالیزم مقاومت کند، یکی خود دولتهای امپریالیستی مانند آلمان یا ژاپن. چون این دولتها قدرت‌مقاومت دارند. نوع دوم دولت کارگری است که تمام پایه‌ها و بندهای امپریالیزم را قطع می‌کند. پیشنهاد ما در شرایط فعلی ایجاد جمهوری کارگران و دهقانان است.

مناظره شما و بنی‌صدر علیرغم استقبال شدید مردم قطع شد و تلویزیون اعلام کرد که ادامه آنرا پخش نخواهد کرد. فکر می‌کنید‌علت این تصمیم چیست؟

ـ آقای قطبزاده از آگاهی مردم می‌ترسد. اینها دموکراسی را نفی می‌کنند. تلویزیون باید تلویزیون پابرهنه‌ها باشد. اشتهای مردم‌برای یادگرفتن، خواندن وتبادل نظر وسیع است.

برگردیم به‌بحث اولیه‌خودمان شما می‌گوئید تنها از طریق جمهوری کارگران و دهقانان مسائل جامعه ما حل خواهد شد. آیا علت شکست بعضی از انقلابها در جهان سوم‌رهبری بورژوازی نبوده‌است؟

دقیقا همینطور است. اگر کارگران نتوانندرهبری خودرا بسازند، انقلاب شکست خواهد خورد. ستون فقرات دموکراسی در ایران قدرت متشکل مردم است.

بسیاری از نیروهای مترقی اعتقاد دارندکه در اوائل‌جنبش موضع رهبری انقلاب در سیاست خارجی انقلابی‌تر بوده‌است. مثلا در مورد فلسطین حتی صحبت از کمك‌های نظامی می‌شد و یا حرف از ملی‌کردن بانکها به‌میان آمد، اما همراه با تحکیم قدرت، دولت بتدریج درمبارزه ضد امپریالیستی گام به‌گام عقب نشست. واین به‌علت ماهیت بورژوازی دولت است که لاجرم به‌وابستگی به امپریالیزم نیز منجر خواهد شد و از آنجا که حاکمیت امپریالیزم با دیکتاتوری همراه است آیا این‌خطر انقلاب ایران را تهدید نمی‌کند؟

پیروزی انقلاب ایران مبارزات ستمدیدگان سراسر جهان از جمله فلسطین را تقویت کرد و راه عمیقتر شدن این همبستگی تنها در پیشروی انقلاب است. این منطق‌عینی جریان است. توده مردم حتی برای همبستگی با همنوع خود، بایدبه‌قدرت‌خود متکی باشند. این روزها از غرب و از بین بردن مظاهر غربی حرف زده می‌شود، اما باید گفت که مردم در سراسر دنیا با مسائل مشابه مواجه هستند. برای مردم ستمدیده ایران که ۲۵ سال در خفقان زندگی کرده‌اند، اکنون موقعیتی ایجاد شده‌است که از مبارزات سیاهان و کارگران آمریکا و سایر مردم جهان مطلع شوند. دریچه‌ها باید باز شوند. سانسور باید از بین برود. اما مساله خطراتی که انقلاب را تهدید می‌کند. من‌می‌خواهم مساله را به‌شکل دیگری طرح کنم. انقلاب ایران دو چهره دارد. طبقه حاکم و توده عظیم مردم. ببینیم دراین دو اردوگاه چه می‌گذرد. طبقه حاکم باید یك جهنم را درست کند. باید دوباره ایمان را در مردم از بین برده و اجبار را به‌جای آن بگذارد. اوضاع این اردوگاه‌هیچ‌خوب‌نیست. اردوگاه دوم اردوگاه مردم است. این اردوگاه متحد نیست. بسیاری از سازمانهای مستقل آن هنوز وجود ندارند. اما من به‌چشم‌انداز آن خوش‌بین هستم. نه یك خوش‌بینی احمقانه، بلکه یك خوش‌بینی واقع‌بینانه. این درس عظیم انقلابهای جهان در ایران نیز صادق است که وقتی توده‌های مردم سرخوردگی نداشته باشند، وقتی‌مایوس نباشند، وقتی از یك مبارزه پیروز بیرون‌آمده باشند، بدون شك سعی خواهند کرد که خواستهای خود را بدست آورند، واین برای نیروهای انقلابی امکان یاری رساندن به مردم را ایجاد می‌کند. البته خطرآزادی را تهدید می‌کند، اما در مقابل مقاومت هم هست.

عالیترین مساله هرانقلاب، یعنی مساله حکومت نوین هنوز درایران حل نشده وباقی است. حکومتی باید به‌وجود آید که ازحقوق ستمبران دفاع کند.

در اصل تروتسکیست

حزب کارگران سوسیالیست‌برای ملت ما و حتی نیروهای چپ چندان شناخته نیست. با توجه‌به‌اینکه درباره این حزب خیلی حرفها زده می‌شود چه از نظر ایدئولوژیکی و چه از نظر سیاسی. کمی هم درباره تاریخ این حزب، فعالیتها وبرنامه‌های آن‌بگوئید.

حزب ما پیشنهادها و برنامه‌های خود را صریحا مطرح کرده‌است. از آزادیهای سیاسی، حقوق ملیتهای ستمدیده. آزادی زنان، ملی شدن صنایع، کمپانیها، بانکها، شرکت‌های بیمه وابسته به‌امپریالیسم تحت کنترل کارگران، حل مساله ارضی وغیره.

به‌نظر ما درمقابل دولت سرمایه‌داری، توده‌ها باید مبارزات خود را هماهنگ و متمرکز کنند و براین اساس حزب‌کارگران سوسیالیست بوجود آمده است. زحمتکشان برای کسب خواستهایشان به‌ستاد فرماندهی نیاز دارند و حزب سوسیالیست کارگران به‌دنبال ایجاد حزبی است که بتواند به‌این نیاز پاسخ دهد.

اولین وظیفه ما بخش مبارزات ستمدیدگان سراسر ایران است، مردم ما از مبارزات یکدیگر بی‌اطلاع هستند، بخش حقایق مربوط‌به‌مبارزات مردم‌یکی ازفعالیت‌های ما است. همچنین کمك به‌سازماندهی این مبارزات یکی دیگر از وظایف ما ست.

حزب ما از نظر ریشه ایدئولوژیکی تروتسکیست است. که روند مشخصی در جنبش سوسیالیسی است.

ما درصدد احیاء جنبش سوسیالیستی در ایران هستیم. نهضت سوسیالیستی در ایران در زمان انقلاب اکتبر بوجود آمد و پس از فروکش کردن آن از بین رفت. سلطان‌زاده و یارانش در روسیه قتل‌عام‌شدند و نیروهای داخلی آن نیز در زندانهای رضاشاهی از بین رفتند. مداومت و پی‌گیری نهضت سوسیالیستی در ایران قطع شد. ما می‌خواهیم آداب و سنن و برنامه‌های آنرا احیاء کنیم و لذا ما مارکسیست و طرفدار انقلاب هستیم.

حزب ما از بهمن‌ماه یعنی قبل ازقیام بوجودآمد. دردوران‌خفقان‌نیروهای‌ماپراکنده بود، در آمریکا، اروپای غربی برخی هم در ایران. اما پس از قیام ما در جهت ایجادحزب کارگران سوسیالیست حرکت کردیم. ■

گفت‌وگوئی بادکتر خلیقی

دولت فعلی حافظ منافع طبقه سرمایه‌دار است

اگر بناباشد دولت باحرف بنی‌صدرها کار کند ما اعلام خواهیم کرد این جمهوری اسلامی نیست

دکتر خلیقی را در کردستان دیدم و شناختم. او به‌تعریب دست راست و مغز متفکر شیخ عزالدین حسینی رهبر مذهبی ـ ملـی کردستان است. او در کـردستــان فعالیت شدید و گسترده‌ای دارد. برای شناختن طرز فکر او، تصور می‌کنم، این گفت‌وگو تا حـدی راهبر باشد.

ـ آقای دکتـر خلیقی علـت پافشاری خلق کـرد را در کسب خودمختاری چگونه می‌توان توضیـح داد.

ـ بنظر ما و همه روشنفکران دنیا و افراد آگاه این مطلب اصالت دارد کـه هرملتی که در زیر سیطره دیگران چه از لحاظ سیاسی و چه از لحاظ اقتصـادی و نظامی و فرهنگی قرار داشته باشد در هیچ شانی از شئون اجتماعی و اقتصادی وسیاسی قدرت بالندگی و پیشرفت نمی‌تواند داشته باشد. از این جهت ما معتقدیم که درگذشته کشور ایران زیر سیطره نفوذ امپریالیـزم جهانی و سایر چپاولگران منطقه و همچنین رژیم استبدادی قرار داشته که برای پر کردن جیب اربابان خارجی و تحمیل کردن رهبری خودشان بر مردم‌ستمدیده ایران، از ملیت‌های مختلف با روش و آداب و سنن و زبان‌های مختلف اما در چهارچوب جغرافیائی متحد و محدود و تحت یك پرچم واحد، تشکیل‌یافته است از هیچ خیانتی فروگذارنکردند.

ما معتقدیم که در گذشته ملت ما به علت اینکه در اسارت ارتجاع داخلی وزیر تسلط ننگین امپریالیزم جهانی بـود، آن امکان را نیافت که در زمینه فرهنگی و سیـاسی واقتصادی رشدی همگـام با رشد فرهنگی و سیاسی واقتصادی ملـل جهـان داشته باشد، و پرواضح است که این امکان را بدست نخواهد آورد مگر اینکه خود را از زیر سیطره نظام غیرانسانی امپریالیزم و نوکران وابسته‌اش نجات دهد.

تاریخ گواه است که ملت ما در راه تحقق بخشیدن به‌ایـن هـدف و گسستـن زنجیرهای اسارت همواره به‌اشکال مختلف مبارزه کرده است.

این حق اولیه هرملتی است که در سرزمین خود با آداب و رسوم و سنن ملی خود زندگی کند وخود حاکم برسرنوشت خویش باشد و براساس اصل احترام متقابل با دیگر ملل دنیا یك ارتباط مردمی وانسانی برقرار کند.

ما این هدف را برای کل ملت ایران در ارتباط جهانیش و برای همه خلق‌های ایران در روابط داخلیش آرزو می‌کنیم.

ـ به‌نظر شما علت مقـاومت دولت در پذیرش حق خودمختاری‌خلق کرد به‌دلیل عدم‌شناخـت دولـت از مسئله خودمختاری سرچشمه می‌گیرد یا اینکه در ماهیت این دولت نمی‌بیند که با امـر خودمختاری موافق باشد.

ـ به‌نظر من رهبران مذهبی ما که امروز رهبران سیاسی هم هستند، با شجاعت و بااستفاده از الگوی مذهبی، سبقه ورنگ مذهبی توانستند مردم را با کمك نیروهای مترقی و روشنفکران و سیاسیون ومبارزین خلق ما بسیج کنند و دراندك زمانی یـك حرکت انقلابی و انسانی در دنیای تاریك ایران بوجود بیاورند.

تداوم حرکت انقلابی

اما عقیده من این است که به‌علت اینکه این حرکت انقلابی می‌رفت تا برای همیشه دستهای چپاولگر امپریالیستی را از مملکت ما قطع کند و بساط استبداد و استعمار را براندازد ومیرفت‌که تا یك انقلاب بحق و راستین توده‌ای به‌ثمر برسد ازتداوم حرکت آن جلوگیری شد و چون ماهیت این حرکت خیلی مترقیانه و خیلی آگاهانه بود بااستفاده از روش‌هائی که برای ایران و جامعه ایرانی قابل قبول هست حالا یاآگاهانه یا ناآگاهانه توانستند از این حرکت که قاطعانه قصد داشت ریشه هرگونه استعمار و استبداد و استثمار را قطع کند جلوگیری کردند.

وامروز دولت فعلی به‌نظر من حافظ منافع طبقه سرمایه‌دار است و بیشتر از آن هم نمی‌تواند مترقیانه ودموکرات باشد و هر قانون و هرنقشه و هرطرحی که برای حـل مسائل سیاسی و اقتصادی در شئون اجتماعی ایران پیش‌بینی کند از چهارچوب حفظ سرمایه و سرمایه‌دار و نظام سرمایه‌داری حاکم برشئون اقتصادی و اجتماعـی خـارج نمی‌تواند باشد اعم از اینکه از طریق مذهب پشتیبانی بشود یا اعم از اینکه از طریـق جبرئیل پشتیبانی شود حافظ منافع طبقـه سرمایه‌دار است.

و دلیل قاطع من این است که وزیران

و اعضای کابینه جز یکی دو نفر که تاحدی روشنفکر و دلسوز هستند و آنهم نه ازطبقه زحمتکش بلکه بنا به‌ادعای خود طرفدارطبقه زحمتکش هستند بقیه خود از سرمایه‌داران منطقه می‌باشند.

خیلی جالب است که دکتر سنجابی که وزیرخارجه بود و خودش‌را کرد می‌داند، چندی پیش در اطلاعیه و اعلامیه‌رسمی دولتی از حقوق حقه مردم فلسطین دفاع می‌کند، و خواستار استیفای این حقوق می‌شود، حال آنکه خلق‌های ایران در درون خود ایران خواهان همین حقوق هستند و او حتی به خودش اجازه نمی‌دهد که عبارت «خلق‌های ایران» را برزبان آورد. نمونه جالب‌تر دیگر اینکه چندی پیش بهنگام فاجعه سنندج در مذاکره‌ای که ما در آن شهر با هیئت نمایندگان امام خمینی داشتیم یکی از آقایان که به‌همراه آیت‌الله طالقانی آمده بودند می‌گفتند که از بر زبان آوردن کلمه خلق‌ها اکراه دارند. به‌ایشان گفته شد که وقتی که شما از تلفظ کلمه خلق‌ها اکراه دارید چگونه برای قبول حکم حق تعیین سرنوشت خلق‌ها وارد مذاکره شده‌اید.

بنده مطمئن هستم‌که این‌ها برداشتشان از مسایل ملی و خودمختاری و حق تعیین سرنوشت یك برداشت سطحی و توام باپیش داوری است. و آن این است که استدلال می‌کنند که برپایه آیه (ان من مومنون اخوت) یعنی همه مسلمانان برادرند پس رنگ و نژاد و آداب و سنن ورسوم براساس این آیه نباید دخالت دراختصاص دادن‌سهمی یا رعایت خصوصیاتی برای یك قومی در چهارچوب حکومت اسلامی داشته باشند برعکس ما معتقدیم که قرآن همین دخالت را داده است و می گوید که:

انا خلقناکم من ذکر واون وجعلناکم شعوقا و...

من شما را به رنگ‌های مختلف و زبان‌های مختلف خلق کردم. ما شما را از یك زن و مرد و از یك نر و ماده خلق کردیم و شما را ایل ایل و قوم قوم با آداب و رسوم مجزا و مشخص و زبان مشخص و رنگ مشخص و متفاوت خلق کردیم تا اینکه حقوق همدیگر رابشناسید تا اینکه به آن رنگ و به آن لهجه‌ای که آن قوم دارد عادت کنید و آن رنگ را در آن قالب بشناسید و همانطور آنهم حق ترا بشناسد. برای اینکه در اختیار تو نیست که کردی یا فارس، ترکی یا بلوچ عربی یا ترکمنی بلکه این خلقت الهی است که



در تمام عالم و در طبیعت این طور خلق شده و شما اگر بخواهید روابط اجتماعی و انسانی با قوم دیگری داشته باشید باید همان خصوصیات را برای آن قوم برسمیت بشناسید زیرا که آن خصوصیات زاده دست خودش نیست بلکه زاده محیط اجتماعی و طبیعی و جغرافیائی اوست.

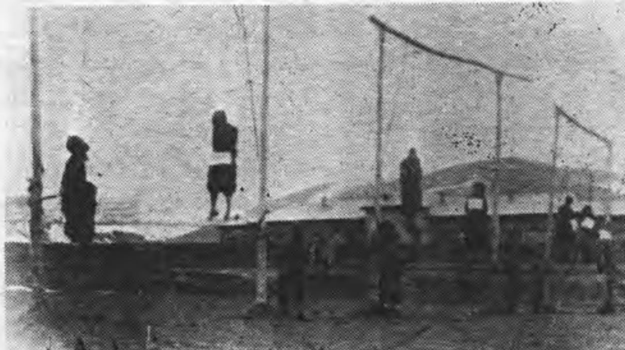
پس قرآن این حق را به خلق‌ها و ملت‌های دنیا داده است که همدیگر را برسمیت بشناسند و این شناسائی به‌معنای شناسائی افراد نیست بلکه این شناسائی به معنای قبول خصوصیات است که شما می‌توانید توقع داشته باشیدکه دیگران‌نیز شما را برسمیت بشناسند .و این چیزی است که ۱۴۰۰ سال در اسلام بوده. و اگر این‌ها با این منطق با خلق‌های ایران روبرو بشوند و معتقد باشند که حکومت اسلامی بر اساس موازین قرآن پایه‌گذاری‌خواهد شد و باز یك حکومت صفوی بوجود نخواهد آمد (که ما نمی‌توانیم حضور این چنین حکومتی را تحمل کنیم) در آن صورت برسمیت شناختن حقوق ملی و دموکراتیك خلق‌های ایران برای چنین حکومتی نباید ترسی ایجاد کند و نباید اصلا تاملی هم بوجود بیاورد زیرا که در سرلوحه قانون اساسی این حکومت که همان قرآن است این شناسائی و این حق داده شده و تائید گشته است و من تعجب می‌کنم که چرا این‌ها ازپذیرش این‌حق براساس مفاد قرآن ابا دارند .اینجا یك سئوال پیش می‌آید یا اینکه این‌ها از قرآن اطلاع ندارند که به‌عقیده من دارند و یا اینکه می‌خواهند بعضی از قوانین قرآن را که به‌نفع حکومت و فرمانروائی آنها نیست نادیده بگیرند. که برای آنها هم ما آیه داریم «نومنون عبادا و نغفورا عباد» یعنی به بعضی از آیات ایمان داریم وبه بعضی از آیات ایمان نداریم.

که چنین ایمانی نمی‌تواند ایمانی اسلامی و پایه حکومت جمهوری اسلامی باشد.

ـ با این ترتیب دورنما را باز هم از طریق مذاکره روشن می‌بینید.

دسیسه‌ها

ـ بنظر من تلاش ما باید باز هم در جهت مذاکره و تماس و اعتراض بوده باشد، ما باید زمام داران دولت ومخصوصا رهبری انقلاب را براساس موازین انسانی و اسلامی متقاعد بکنیم و رهبری را از دسیسه‌های افراد ناپاك ـ که با چسباندن اتهاماتی قصد دارند حقوق ملت بنفع بیگانگان نادیده گرفته شود ـ برحذر داریم، و از ایشان بخواهیم که با واقعیات از طریق مستقیم و بلاواسطه برخورد کنند تا متقاعد شوند که در کردستان هیچ نیروی تجزیه‌طلبی وجود ندارد. ما بخاطر کرشمه بنی‌صدرها و یزدی‌ها نمی‌خواهیم تعارف بکنیم که تجزیه‌طلب نیستیم. ما با کلیه مردم ایران در مصیبت شریك بودیم وسهم ما از ستم شاید چند برابر آنها هم بود حالا که می‌گوئیم دموکراسی است،آزادی است و حق تعیین سرنوشت است پس چرا برای ما نباشد. ما مردم ایران هستیم و دهها هزار سال است که در این منطقه زندگی می‌کنیم واصیل هم هستیم، بنابراین اگر حکومتی ایجاد شده و قراراست که ستم‌ها و بدبختی‌ها از میان برداشته





قرآن حق تعیین سرنوشت را به‌ملت‌ها داده است

شود، و به‌این ملت بهار آزادی‌اعطاء شود ما هم باید در این بهار آزادی سهیم باشیم. ما نمی‌خواهیم و نمی‌توانیم که از لحاظ اقتصادی سرپای خود بایستیم، برای اینکه ما حقی بر تمام خاك ایران داریم که این حق ما باید استیفا شود و این همان حقی است که ما از دولت‌های قبلی می‌خواستیم و همیشه با گلوله و ارعاب و انگ تجزیه‌طلبی بما پاسخ دادند.

و اگر بنا باشد که این دولت با حرف بنی‌صدرها و امثال او ـ که‌نمی‌خواهند این ملت برادرانه در کنار هم زندگی کنند و معلوم نیست که از کجا ماموریت‌دارندتا تا این انقلاب بحق مردم را از وسط و از نیمه راه قطع کنند ـ مبنای کارهایش قرار دهد در آن صورت ما اعلام خواهیم کرد که این جمهوری اسلامی نیست واین‌دموکراسی نیست، چون شاه هم همین انگ را به ما می‌زد و حکومت بختیار هم همین انگ را به ما می‌زد و آنها طاغوتی بودند. پس برای اینکه ما ثابت کنیم که با آنها فرق داریم باید عملا نشان بدهیم و مسیری جدا ازمسیر آنها در پیش بگیریم. چرا باید مثل گذشته ندای حق‌طلبانه ما را با سرب داغ و گلوله و خمپاره پاسخ دهند؟ چرا نباید آقای رفسنجانی در سخنرانیش به خمپاره‌هائی که روی میز ایشان گذاشته بودیم اشاره‌بکنند. چرا نباید می‌گفتند که مردم کردستان در خانه‌هایشان نشسته بودند و خمپاره‌ها سقف اطاق‌هایشان را سوراخ کرد و در داخل خانه‌ها خانواده‌ها را به‌خاك و خون کشید. معلوم می‌شود که اینها می‌خواهند حقیقت را پنهان کنند و این‌ها می‌خواهند رهبری را برخلاف آنچه درکردستان و مناطق‌دیگر می‌گذرد هدایت کنند. و تهمت‌های ناروا بزنند و از احساسات عموم و مقام اجتماعی خود سوءاستفاده بکنند تا آگاهانه یا ناآگاهانه در کشور یك جنگ داخلی‌شروع شود و انقلاب از نیمه راه، متوقف شود. توجیه ما این است که اگر رهبری دلسوز است (که به‌نظر ما هست) که انسانی است ساده و با ایمان که‌می‌خواهند به‌این مردم خدمت بکنند، پس باید سعی کنند که‌ایادی ناپاك را از دوروبر خودشان دور کنند و در تمام ارگان‌های دولتی تصفیه بوجود آورند و آنهائی را که می‌خواهند خلق‌های ایران را بجان هم بیاندازند و دوباره در احیای رژیم‌های طاغوتی براین سرزمین جنگ‌زده بکوشند ریشه آنها را از ارگان‌های دولتی و اداری و مذهبی بردارند وگرنه دچار شکست خواهیم شد. هم ما و هم تمام‌خلق‌های ایران، و انقلاب از بین خواهد رفت و دیگر نه سهمی برای کرد می‌ماند و نه برای هیچ کس دیگر.

ـ آینده را چگونه می‌بینید؟.

دستهای ناپاك

ـ با درنظر گرفتن اوضاع و احوال جاری آینده را زیاد مطلوب نمی‌بینم. یعنی اگر روش، بدین منوال ادامه پیدا کند و دست‌های ناپاك و اجنبی‌پرست باز هم‌مسائلی مثل سنندج و گنبد به‌وجود آورند ودولت که فعلا از نظر قدرت ضعیف است نتواند هرچه زودتر براوضاع مسلط شود، این وضعیت شرایط خوبی است برای ایادی اجنبی و ساواکی‌ها و فرصت‌طلبان که فضائی ایجاد بکنند که شیرازه کارها باز هم پاشیده‌تر شود و یك خلاء رهبری و سیاسی ایجاد شود که در نتیجه همانطور که‌خواست این جماعت است خلق‌های ایران نتوانند در کنار هم یك زندگی انسانی را شروع کنند و با دامن‌زدن به‌اختلافات داخلی و گم‌شدن دشمنان اصلی فرصت مناسبی پیش آورند تا به‌کمك نیروهای خارجی از این خلاء آنچنان استفاده شود که دوباره خدای‌نخواسته‌فضای سیاسی واجتماعی مابرگردد‌به گذشته‌و باز مدت‌های مدید دیگری زیر استعماری تازه قراربگیریم که چون‌زخم خورده‌است این‌بار خشن‌تر از رژیم پهلوی خواهد بود.

ما توصیه می‌کنیم برای اینکه خلاء سیاسی ایجاد نشود و برای اینکه ارتش دست‌نخورده و بقول‌سخنگوی دولت که مردم کردستان را با این ارتش دست‌نخورده تهدید می‌کرد نتوانند با عوامل طاغوتی دسیسه فراهم بکنند بهتر است که نصیحت و دلسوزی گروههای مترقی و افراد منفرد خیرخواه را در تصفیه ارتش قبول کرده و در ایجاد یك ارتش انسانی و خلقی بکوشند و همچنین در ارکان دولتی و سیاسی مجال دخالت به فرصت‌طلبان و طرفداران رژیم سابق را ندهند. در غیر این‌صورت شکست خواهیم خورد و مسئولیت مستقیم بعهده آنهائی است که قدرت این تصفیه را داشتند و نکردند و حتی از اینکه صادقانه گول‌هم خورده باشند باز خیانتی به این ملت تلقی می‌شود. ■

جهانگیر محمدزاده

نقطه‌ختم "ادبیات ثریائی" مطبوعات جنجالی اروپا و امریکا



تصاویر، از فیلم "سه‌چهره‌یک‌زن" - ۱۶۰ صفحه - ۱۵۰ ریال
طلیعه‌انتشارات "بهارستان" - تلفن: ۳۱۲۷۵۳

گزارشی از اولین دیدار خارجیان از کامبوج

«خمر»ها به‌خانه باز می‌گردند

یك مقام تازهٔ کامبوجی: «سیهانوك می‌تواند به‌کامبوج بازگردد مشروط براینکه فوراً ابراز ندامت کند!»



سربازان کامبوجی مسلسلهـای چینی را از ارتش پول‌پوت به‌غنیمت گرفته‌اند

فاصلهٔ مرزکامبوج تا مرکـز شهـر هوشی‌مین (سایگون سابـق) از راه جـادهٔ شمارهٔ یك (جادهٔ ماندارین) سابق، فقط ۷۰ کیلومتر است و این فاصله را می‌توان به راحتی یك ساعت و نیمه طی کرد. دراین جاده اثری از جنگ یا بحران نیست. در خط مرزی یك پاسگاه محقر با یك پرچم، ویتنام را از کامبوج جدا می‌کند.

به‌محض ورود به‌خاك کامبوج منظره تغییر می‌کند. از برنجزارهـا و بیشه‌هـای کوچك، یکباره وارد دشتی وسیع، لم‌یزرع و لخت می‌شویم. تك و توك و به‌فاصله‌های دور از هم چند درخت نخل. در واقع یك ناکجاآباد برهوت به‌طول دهها کیلومتر که برای گشتی‌های پول‌پوت بهترین محل برای زیر چشم داشتن خارج شوندگان از مرز به شمار می‌آید. در کنار جاده، مثل کنار جاده‌های ویتنام، سنگهای کیلومترشمار هنوز به زبان فرانسه فاصله را تا پایتخت مشخص می‌سازند. برروی یکی از آنها می‌خـوانیم «پنوم‌پن ۱۵۴ کیلومتر».

بعد از عبور از برهوت کم‌کم سر و کلهٔ کشتزارهای برنج که گویی از فصل پیش به‌حال خود رها شده‌اند، پیدا می‌شود. برنجزارهائی وسیع، تقسیم شده، باکانالهای مخصوص آبیاری، اما خشك و بی‌آب. برای من توضیح می‌دهند که‌اینها بقایای «کلخوز»‌هائی است که درسال ۱۹۷۶ برای افزایش تولید برنج و همچنین به‌منظور زایل کردن آخرین نشانه‌های مالکیتهای فردی و تثبیت تحولات اجتماعی آن روز ایجاد شده بوده است.

محافل دولتی خمر و محافل ویتنامی عقیده دارند که هدف آن تحولات اجتماعی فراهم ساختن زمینه برای نفوذ استعمار چین و در پی آن قتل عام یا به‌بردگی کشیدن‌ملت خمر بوده‌است. در هرحال از این کشتزارها امروز چیزی جز بیابانی که به‌محل تاخت و تاز گاومیشها تبدیل شده، باقی نمانده است.

مهاجرت وارونه

حضور نظامی ویتنام چندان مشهـود نیست. برروی صد و شصت و پنج کیلومتر جاده‌ای که مرز کامبوج را از پایتخت جدا می‌کند، یك تانك یا خودروی جنگنده، حتی یك توپ، چه کامبوجی چه ویتنامی، به‌چشم نخورد. در تمام طول رفت و برگشتمان تنها به‌حدود سی کامیون‌ارتشی ویتنامی برخوردیم که دوسوم آنها با بار سرباز، لاستیك، بنزین یا موادخوراکی، به‌سوی ویتنام‌باز می‌گشتند.

گویا فقط از پلهای بزرگ جاده مراقبت به عمل می‌آید. چند پاسگاه نظامی ویتنامی نیز که برجا مانده‌اند، فاقدآمادگی نظامی‌هستند، از صدها پلی که در مسیر ما قرار داشت، تنها یك پل ویران باقی‌مانده بود. انهدام این پل راه ما را دویست متر دورتر می‌کرد. سه یا چهار گروه متخصص ویتنامی نیز مشغول تعمیر خطوط تلفنی هستند که کار آنها تقریبا تمام شده‌است.

خمرهای سرخ برروی دهها کیلومتر از جاده عملیات خرابکارانه کرده‌اند تا بدین وسیله مانع پیشروی سریع خودروهای‌دشمن بشوند. شکافهای عمیق دوسوم پهنای جاده را پوشانده، رانندگان را مجبور می‌سازد که هردویست سیصد متر یکبار با ترمز ازسرعت اتومبیل خود بکاهند. حتی نیم کیلومتر جادهٔ سالم هم باقی نمانده است. به‌همین‌جهت‌برای پیمودن صد کیلومتر فاصلهٔ مرز تا مکونگ چهارساعت وقت لازم می‌شود.

احساس امنیت به‌ما دست می‌دهد. من و چهار ویتنامی با اتومبیلی معمولی وغیرمسلح سفر می‌کنیم. حتی یك گلوله هم در مسیر ما شلیك نشد و من حتی صدای شلیك یك گلوله را هم در تمام طول اقامتم درکامبوج نشنیدم.

اما برروی جاده، رویدادی تاریخی با آهنگی آرام درشرف تکوین‌است: مردم خمر به‌دهکده‌هایشان باز میگردند. مهاجرت‌سال ۱۹۷۵ وارونه ودرجهت‌عکس صورت‌می‌گیرد.

مردم با لباسهای سیاهرنگ وسربندهای سنتی خود، پای پیاده، یا برروی گاری، موتورسیکلت و حتی کامیون، به سوی خانه‌های سابقشان روانند.

پای اغلب آنها برهنه است وخورشید هنوز تابستان نشده، سوزان. بار آنها محقر است و هرنفر به‌طور متوسط بیشتر از حجم یك چمدان بار حمل نمی‌کند. اما چهرهٔ دهکده‌ها و شهرها به‌طوری محسوس هرروز تغییر می‌کند. مثلا شهر «سوای‌ری‌نیک» که همکارم آن را ماه پیش خالی دیده بود، روز سوم آوریل گذشته مسکونی بود و مردم در بازار و خیابانها مشغول خرید و رفت و آمد بودند.

در پهنهٔ «نیك‌لوئونك» در کنار رود مکونگ ـ منطقهٔ استراتژیکی که در سال ۱۹۷۵ عرصهٔ پیکارهای خونینی بود ـ اهالی لطمهٔ بسیار دیده بودند. در حال حاضر بازار مبادلات در این شهر گرم است. کامبوج هنوز فاقد پول رایج است و مردم موزشان‌را با پرتقال ومرغشان را با گوشت، سیگار، کاغذ ویاصابون‌معاوضه‌می‌کنند. فروشندگان با صبر و حوصله در انتظار مشتری‌بساطشان را دربازار گسترده‌اند.

در اتوبوسی که ما را از این شهر به‌پایتخت می‌برد، خمرهای غیرنظامی درکنار نظامیان ویتنامی به‌چشم می‌خورند. آنها با هم حرف نمی‌زنند، چون زبان یکدیگر را نمی‌فهمند. اما خمرها هیچ حالت خصمانه‌ای‌نسبت به‌ویتنامی‌ها ندارند. البته محبتی هم نسبت به آنها نشان نمی‌دهند.

تقریبا از معبد و رهبان دیگر خبری نیست. گویا فقط سه معبد بزرگ کامبوجی در طول ۱۵۰ کیلومتری مسیر ما سالم باقی مانده است. از «نیك‌لوئونگ» تا پنوم‌پن جاده کمی بهتر می‌شود. پل رودخانهٔ «باساك» در مدخل پنوم‌پن دست نخورده باقی‌مانده است. اما ماموران به‌شدت مراقب رفت وآمد مسافران از روی پل هستند.

پایتخت هنوز خالی کامبوج

راه ورودی پنوم‌پن بولواری عریض است که شهر را از سمت غرب دور می‌زند. شهر هنوز زیباست، با آن خیابانهای پهن و سایه گرفته‌اش، اما خالی است و بوی مرگ می‌دهد. گوئی با بمب نوترونی (بمبی که می‌کشد اما منهدم نمی‌کند) به‌آن حمله‌شده است. اغلب ساختمانها دست نخورده وسالم باقی‌مانده‌اند. اما کاملا خالی هستند. باغها اغلب سرسبز و پرگل‌اند. اما در حیاطها اثاثیهٔ خرد و شکسته فراوان است.

در یکی دو نقطهٔ شهر در کنار دیوار ومانع سیم خاردار پست کنترل ایجاد شده است. بعد از عبور از محلهٔ سینماها و هتل‌های مدرن، به‌سوی بازار بزرگ و محلهٔ چینی‌ها می‌رویم. ورود به‌این محله ممنوع است. تمام مرکز شهر بدین‌ترتیب بسته به‌نظر می‌رسد. ایستگاه راه‌آهن را از نو رنگ زده‌اند و از دور صحیح و سالم به‌نظر می‌رسد. سفارت چین که در ساختمانی نوسازمستقر بود، دست نخورده به‌دست شورشیان افتاده است. تپهٔ «پنوم» که الهام‌بخش «بانوپنه» و ریشهٔ نام شهر پنوم‌پن است، ازعلف‌پوشیده شده‌است. رفت وآمد در اطراف کاخ سلطنتی ممنوع است. اما می‌توان در برابر سالنهای رقص سلطنتی از کتابخانه که هنوز چند قفسه کتاب را در خود پناه می‌دهد، بازدید کرد.

هتل قدیمی «رویال» در حال حاضر محل سکونت خارجیان است. این هتل یکی از ساختمانهای نادری است که از نعمت جریان آب و مراقبت ارتش برخوردار است.

همزمان با اقامت ما در پنوم‌پن، در غرب کشور حمله‌وسیع علیه مواضع پول‌پوت در جریان بود. به‌همین جهت ترافیك هوائی پنوم‌پن به‌صفر رسیده و طی ۲۴ ساعت تنها یك هواپیما در فرودگاه شهر فرود آمده بود.

پنوم‌پن خالی است. اما تا چند وقت دیگر؟ در شمال شهر، آنسوی محلهٔ صنعتی دهها هزار نفر از تبعید اجباری پول‌پوت باز گشته و منتظرند که به‌محض تامین آب و مایحتاج زندگی به‌خانه‌های خود در شهر سرازیر شوند. این شهرنشینان سابق در حال حاضر در دهکده‌های کنار شط زندگی نکبت باری را می‌گذرانند و هنگامی که موسم بارانها فرا برسد، زندگی آنها جهنمی‌تر هم خواهد شد. دو معلمهٔ جوان به‌زبان فرانسه‌ای سلیس برای من توضیح می‌دهند که باید آموزش را در کلاسهای‌درس از صفر شروع کنند چون در «دوران پول‌پوت» به‌کودکان تنها طرز نشا کردن برنج، بریدن چوب و نگهداری از چهارپایان را یاد می‌داده‌اند.

می‌پرسیم از راهبان بودائی چه‌خبر؟ به‌ما می‌خندند که: «آنها را قتل عام کردند. چند نفری از آنها هم خود را مخفی کردند و به‌صورت مردم عادی به‌کار پرداختند. به هرحال خبری از آنها نیست». در گوشه‌ای دیگر، چند نفری به‌بحث مشغولند. گویا این جمع هستهٔ «روشنفکران» اردوگاه را تشکیل می‌دهند. آنها مشغول نام‌نویسی اعضاء آیندهٔ «سازمان جوانان‌خمر» هستند. دراین اردوگاه نیز مثل تمام نقاط دیگری که در جادهٔ مسیرمان دیدیم، وجود تك وتوك خارجی، نشان از پایان یافتن یك دورهٔ انزوای کامل می‌دهد. از این خارجیان باهیجان ومحبت استقبال می‌شود.

یك وزیر جوان

در یکی از محلات حاشیه‌ای پنوم‌پن، پول‌پوت زندان خود را در یك کالج قدیمی مستقر ساخته بود. در حال حاضر بازدید از این زندان آزاد است. مسئول کنونی زندان که یك خمرسرخ قدیمی است و فرانسه را خوب حرف می‌زند، توضیح می‌دهد که: «چه جنایتهای مخوفی‌که دراینجا صورت‌نگرفت». از زندان دیدار می‌کنیم و ماجراهائی را که احتمالا درآنجا گذشته است پیش خود مجسم می‌نمائیم. اطاق شکنجه را می‌بینیم با دستگاههای الکتریکی و «خوابگاههای» وسیعی که در آنها بدنهای شکنجه شده را بسته به‌تختهای آهنی بازیافته بودند. برروی

گردد. وقتی مردم به‌زندگی عادی بازگردند کم‌کم فکری‌هم برای ازدیاد تولید خواهند کرد.

«ابزار پکن»

وزیر امور خارجهٔ تازهٔ کامبوج این واقعیت‌را پنهان نمی‌کندکه قتل‌عام‌روشنفکران و تحصیلکردگان توسط رژیم کامبوج‌باعث کمبود غم‌انگیز کادر کاردان در کشور شده است. برای تربیت کـادر متخصص برنامهٔ آموزشی فشرده‌ای تهیه شده است. همچنین از تمام خمرهـای متخصص، از جملـه کامبوجیهای مقیم خارج دعوت شده است برای بازسازی به‌کشور خود بازگردند.

دربارهٔ سیهانوك می‌پرسیم. وزیر جوان کامبوج بالحنی قاطع پاسخ‌می‌دهد: «سیهانوك این اواخر برای ما مشکلات بسیاری به‌وجود آورد. و اگر او هنوز در پکن به‌سر می‌برد، نمی‌تواند ادعائی داشته باشد. او ابزار پکن است، بنابراین دشمن ماست. او می‌تواند به کامبوج بازگردد، اما باید فورا ابرازپشیمانی کند».

دربارهٔ حضور ویتنام می‌پرسیم. پاسخ می‌دهد: «خارجیها فکر می‌کنند که ما زیر حمایت ویتنام به‌سر می‌بریم. البته ویتنام به ما کمك کرد که از شر نوکران پکن واتحاد پول‌پوت‌ـ‌ینگ‌ساری رها شویم. ویتنام‌هنوزهم به‌ما کمکهای قابل‌توجهی می‌کند، اما مـا خط خودمان را می‌رویم و سیاست خـاص خودمان را داریم. این را بـایـد همهٔ دنیـا بفهمند. ما تصمیم گرفته‌ایم نقش خود را در آسیای جنوب شرقی ایفا کنیم و جای خودرا درمیان‌کشورهای نامتعهد بازیابیم. می‌خواهیم کشورمان را بـازسازی کنیم و استقـلال و همبستگی خود را با سایر ملتهای هندوچین استحکام بخشیم. امیدواریم هرچه زودتر با فرانسه روابط دیپلماتیك برقرار کنیم. ملت فرانسه‌همیشه دوست‌ما بوده است وامیدواریم این دوستی ادامه یابد.» مقامهای هانوی از پاسخ به‌سئوال ما در مورد آیندهٔ حضورنظامی ویتنام در کـامبـوج طفره مـی‌رونـد. امـا فام‌وان‌دونگ‌نخست‌وزیر ویتنام‌به‌ما می‌گفت: «غرب باید ایـن را درك کند کـه اوضـاع سیاسی کامبوج غیرقابل بازگشت است». ■

فیلیپ دو ویلر - نوول‌ابسرواتور


بانك ملی کامبوج بعداز سقوط پول‌پوت

دیوارها و زمین هنوز لکه‌های خون به‌چشم می‌خورد. اوراق بازجوئی‌هم اینطرف وآنطرف پراکنده‌اند. بعد نوبت بازدید از سلولهای تنگ و تاریك می‌رسد که زندانیان حتی جای کافی برای دراز کشیدن در آن را نداشته‌اند. در سالنی دیگر توده‌ای از اشیاء مقدس از نقرهٔ قلمکار تا اشیاء مسی و برنزی به‌چشم می‌خورد که گویا از معابد دزدیده و به‌این محل آورده شده تا بعداز ذوب‌کردن، آنها را تبدیل به‌مجسمه‌های پول‌پوت ـ طبق‌الگوی استالین و مائو بکنند. چهار پیکرهٔ نقره‌ای و برنزی پول‌پوت هم قبلا ساخته شده و به زمین افتاده است. در حیاط زندان دو چوبهٔ دار و پانزده گور تازه که برای اجساد کشف شده کنده‌اند، به‌چشم می‌خورد. ظاهرا صدها مـرد و زن در ایـن زنـدان کشته شده‌اند. مسئول زندان بازتوضیح می‌دهد که: «زندانیان را مدت طولانی در اینجا نگه نمی‌داشتنـد. اینجا محل عبور، یعنی محل اعدام بود. یعنی تقریبا کارخانه‌ای برای آدمکشی».

شب سوم آوریـل مـوفق شـدم بـا «هون‌ـسن» وزیر امور خارجهٔ جمهوری خلق کامبوج ملاقات کنم. او بیست‌وهشت سال دارد و اهـل کومپونگ‌ـچـام است. قبـلا دانشجو بوده و در تمام سالهای بین ۱۹۷۰ تا ۷۷ در ارتش خمرسرخ در شرق کشور خدمت می‌کرده است. قبل از انتخاب شدن به مقام وزارت در ژانویهٔ ۱۹۷۹، رهبر جنبش جوانان خمر بوده است. به‌گفتهٔ او مردم در حال‌حاضر به ۹۰ درصد از روستاهای موطن خود باز گشته‌اند و بقیه‌هم می‌کوشند به‌هـروسیلـه شده به‌خانه‌هایشان بازگردند. رژیم پول‌پوت تمام دارائیهای شخصی را از خانواده‌ها گرفته بود، و درحال‌حاضر روستائیان برای بازگشت به‌زندگی سابق، تعاونیهای روستائی را غارت می‌کنند. به‌گفتهٔ وزیر جوان این مهاجرتها در وضع کشاورزی اثرات بدی به‌جای‌خواهد گذاشت. اما چطور می‌شد با آرزوی قلبی مردم برای بازگشت به‌خانه‌هایشان مخالفت کرد؟

دولت تازه از مردم خواسته است که از ۱۳ آوریل، یعنی آغاز سال نوی کشور خمرها، تلاشی بیشتر در راه بهبـود وضـع کشاورزی به‌خرج دهند.

«پول‌پوت دیگر قادر به‌فعالیت نیست. البته او عده‌ای از روستائیان را وادار کرده که او را در جنگلها همراهی کنند. او حتی دستور داده است مفصلهای کسانی را کـه قصد فرار داشته‌اند، قطع کنند. اما هرروز گروه تازه‌ای را آزاد می‌کنیم. پول‌پوت دیگر سازوبرگی جز اسلحه‌ی سبك دراختیارندارد. ما تمام سلاحهای سنگین ارتش او را به‌غنیمت گرفته‌ایم. البته چین اخیرا از طریق تایلند کمکهائی در اختیار او گذاشته است. اما این در نتیجهٔ مـاجـرا تائیری نخـواهـد داشت. نیروهای پول‌پوت در حـال حاضر گـرفتـار مخمصه هستند. بنابراین مجبورند مرتب جای خود را تغییر دهند و نمی‌توانند برای خـود پایگاهی همیشگی دست‌وپا کنند. ازآنطرف‌هم اوضاع کلی کشور کم‌کم به‌حال عادی بازمی‌

تهدید می‌کنـــد و کارش پرونـــده سازی است، بنابراین پاسخی ندارد. سردبیر ما و اصولا تمام روزنامه‌نگارانی که در این ملك و دراین سالها قلم زده‌اند ـ خوب و بد ـ جلو دید همگان بوده‌اند و خارج ازدسترس و در خارج‌ایران ومشغول‌به کارهای مشکوك نبوده‌اند که از چشم ملت پنهان بوده باشد. از همین رو، آقای قطب‌زاده نمی‌تواندحقیقت را با این گفته‌ها تغییری دهد. «وابستگی به‌رژیم شاه خائن»، بیشتر از آن که در بودن در ایران و زندگی کردن در آن فضا باشد، به‌طرز تفکرهاست. آن که تفکری شبیه شاه سفاك دارد وابسته به آن رژیـــم محسوب می‌شود، مثلا آن که مخالفان‌خود را ـ تماما و بدون هیچ استثنا ـ متهم می‌کند که یا وابسته به‌رژیم سابق‌اند و یا وابسته به‌سیاستهای بیگانه! ـ آنچنان که آقای قطب‌زاده در مصاحبه کیهان گفته ـ او در حقیقت دلبسته و دنباله‌رو آن رژیم است. اصولا تنها یك ذهن بیمار با تمایلات فاشیستی قادر است نوشته یك مجله را که حتی تیتر آن بوده است «این عکس قطب‌زاده نیست؟» و با ذکر دهها «اگر» و «اما» چاپ شده و در پایان از سوی مجله از همه‌دعوت‌شده که‌برای‌روشن‌شدن حقیقت، مدارك و اسناد ارائه دهند. به حساب‌توطئه عوامل رژیم سابق و بیگانگان علیه خود بگذارد. اینها کوشش برای پوشاندن بد کاریهاست و جنجال برای بزرگ کردن خود، و گرنه مساله کوچکتر از این حرفها بود. افرادی چون سردبیر تهران مصور و آقای قطب‌زاده کوچکتر از آنند که‌علیه‌شان توطئه شود. مگر آن که خود سعی کنند و از کاه کوه بسازند.

مخالفان جدی و مهم رژیم شاه، آنها که در پشت دستی با رژیم نداشتند، یا چون امام خمینی با آنهمه طرفدار و خواهان، تبعید می‌شدند، یا چون تختی و دکترشریعتی و صمد بهرنگی و... دهها تن دیگر سربه نیست، یا چون آیت‌الله طالقانی و آیت‌الله منتظری و... صدها مبارز دیگر در زندان بودند. درینگه دنیا زیستن و گاه از سر تفنن مخالفتی کردن سابقه مبارزه سیاسی برای کسی نمی‌شود، مگر آن که به‌زور جنجال و با متهم کردن این و آن سعی کنیم به‌آن ابعاد بزرگ و بزرگتر بدهیم.

خاطرات زندان ـ ۷



یك محفل بحث درست و حسابی

قدیر کاکرودی

بعداز صفرخان ۵ نفر از افسران سازمان نظامی حزب توده بودند که آنهاهم ید طولائی درکشیدن زندان داشتند. اینان عبارت‌بودند از: عموئی ـ حجری ـ شلتوکی ـ باقرزاده و ذوالقدری. از بین اینان رضا شلتوکی از همه جوان‌تر و ورزیده‌تر بود. آنها خاطره گردی دلیر را برای ما زنده می‌کردند. هرچند خودشان هم یلی بودند. آن گرد، خسرو روزبه، رفیق و هم‌سازمانی آنها بود. افسران در یك اطاق مشرف به حیاط بند ۴ با هم زندگی می‌کردند. چندنفر از فرقه دموکرات دوم کردستان وآذربایجان نیز در اینجا بودندکه ازسال ۱۳۳۷ دستگیر و به‌زندان ابد محکوم شده بودند. مهمترین آنها از فرقه کردستان عزیز یوسفی و غنی بلوریان واز فرقه آذربایجان مجید امین‌موید بود. از اینهاگذشته چند نفر ازگروه فدائیان اسلام و گروه موتلفه نیز در اینجا بودندکه جدا از جمع و در اطاقی در انتهای راهرو زندگی می‌کردند. مجموعه این افراد به بند ۴ قصر حالتی تاریخی داده بودند. آنها در واقع تاریخ ایران قبل و بعداز کودتای ۳۲ را در خود جمع کرده بودند. گذشته ازاینان که ذکر شد نزدیك به ۴۰ نفر از ما جوانان بودیم که در یك کمون مشترك زندگی می‌کردیم. بند ۴ قصر در این دوره یك‌زندانی غیرسیاسی داشت. او یك سرهنك ارتش بود، که به‌سرهنك جیره‌ای معروف بود. اتهام او کلاه‌برداری در ارتش بود. وی در ارتش جیره غذای سربازانی را که خود نامشان را جعل کرده بود می‌گرفت. این هنك و یا گردان سرباز وجود خارجی نداشت. اطاقی‌داشت با فرش‌ومبل‌وتلویزیون. خیلی کم بیرون می‌آمد و کسی با او کاری نداشت. زندانیان قدیمی برنامه‌های خاصی داشتند، عده‌ای زبان می‌خواندند. عده‌ای ترجمه می‌کردند. ازمترجمین معروف دراینجا می‌توان از مجید امین‌موید (مترجم آثار برشت) ابوتراب باقرزاده و رضا شلتوکی نام برد. مجید امین‌موید از تاریخ فرقه اول و دوم دموکرات آذربایجان وبطورکلی ازتاریخ بعداز جنك جهانی ایران مطالب زیادی می‌دانست. از صبح تا شب در حیاط و اطاق با بچه‌های مختلفی برنامه داشت و آگاهی خود را دراختیارآنان قرار می‌داد. او زبانی شیرین و کلامی دلنشین داشت. امین‌موید بعد از صفرخان در بین جوانان از احترام ویژه‌ای برخوردار بود.

عزیز یوسفی و غنی بلوریان از فرقه دوم دموکرات کردستان از تاریخ خلق کرد و مبارزات آن سخن می‌گفتند. عموئی هم از تاریخ حزب توده و سازمان نظامی آن‌آگاهی فراوانی داشت و تجربیات خود را در اختیار دیگران می‌گذاشت. زندگی در اینجا با برنامه بود. دیگر از بلاتکلیفی محکومیت و یا جابجائی مداوم تقریبا راحت شده بودیم. در واقع اینجارا به‌چشم خانه خود می‌دیدیم.

به‌گلهایش آب می‌دادیم. حیاط را آب‌وجارو می‌کردیم و به‌درودیوارآن عادت کرده‌بودیم. تابستان را به‌آرامی سر کردیم. بطور مداوم درگیریهائی نه چندان حل‌نشدنی با مقامات زندان داشتیم. برای هرشهید مراسم یادبود می‌گرفتیم. در این مراسم ابتدا سرود شهدا و سپس اگر شهید از سازمان مجاهدین بود سرود مجاهدین و به‌دنبال آن سرود سازمان چریکهای فدائی‌خلق‌خوانده‌می‌شد وبه‌عکس. در مراسم یادبود از زندگی فرد شهید اگر اطلاعاتی در دست بود بیان می‌شد و برنامه با خواندن چندشعر انقلابی به‌پایان می‌رسید. نتیجه این برنامه‌ها گامی در جهت اتحاد بیشتر گروههای مبارز در سطح جامعه بود.

پائیز مصادف با یورش پلیس بود، پاسبانها طبق دستور مقامات گرداننده زندان موی دماغ ما می‌شدند. هرکجا که چند نفر جمع می‌شدیم مداخله و مزاحمت فراهم می‌کردند. در اطاق هنگام بحث در امور مسائل داخلی کمون و یا در ارتباط با زیرهشت با کفش داخل اطاق می‌شدند و به‌حرفها گوش می‌دادند. ما به‌ناچار در چنین مواردی یا موضوع صحبتها را عوض یا بکلی قطع می‌کردیم. از برگزاری مراسم یادبود برای شهدا جلوگیری می‌کردند. طبق یك برنامه حساب شده قدم‌به‌قدم جلو می‌آمدند وهرروز تضییقات جدیدی فراهم می‌کردند. رابطه ما بطور دوجانبه نسبت به‌یکدیگر روزبروز خشن‌تر می‌شد. به‌افسران‌بی‌احترامی‌می‌کردیم و پاسبانها را دیگر تحویل نمی‌گرفتیم. هنوز پلیس امکانات رفاهی را از ما نگرفته بود. چندین رادیوی کوچك یك موج با گوشی داشتیم که بچه‌ها با دستکاری آنرا قابل استفاده‌تر می‌کردند. روزنامه‌هم هرروز بطور مرتب بدست ما می‌رسید. وضع کتاب هم بد نبود و ملاقات هم هرهفته دو روز در پشت میله‌ها برقرار بود. نیمه اول آبان ۵۱ بعداز یك درگیری کوچك با پلیس برسر اجرای مراسم یادبود ۷ نفر از ما را از شماره ۴ قصر به‌زندان قزل‌حصار کرج منتقل کردند. در وقت خداحافظی برای اولین‌بار از زدن دست برای ما جلوگیری کردند. خشم وتنفر از چهره بچه‌ها خوانده می‌شد. خداحافظی ما برخلاف روال گذشته به‌صحنه‌ای غمگین تبدیل شده بود. بچه‌ها با نگاهشان از ما التماس می‌کردند که آنها را تنها نگذاریم. بوی خشونت و درگیری می‌آمد. پلیس قصد داشت با تضعیف بچه‌ها از نظر کمی نظرات خود را به‌آنها تحمیل کند.

در یك اتوبوس سروته بسته سوار شدیم. فاصله قصر تا زندان قزل‌حصار را دو ساعته طی کردیم. پس‌از انجام تشریفات لازم در دفتر زندان به‌بند سیاسی منتقل شدیم. قزل‌حصار زندان بزرگی بود که چندین بند برای زندانیان عادی داشت. تعداد زندانیان عادی را از ۵ الی ۱۰ هزار نفر برآورد می‌کردند. در یك سالن سرپوشیده به عرض ۱۰ متر و به‌طول ۳۰۰ متر بندهای زندان و کارگاههای آن قرار گرفته بود. به‌فاصله چندمتر درهائی جداگانه این بندها را به‌سالن وصل می‌کرد. دومین در از قسمت جنوبی سالن به‌بند سیاسی مربوط بود. ابتدا بیمارستان زندان بود، چندین سلول ۳ در ۴ متری وصل به‌یك راهرو ۳ متری که درطول سلولها قرار گرفته بود به‌اضافه دستشوئی و چندین دوش سرپائی مجموعه این بند را تشکیل می‌داد. در هرسلول ۹ تا ۱۲ تخت نصب شده بود. تمام سلول را تخت فراگرفته بود و کف آن جائی برای نشستن نداشت. تعداد زندانیان اینجا از ۴۰ نفر تجاوز نمی‌کرد و در هر سلول به‌ترتیب ۲ تا ۴ نفر زندگی می‌کردند. در قسمت جنوبی انتهای سالن دری به‌حیاط زندان وصل بود. یك سلول در کنار آن و جدا از بند وجود داشت که به‌صورت انبار و آشپزخانه از آن استفاده می‌شد، حیاط زندان تقریبا بزرگ و گل‌کاری شده بود. یك میز پینگ‌پنگ هم در وسط حیاط زیر یك آلاچیق سرپوشیده از جمله دارائی‌های این زندان بود. در گوشه‌ای از حیاط بچه‌ها سبزی‌کاری کرده بودند و چند نفر هرروز با آن ور می‌رفتند. جائی ساکت و بی‌سروصدائی بود. بچه‌ها در یك کمون جمع بودند. برای صرف غذا در راهرو سفره پهن می‌کردیم. ساختمان شوفاژکشی بود ولی آب اینجا املاح زیادی داشت و هرچند روز شوفاژها گرفته وصدای خش‌خش آن بلند می‌شد. اکثرمواقع درگیر درست کردن آن بودیم. آب اینجا سم معده بود. بچه‌ها که مدتی را در اینجا سر کرده بودند وضع گوارشی خرابی داشتند. در استکان چای به‌اندازه یك سانتیمتر املاح ته‌نشین می‌شد. و انواع جانورها در درون آب وجود داشت. آب را می‌جوشاندیم و بعد می‌خوردیم. همه بچه‌ها در سلول‌ها زندگی می‌کردند مگر پیرمردی بنام زهتاب‌فرد. او تختی در کنار در حیاط انتهای سالن گذاشته بود و زمستان و تابستان را با یك ملافه نازك بسرمی‌برد. او مردی باسابقه بود و نیمی از عمرش را در زندانها گذرانده بود. آخرین محکومیت او ۳ سال بود و به‌اتهام دادن شعار به‌این حبس محکوم شده بود. آدم عجیبی بود. ریشش را سالیان درازی بود که نتراشیده بود. تمام موی سروصورتش سفید بود. بلندی ریش او از یك وجب تجاوز می‌کرد و اکثرا در مواقع صحبت با افراد باآن ور می‌رفت. او یك دست شطرنج مخصوصی داشت و علاقه زیادی به‌بازی شطرنج برای او یك سرگرمی بود و بدین وسیله روزها را شب می‌کرد. ■

ادامه دارد

مهدی بهشتی‌پور

مسئولان به سرنوشت ذوب‌آهن در ایران بیندیشند

می‌خواهند ذوب‌آهن را از بین ببرند؟

در روزهای اخیر اردلان وزیر اقتصاد و دارائی و امیرانتظام سخنگوی دولت موقت انقلاب و چند مقام مسئول و غیرمسئول دیگر از جمله بنی‌صدر از زیان سنگین صنعت ذوب‌آهن اصفهان، یعنی بزرگترین واحد صنعتی کشور که در سالهای اخیر به‌صورت یکی از عظیم‌ترین مراکز فعالیت اقتصادی کشور درآمده است سخن گفتند و حتا بعضی این زیان را بیش‌از ۳ میلیارد تومان برآورد کردند و این واحد عظیم را غیر اقتصادی و غیرمتداول عنوان کردند و مهمتر اینکه به گفته وزیرکار، گویا این بزرگترین واحد کارگری کشور تهدید به‌تعطیل گردیده‌است. انتشار این اخبار وشایعات آنهم دراین‌موقعیت و درباره چنین واحد بزرگ صنعتی کشور مرا بسیار ناراحت و متاثر کرد، بخصوص اینکه نویسنده این سطور چند سال قبل از انعقاد قرارداد و احداث این کارخانه دهها پیشنهاد و اظهارنظر و مقاله تحقیقی درتایید ایجاد و احداث این صنعت نوشته بودم و کتابی نیز تحت عنوان: «تاریخچه ذوب‌آهن ایران». اینك که در پی انتشار اطلاعیه‌ای از طرف شورای کارکنان مرکزی شرکت ملی ذوب‌آهن ایران و تماس با چندتن از کارشناسان و مقام‌های آگاه در این رشته و تذکر عده‌ای از همکاران در رشته روزنامه نگاری متوجه شدم که آنچه مورد اظهارنظر این گروه قرار گرفته بی‌مطالعه یا نادانسته و غیرواقعی بوده است، برخود واجب دانستم تذکراتی در این باره بدهم.

در مقدمه لازم می‌دانم قبل از انتقاد از شیوه اظهارنظر کسانی که درباره این‌صنعت، بحث کرده‌اند، قسمت کوتاهی از گزارش شورای کارکنان مرکزی شرکت ملی ذوب‌آهن ایران را که از هرزبانی گویاتر است نقل کنم، در این گزارش آمده‌است: «بیلان تولید و مخارج کارخانه ذوب‌آهن در سال ۱۳۵۶ نشان می‌دهد که علاوه‌بر تامین کلیه مخارج کارخانه و معادن وابسته ۳۷۳ میلیون تومان بابت اصل و بهره سرمایه در گردش به‌بانك ملی برگشت داده شده و ۵۱ میلیون تومان مالیات حقوق به‌دارائی‌پرداخت نموده است و در مقابل فقط ۱۷ میلیون‌تومان کسری داشته‌است، به‌نظر می‌رسد تهیه کننده گزارش اشتباها هزینه طرح توسعه کارخانه معادن و تاسیسات وابسته را برای رسیدن به ۳ونیم برابر ظرفیت فعلی کارخانه که در جریان بهره‌برداری میباشد، با مخارج بهره‌برداری، یك کاسه کرده و به‌حساب ضرر کارخانه منظور نموده است....»

البته شورای مذکور در گزارش خود به‌نکات جالب دیگری هم اشاره کرده و تا حدودی پاسخ قاطع به‌اظهارنظرهای مخالف داده است و شایدهم به‌علت محدود بودن صفحه‌های روزنامه‌ها و مجله‌ها نتوانسته‌اند جوابگوی خیلی ازمسائل باشند ولی‌امیدواریم در مقاله‌های دیگر به‌تفصیل درباره این‌صنعت و صنایع پتروشیمی و معدن مس سرچشمه که بعداز نفت‌بزرگترین واحد تولیدی خواهد بود و این دو صنعت‌نیز مورد بی‌مهری گروهی قرار گرفته، بحث کنیم.

سرنوشت صنایع مادر

ایجاد صنایع بزرگ و درانحصار داشتن آن در اروپا وامریکا وهمچنین‌پیشرفت تکنولوژی در کشورهای مذکور موجب گردید که سالهای درازی کشورهای غربی بدون رقیب برجهان حکومت کنند و ممالك وقاره‌های دیگر را مجبور کنند برای آنها مواد اولیه و خام به‌قیمت ارزان تهیه کنند و در مقابل فراورده‌های ساخته شده را از آنها به قیمت گران بخرند و به‌همین دلیل همیشه صاحبان صنایع غرب مخالف ایجاد وتوسعه صنایع مادر، در کشورهای عقب‌مانده و درحال توسعه بوده‌اند و شاید در حال حاضر نیز در تعطیل واحدهای صنعتی‌ما بخصوص واحدهای صنعتی بزرگ از جمله ذوب‌آهن فعالیت داشته باشند و به‌همین خاطر برای من این مصاحبه‌ها واظهارنظرها غیرمنتظره بوده‌است.

موضوع صنعتی کردن کشور بخصوص ایجاد صنایع جدید که به‌توسعه کشاورزی و بطورکلی ترقی اقتصاد کشور می‌انجامد، یکی از خواستهای دیرینه مردم ایران بوده است. اصولا یکی از عوامل پیدایش افکار مشروطیت بوجود آوردن استقلال اقتصادی از راه صنعتی کردن کشور و ایجاد کارخانه‌های سبك و سنگین بوده است. تشنگان استقلال اقتصادی ایران می‌دانستند که اگر بخواهند تحولی در ایران ایجاد شود و وضع اقتصاد ایران صورت محکمی بخود بگیرد، بستگی به‌چند کار اساسی دارد که یکی از آنها ایجاد صنایع سنگین مخصوصا ایجادکارخانه ذوب‌آهن است که اساس و اصل اقتصاد صنعتی کردن کشور به‌حساب می‌آید.

ولی متاسفانه در اثر توطئه درباریان نه اینکه از ایجاد صنایع سنگین‌جلوگیری می‌شد، بلکه میرزاتقی‌خان امیرکبیر که مشوق سرمایه‌گذاری دولت و بازرگانان در راه صنعتی‌کردن کشور و تربیت کادرهای فنی برای اداره‌کردن آنها بود، به‌دستور ناصرالدین‌شاه مقتول گردید، سرمایه‌داران ملی که با حمایت امیرکبیر در راه صنعتی کردن کشور گام برمی‌داشتند، در زیر فشار سیاستهای خارجی که عمال آنها ازدیرزمانی در دربار قاجار رسوخ پیدا کرده و دربار را عامل این‌توطئه قرار داده بودند، قرارگرفتند. با تمام این فشارها سیرتکامل تاریخ متوقف نماند و سرمایه‌داران ملی تصمیم گرفتند با تمام مشکلات مبارزه کنند و با گامهای محکمتری راه مقصود را به‌انتها برسانند.

بطور مثال می‌توان گفت: در میان این مردم وطن‌پرست و فداکار مرحوم حاج محمدحسن امین‌الضرب به‌این حقیقت پی‌برد که نباید تمام فکر خود را متوجه کارخانه‌های



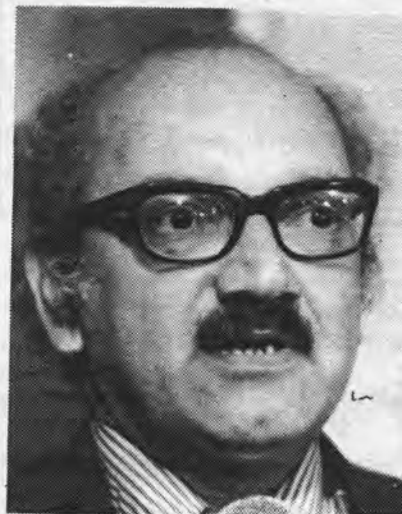
کوچك کرد و از این جهت است که اولین بازرگان ایرانی بود که نزدیك به‌یکصد سال قبل پیشقدم ساختمان کارخانه ذوب‌آهن ایران شد.

در این باره مرحوم اعتضادی درمجله فلاحت و تجارت شماره سوم سال پنجم (آذرماه ۱۳۰۶) طی سلسله مقالاتی تحت عنوان: «ایجاد صنایع آهن و فولاد درایران» می‌نویسد: «در مسافرتهای ناصرالدین‌شاه به فرنگ چند نفر که به‌ترقی و تکامل آب و خاك اجدادی خود علاقه‌مند بودند، سعی و کوشش کردند که به‌شاه کارخانه‌های بزرگ اروپا را نشان بدهند و در سفر دوم هم چندین مرتبه شاه را به‌مشاهده و معاینه کارخانه (کوکریل، درلیژ، بلژیك) که ازبزرگترین کارخانه‌های آهن و فولادسازی اروپا است وادار کردند ولی مخیله خودپرست شاه اجازه نمی‌داد که از مقام سلطنت برای آتیه ملت و ترقی مملکت استفاده شود و از این قبیل اقدامات بنماید، تازه در سال ۱۲۶۳ شمسی (۱۳۰۲ قمری) قدم اول برای اجرای این خیالها و نقشه‌ها، خیالها و نقشه‌هائی که در نظر اغلب دول صنعتی آن روز خصوصا دول همجوار واهی و غیرقابل عمل می‌آمد برداشته شد. حاج محمدحسن امین‌الضرب اول‌شخصی بود که در مسافرتهای خارجه خود اهمیت صنایع آهن و فولاد و لزوم حتمی آن را برای زندگانی ملت و استقلال مملکت کاملا فهمید و تمام سرمایه بزرگ و عزم راسخ خود را مصرف آن نمود که معادن آهن و ذغال مازندران را واقع در لب رودخانه «آلش‌رود» و «آنکه‌شارود» در محال نور بطرز جدیدی استخراج‌نماید و اگر سیاست خارجه و اغراض شخصی و کوته‌بینی بعضی از رجال مانع نمی‌شد، گذشته از این‌که خود او یکی از متمولین درجه اول‌آسیا می‌گردید، مملکت هم دارای مهمترین صنایع ملی یعنی آهن و فولاد می‌شد، صنایعی‌که بدون آن هیچ ملتی زنده نمانده و نخواهد ماند.

توطئه درباریان

نیز برای آگاهی همگان بگوییم که همزمان با این اقدام ملی توطئه‌هائی شروع شد که به‌افسانه شبیه‌تر بود تا به‌حقیقت: بانی این صنعت عظیم را متهم بدزدی و حتا همکاری بابیگانگان کردند، سپس بصورت افسانه‌امیزی به‌حقیقت او را لخت کردند. ۷۶۵ هزار تومان در آنزمان باسم غرامت پول سیاه از او جریمه گرفتند، این پول را موقعی درباریان و حکومت قاجار از او گرفتند که

● اگرحمایت دولت نباشد این صنعت درکودکی ازدست خواهد شد
● صنعت ذوب آهن برخلاف نظر امیرانتظام و اردلان، حاصل سالها مبارزه است
● احمد زنگنه در۱۳۴۰ توطئه خارجیان را برای عقیم نگهداشتن صنعت مادر در ایران فاش کرد



وی احتیاج مبرمی بوجوهی جهت توسعه راه‌اهن و ازدیاد تحمیل کارخانه ذوب‌اهن و صنایع دیگر داشت ولی همچنانکه گفته شد او به‌توطئه درباریان که از دست‌نشاندگان پادشاهان آهن دنیای غرب بودند خرد شد.

ستم درباریان قاجار و عدم توجه حکومت وقت به‌وضع‌نابسامان‌مردم، اختلالاتی در وضع اقتصادی ایران بوجود اورد و به همین دلیل افکار جدید و ترقی‌خواهانه درمغز سرمایه‌داران ملی و بخصوص جوانان ایران پیدا شد که مهمترین آن صنعتی کردن کشور بود که مورد توجه و پشتیبانی روشنفکران‌نیز قرار گرفت و این خود یکی از عوامل سقوط حکومت قاجار بود، ولی به‌علت عدم اگاهی توده‌های مردم منجر به کودتای منحوس رضاخان گردید. ابتدا رضاخان قول مساعد داد تا وضع اقتصاد خراب کشور را هرچه زودتر سروسامان بخشد و ایران را صنعتی کند و به‌همین خاطر در سال ۱۳۰۲ همزمان با طرح فنون ساختمان راه‌اهن ایران در مجلس شورا مساله ذوب‌اهن مطرح شد و پیشنهاد شد که پایه‌های راه‌اهن صنعت ذوب‌اهن نیز در ایران ایجاد گردد، قبل از احداث ذوب‌اهن هیات‌هائی در مدت نیم قرن از کشورهای اروپایی و ایالات متحد امریکا به‌ایران امدند که همه وابسته به صنایع بزرگ این کشورها بودند.

هوفمان تبعه المان بین‌سالهای ۱۳۰۵ تا ۱۳۰۷ به‌ریاست هیاتی مشغول تحقیق و بررسی و مساحی معادن ایران شد، او در گزارش چند صفحه‌ای خود یاداور شد که با تحقیقاتی که از معادن و موقعیت وبازارهای ایران کرده است لزوم و امکان داشتن کارخانه ذوب‌آهن را در ایران حتمی می‌داند، پس‌از چندی قرارداد احداث یك کارخانه پنجاه هزارتنی با آلمان منعقد گردید ومقرر گردید حداکثر تا سال ۱۳۱۶ بهره‌برداری شود سپس در سال ۱۳۱۸ نیز ظرفیت این کارخانه به‌یکصد هزارتن افزایش یابد ولی عواملی موجب گردید که احداث این کارخانه به‌تعویق افتد. جنگ جهانی دوم نیز باعث‌شد تا مدتها مطالعه روی پروژه این واحد عظیم متوقف شود، وبالاخره براثرفشار افکارعمومی مطالعاتی بوسیله کارشناسان چهار موسسه بزرگ بین‌المللی به‌نامهای: «دماك کروپ» از کشور المان ـ «مینکو» از انگلستان ـ «کایزر» از امریکا ـ «اسکاتلند یا کنسولت» از کشور سوئد درسالهای متمادی انجام گرفت. ولی همچنانکه دیدید و شنیدید این گروهها به‌علت وابستگی به‌صنایع بزرگ ذوب‌اهن اروپا و امریکا، گزارشهای متناقض و ضدونقیض دادند، که یکی حکایت ازغنی‌بودن منابع طبیعی می‌کرد و دیگری مدعی عدم وجود سنگهای پربار برای ذوب‌آهن و یا مخلوط بودن سنگهای آهن با مواد مسی و اکسید بود.

مهندس احمد زنگنه که سالها در راس سازمان برنامه بود.در دیماه ۱۳۴۰ در یکی از جلسات سمینار ذوب‌آهن گفت: «سالهاست موضوع ذوب‌آهن در بین بوده و با اینکه در زمان رضاخان تمام پول ذوب‌اهن را از ما گرفتند و قرار بود در کرج احداث شود ولی نشد و پس‌از جنگ بین‌المللی دوم من خود وارد مساله ذوب‌اهن بودم و درسال ۱۳۳۰ با کروپ تماس گرفتیم و ۳ نفر از مهندسین آنها به‌ایران آمدند، آنها پس از مطالعات زیاد به‌ما گفتند حقیقت این است که ما اجازه نداریم این کار را تمام کنیم و حتی بطور غیررسمی به‌تهران آمده‌ایم! هیات ۳ نفری پس‌از مطالعه بیشتر راپورتی تهیه کردند و آنرا تسلیم سازمان برنامه نمودند.»

بقیه در صفحه ٤٦

آرمان

سرآغاز مرحله نوین

زنان هم برای تحصیل آزادی رزمیده‌اند!

درهم‌شکستن همه پایگاه‌های امپریالیسم، شرط ضروری پیروزی انقلاب ملی و دمکراتیک ایران است!

معرفی نشریه‌ها و روزنامه‌های تازه ـ ۳

نگاهی به مطبوعات پس از انقلاب

سرباز و انقلاب

«سرباز و انقلاب» ارگان پرسنل انقلابی نیروهای مسلح، است. پرسنل انقلابی نیروهای مسلح که پس از سقوط رژیم ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی بارها در دانشگاهها و خیابانها دست به تظاهرات وراه‌پیمائی زده‌اند، خواستار دگرگونی بنیادی نظام ارتش هستند و تغییرات انجام شده درارتش را نه‌تنها کافی نمی‌دانند، بلکه اعتقاددارند تا زمانیکه مردم‌ایران فاقد یك ارتش‌انقلابی هستند، هرلحظه کودتائی مانند کودتای۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ما را تهدید می‌کند، آنهادر «سرباز وانقلاب» می‌نویسند منظور ازانحلال ارتش انهدام ارتش نیست،بلکه باید با طرد و محاکمه عناصر مزدور، متعادل کردن پرسنل از نظرتعداد، لغوکلیه قوانین‌پوسیده و منحوس ارتش سابق، تدوین قوانین‌مترقی، بازآموزی و تعلیم و تربیت پرسنل صالح ارتش وافرادی که داوطلبانه به‌ارتش نوین انقلابی خواهند پیوست و لغو کلیه قراردادهای اسارت‌بار و اخراج کلیه مستشاران آمریکائی و امپریالیستی و... ارتشی نوین ایجاد کرد. «سرباز و انقلاب» نشریه جاافتاده‌ای نیست، اما شایدیکی از ارزشمندترین ارمغان‌های انقلاب است. چرا که

بیداری

روحانیت: و از بین بردن فاصله‌ها

بسیج عمومی برای ساختن اد

واحد انقلابی

نگاهی دیگر به

حوادث کردستان و گنبد

ادامه راه انقلاب

توحید

لااله‌الا

مالکیه

در اسلا

پیش از این نظامیان به‌هیچوجه امکان‌چنین فعالیتهائی را نداشتندواکنون نه‌تنهانشریه‌ای انتشار می‌دهند، بلکه در برابر نظام حاکم کنونی ارتش موضعگیری می‌کنند. معمولا شعارهائی نیز در «سرباز وانقلاب» به چشم می‌خورد که از جمله این شعارها، «سرباز باید بداند برای چه ماشه را می‌چکاند»، «ارتش نوین انقلابی به‌مستشاران خارجی احتیاج ندارد»، «هرگونه تفتیش عقاید در ارتش محکوم است» و «سرباز نیز برای تامین زندگی خود و خانواده‌اش احتیاج به حقوق کافی دارد» است. «سرباز وانقلاب» خواستار نابودی اطاعت کورکورانه در نظام ارتش و قطع دست امپریالیسم است. این نشریه اگر چه از صفحه‌بندی مناسبی برخوردار نیست، پرباز وارزشمند است و معمولا افشاگریهائی در آن می‌توان دیدکه در کمتر نشریه‌ای به‌چاپ می‌رسد واصولا افشاگری یکی از مهمترین کارهای دست اندرکاران این نشریه است. تاکنون در زمینه‌های گوناگون از جمله وقایع سنندج، عاملان کشتار ۱۷ شهریور، تشکیل شورا در ارتش و واحدهای نظامی، اخبار نظامی، قراردادهای استعماری و... مطالب‌ارزشمندی در سرباز وانقلاب به‌چاپ رسیده است‌قیمت این نشریه ۱۰ ریال است و معمولا هرهفته

یکبار به‌چاپ می‌رسد.

آرمان

هفته‌نامه «آرمان» ارگان مرکزی سازمان جوانان و دانشجویان دموکرات ایران است. این نشریه که همواره دارای یك سرمقاله است، نشریه‌ای جاافتاده و خواندنی است. تنوع مطالب آن بسیار واز صفحه‌بندی و کاغذ مناسبی برخوردار است. در آرمان که معمولا در شش صفحه چاپ میشود، مسائل کارگری و چهره‌های برجسته انقلاب خلقهای جهان جای عمده‌ای دارند. در این نشریه همواره شعارهائی نیز دربای صفحات چاپ میشود. در یکی از شماره‌های آرمان نوشته شده است. ایران انقلابی سازش خلقی میخواهد ودر مطلبی درباره دانشگاهها تاکید کرده است «دانشگاه همچون دیگر نهادهای اجتماعی کارکردهائی معین دارد. هرگاه کارکردهای دانشگاه در خدمت نیازهای جامعه نباشد، دیگر بار همچون ابزاری آرایشی و تزئینی برای پوشش زخمها ودردها بکار گرفته خواهد شد.

زنان نیز در آرمان جای عمده‌ای دارند. این نشریه برخلاف برخی ازنشریات دیگر خواستار حقوق مساوی زنان ومردان است. در یکی از شماره‌های آرمان ضمن اشاره به نقش زنان در انقلاب ایران نوشته شده بود: «بدیهی است که رهایی زنان از چنگال ستم، منوط به برانداختن ستم درکل جامعه است. تنها زمانی که همه حقوق غصب شده‌ی جامعه احقاق گردد، زنان هم خواهند توانست حقوق حقیقی خاص خویش را باز ستانند.»

آرمان از مصاحبه و گزارش و مقالات پربار نیز غافل نیست. در شماره‌های پیشین آرمان مصاحبه‌ای بافریدون تنکابنی، به چاپ رسید که خواندنی بود. مواضع ایدئولوژیك و جهت‌گیری این نشریه در برابر مسائل اجتماعی امروز ایران به‌حزب توده بسیار نزدیك است و به‌قولی دست اندرکاران آرمان، خود توده‌ای‌های جوان هستند. قیمت این نشریه ۵ ریال است.

بیداری

«بیداری» هردوهفته یکبار منتشرمیشود و آنچنان که خود می‌نویسد «تلاشی است در جهت تحقق جامعه توحیدی» بیداری یك نشریه اسلامی است وتفسیر و آموزش‌اصول اسلام در آن جای ویژه‌ای دارد، اما این به‌معنی پذیرش‌شرایط کنونی حاکم برکشور و اینکه از دستگاه رهبری کننده و دولت انتقاد نمی‌کند نیست. بیداری یك نشریه اسلامی انتقادی است و معمولا اخبار در آن جای بسیار محدودی دارد و بیشتر به‌مقاله و تفسیر می‌پردازد. در یکی از شماره‌های این نشریه نوشته شده «بسیاری از روحانیون چون در زندگی اقتصادی و تولیدی جامعه مستقیما شرکت ندارند از شناخت واقعی اجتماع بدورند و تبلیغات گسترده رادیو تلویزیون را مورد حمله قرار داده، نوشته است «آیا لازم بود هنگام برگزاری رفراندوم با تبلیغات گسترده و بی‌معنی و هیاهوی بسیار و باسبك تبلیغات مضحك رستاخیزی اعتبار انقلاب خود را تا سطح انقلاب سفید پائین بیاوریم؟»

این نشریه واژه‌های اصیل فرهنگ قرآن را نیز معنی می‌کند، از جمله معنی واژه مستضعفین را چنین نوشته است: اصیل‌ترین قشر محروم جامعه که خواهان کمال‌جویی و رهائی از قید و بند اسارتهای حاکم در تاریخ میباشد، این افراد پایگاه اصیل مردمی انقلاب توحیدی را تشکیل می‌دهند و سرمایه مادی و معنوی حزب مدون انقلابات رهائی‌بخش توحیدی را تامین می‌نمایند. بیداری برخلاف برخی نشریات، از مواضع و خواستهای برحق‌مردم شدیدا دفاع می‌کند، از جمله درباره وقایع کردستان نوشته است، حوادث کردستان نشان داد که قبول خواستهای برحق توده‌ها بهترین راه ترك مخاصمه است و این روش عدالت را برقرار می‌کند.

بیداری به‌قیمت ۵ ریال بفروش می‌رسد و دارای قطع متوسط است.

جبهه آزادی

جبهه آزادی ارگان رسمی حزب‌ایران وابسته به‌جبهه ملی ایران است. این روزنامه که با قطع بزرگ و معمولا در چهارصفحه به‌چاپ می‌رسد، و متناسب با جهت‌گیری‌های کنونی جبهه ملی و حزب ایران گاهی لحن انتقادی دارد در سومین شماره «جبهه آزادی» مقاله‌ای تحت‌عنوان «به‌پیشگاه حضرت‌آیت‌اله العظمی امام خمینی» از یکی ازنطق‌های ایشان با زبانی نرم اما مستدل و قوی انتقاد شده است. در این مقاله بویژه به‌مبارزات گروهها و جمعیت‌های گوناگون در به‌ثمر رساندن انقلاب ایران اشاره شده و آمده است که برخلاف نطق امام که فرموده‌اند: «در طول این پنجاه و چند سال نیز اگر به‌یاد داشته باشید آنچه با قدرت‌های انقلابی مخالفت‌کرد روحانیون بودند، تمام جبهه‌های سیاسی کنار بودند، و...» حضرت امام خمینی نخست‌باید گفته شود که رهبر نهضت آزادی اکنون رئیس دولت است و... و دیگر آنکه از بیانات آن حضرت چنین برمی‌آید که گویا جز روحانیون مردان دیگری نبوده‌اند تا به مبارزات ضد استبدادی و ضد استعماری‌توده ایران بپیوندند و حال آنکه درست‌تر آن است که مبارزات دیگران را نادیده نپنداریم و مانند مدرس خود را برتر از دیگران نشماریم و بدان‌گونه که آن حضرت رهبری همه مبارزات را ویژه روحانی‌ها برشمرند، ندانیم، زیرا در آن صورت با حقیقت تاریخی روبرو نشده‌ایم و...

جبهه آزادی در مقاله دیگری درهمین شماره مطالب روزنامه‌ها و نشریات زمان مصدق را به‌عنوان اسنادخیانت به‌چاپ‌رسانده است.

جبهه آزادی انتقاد می‌کند، اما در مجموع روزنامه لیبرال و محافظه کاریست و برخلاف ارگانهای برخی از سازمانهای دیگر بی‌پرده و صریح در برابر مسائل اجتماعی و سیاسی کنونی‌ایران موضع‌گیری نمی‌کند. ■



غنای معادن

مقام‌ها و سازمانها و وزارتخانه‌های مختلف در دولت‌های گذشته برای احداث ذوب‌آهن بیش‌از نیم قرن مطالعه و بررسی کردند. ولی به‌علت نفوذ اجانب دردستگاههای دولتی و دربار ازاحداث این صنعت جلوگیری شد، در حالیکه نتیجه اکتشافات وسیعی که در زمینه شناسائی ذخائر طبیعی ایران برای تامین مواد اولیه این صنعت انجام شده نشان می‌دهد که ایران کشوری است که از حیث معدن غنی است، سنگ آهن ذغال سنگ، گاز و اب تا دهها سال دیگر در این منطقه وجود دارد و سنگ آهن مورد نیاز این کارخانه می‌تواند تنها از ناحیه یزد تامین گردد، و اگر قراردادی در چند سال قبل برای ورود سنگ آهن از هندوستان بین دولت ایران وهند منعقد گردید، بخاطر توسعه معاملات پایاپای‌بین دوکشور است. درصورتی که بسیاری از کشورهای تولیدکننده آهن از جمله ژاپن سنگ آهن مورد نیاز خود را از خارج وارد می‌کنند و تولید آهن‌آلات‌برای این کشورها مقرون بصرفه است.

برای کشوری مانند ایران‌که مصرف سالانه آهن‌آلات آن میلیونها تن است وهمه ساله نیز قریب ۲۰ درصد بر مقدار این مصرف افزوده می‌شود، عدم توجه به‌توسعه این صنعت عظیم خیانت به‌کشور است.

ایجاد این صنعت در کشور توام با مبارزه ملت با رژیم فاسد گذشته بوده‌است و احداث آن برخلاف نظر آقایان فوق‌الذکر به‌آسانی انجام نگرفته است.

ایجاد صنعت ذوب‌آهن در کشور فقط حس جاه‌طلبی نبود، بلکه به‌گفته کارشناسان و مهندسان و تمام کسانی که در این کارخانه مشغول کار هستند، از نظر اقتصادی این‌اقدام بزرگ مقرون بصرفه بوده است و این خون تازه‌ای بود که در رگهای اقتصادی کشور روان گردید و روز بتون‌ریزی پایه‌های این کارخانه برای ملت ایران یك روز مبارك و میمون است و هیچ‌گاه از نظر ملت ایران فراموش نخواهد شد، منتها به‌علت عدم مدیریت صحیح می‌توان گفت که این صنعت نیز مانند بسیاری از واحدهای دیگر دچار مسائل و مشکلات شده است. شاید در این واحد نیز اختلاسهائی شده باشد و هم‌اکنون نیز هزینه‌های اضافی مصرف شود و به‌علت سوءمدیریت درگذشته تعدادی از کارکنان آن اضافی باشد، ولی خیلی آسان می‌توان مدیریت ناقص آنرا اصلاح و هزینه‌های اضافی آنرا حذف و اگر مختصری هم زیان داشته باشد به‌آن کمك کرد. کاری که بسیاری از کشورها کردند و امروز ازکشورهای پیشرفته جهان محسوب میشوند.

«فودریك‌لیست» که ترقیات شگرف آلمان قرن بیستم مرهون عقاید اوست می‌گوید: «صنایع نوزاد درهرکشور حکم‌طفلی را دارد که باید در کنف حمایت قرار گیرد، والا رقابت آنها با صنایع نظیر خود که در کشورهای خارجی از دیرزمانی بوجود آمده و دارای تمام وسایل هستند، میسر نخواهد بود، محصولات يك صنعت نوزاد، بطور قطع از نظر کمیت و کیفیت قابل رقابت با محصولات صنایع خارجی نخواهد بود، زیرا توسعه آنها ازلحاظ قلت کارگران‌متخصص، فقد تجربه و فقر مادی‌کار بسیار مشکلی‌است و اگر حمایت دولت نباشد مصرف‌کنندگان کالاهای خارجی را به‌کالاهای داخلی‌ترجیح خواهند داد و طولی نخواهند کشید که این صنعت نوزاد درهمان اوان طفولیت از بین خواهد رفت. از طرف دیگر صاحبان صنایع خارجی با تمام قوا سعی خواهند کرد که محصول این‌صنعت نوزاد را از رونق‌بیندازند، و بالنتیجه موجبات ورشکست شدن صاحبان آنها را فراهم آورند... هیچ‌رژیم اقتصادی‌که در آن توسعه کارخانه‌ها پیش‌بینی نشده باشد، به‌حال کشور مفید نیست. کارخانه قوای اخلاقی ملت را بی‌نهایت تقویت می‌کند. کارخانه‌هابرای محصولات کشاورزی‌يك بازار ثابت و غیرقابل تغییر بوجود می‌آورند وهیچیك از مشکلات جنگ یاممنوعیتهای قانونی که بازارهای خارجی را از بین می‌برد، آن بازار را بروی آنها نخواهد بست...»

«پیرروسو» دانشمند فرانسوی نیز در کتاب صنایع واختراعات می‌نویسد: «... این موضوع از لحاظ اقتصادی امروزه مورد قبول است که ثروت هرمملکت عبارت ازمجموعه تاسیسات صنعتی و کارخانه‌ها و سدها ومنابع معدنی آن است و خروارها طلائی که ممکن است این مملکت در بن انبارها گرد آورده باشد، اهمیت مادون دارد...»

این کارخانه در شرایطی احداث شد که دولت سازنده آن حاضر شد که وام کافی و درازمدت برای ایجاد این صنعت با سود کم در حدود ۲٫۵ درصد بدهد و اصل و فرع خود را از خرید گاز طبیعی، این مایعی که دهها سال می‌سوخت و از بین می‌رفت دریافت کند.

احداث این واحد عظیم علاوه براینکه قطب اقتصادی بزرگی را که متکی برمنابع ملی می‌باشد بوجود آورد در راه تربیت متخصصین ورزیده و متبحر و بالا بردن‌سطح فنی کشور نیز اثری بارز بجای گذاشت.

به‌عقیده من کارشناسان، مهندسان، تکنیسین‌ها، استادکاران، کارکنان فنی و اداری و تمام کسانی که دراین واحدبزرگ صنعتی مشغول کار هستند، سربازان استقلال و حافظ استقلال ایران هستند. برای تعلیم این گروه سرمایه‌گذاری زیادی شده است. این گروه در این مدت نه فقط در بالا بردن سطح دانش خود کوشیدند بلکه توانستند از تجربیات گرانبهای خود بسیاری از کارگران را تعلیم دهند واکنون زمان آن فرارسیده تا از دانش و تجربیات این گروه بیش از گذشته استفاده کنیم. اینها می‌توانند در آینده در راه پیشرفت این صنعت گام‌های موثرتری بردارند وبه‌نحواحسن‌انجام وظیفه کنند.

ملت ایران آرزو دارد با توسعه این واحد عظیم بسیاری از صنایع مولد دیگر در کشور احداث گردد تابتوان کلیه نیازمندی‌های کشور را در داخل تامین گردد.

من از امام خمینی رهبر عالیقدر انقلاب و از مهندس بازرگان رئیس دولت موقت انقلاب تقاضا می‌کنم، نه‌فقط از تعطیل یا توقف قسمتهایی از این کارخانه عظیم جلوگیری کنند، بلکه درباره توسعه این واحد دستورات اکیدی هم صادر فرمایند.

در خاتمه از کارشناسان این فن و متخصصین این رشته بخصوص مهندسان، کارشناسان و کارگران این واحد عظیم تقاضا می‌کنم -که درباره لزوم واهمیت ذوب آهن اصفهان اظهار نظر دقیق کنند تا هم من و هم مقام‌های مسئول مملکتی و هم ملت ایران از این ماجرا با اطلاع شویم. ■

پراکنده‌ها

□ در شوروی مثلی است که می‌گوید: از نظر امریکائی‌ها آدم خوشبین کسی است که روسی یاد می‌گیرد و آدم بدبین آن که چینی می‌آموزد.

□ در کوبا، سلمانی‌هایی که ریش را می‌تراشند «ضدانقلابی»اند و در تایوان، خیاط‌هایی را که کت‌های «مائویی» می‌دوزند، در دادگاههای صحرایی محاکمه می‌کنند. اما در امریکا هرکس را که بادام زمینی دوست ندارد، پلیس تعقیب نمی‌کند!

□ جلو پارك ملت ـ پارك شاهنشاهی سابق ـ مردی از پوسترفروش کنار خیابان می‌پرسید:

ـ آقا عکس آقای صادق قطب‌زاده ندارید؟ مرد نگاه عاقل اندر سفیهی در او انداخت و گفت:

ـ مدام اینجا دردسر، دسته‌هایی که راه می‌اندازد را داریم، کافی است، عکسش را از دفترمخصوصشان چهار قدم بالاتر بگیرید.

□ ساکنان خیابان دکتر مصدق ـ پهلوی سابق ـ دارند عادت می‌کنند که هرروز آقای قطب‌زاده رادر یك اتومبیل‌شیك ببینند ـ که روز به‌روز عوض میشود ـ البته برای دفع بلیات! و معاونان و مشاوران‌ایشان را که با «رنجرور»های سازمان ویراژ می‌دهند و گاه کسانی را نیز جلو مدرسه رازی سوار می‌کنند ـ البته برای ثواب آن! ـ

□ «کاریکاتوریست‌های ایرانی آدمهای عقده‌ای هستند» این اظهارنظر یکی از طرفداران مخفی شاه است که اعتقاد دارد کاریکاتوریست‌ها عقده «شاه‌کم‌بینی» دارند و علاقه غریبی به بینی اعلیحضرت که تنهانشانه بزرگی در چهره ایشان بود، چون سالها جرات نداشتند، ایشان را با آن چهره واقعی تصویر کنند، حالا چیزی نمی‌کشند و همه کار و زندگی خود را رهاکرده‌اند وشده‌اند: شاه‌کش!

□ یك شیخ عرب امر به جمع‌آوری حرمسرا داد و وقتی همه جمع شدند، خطاب به‌آنها گفت: عزیزان من! با تشکر از محبت‌هایتان مجبورم شما را ترك کنم چون به‌حرمسرای تازه‌یی برخورده‌ام!

□ یك ویتنامی به ویتنامی دیگری گفت: هیچ میدانی امریکائی‌ها به ماه‌رفتند؟ آن یکی باخوشحالی گفت: جدی.همه‌شان؟!

□ هفته گذشته سر شب چند دزد نقابدار به‌خانه پیرمرد محترمی حمله بردند، ولی چون با آنچه که می‌خواستند روبرو نشدند، دست از پا درازتر رفتند، اما آن پیرمرد و برادرش از حال رفته بودند، همسایه‌ها دکتر خبر کردند. پزشك آمدو دوتا نبض گرفت و سرانجام صورت حسابی ارائه داد به مبلغ ۶۶۰۰ ریال گرفت ورفت. پیدا کنید دزد اصلی را!

صورت حساب ضمیمه است

کلینیك شبانه‌روزی قلهك

GHOLHAK. CLINIC

day & night

Date ____ تاریخ

Name ____ نام‌بیمار

نسخه را همراه بیاورید

آدرس: قلهك‌جنب شهرداری‌اول‌تیرماه
Tel: 266477 تلفن ۲۶۶۴۷۷

□ به برژنف خبر دادند که مادرت ناراحت است. نزد او رفت و گفت: مادر! چرا ناراحتی. حالا که وضعمان خوب شده، دوتا اتومبیل داریم. سه‌چهارتا خانه، الان شما در یکی از آن ویلاها زندگی می‌کنید، کلی لباس داریم و پول... چرا ناراحتید؟ مادر برژنف با خونسردی جواب می‌دهد: بله، همه اینها را داریم، ولی میترسم چپها بیایند واینها را از ما بگیرند!

□ بریژیت باردو، زیبای زیبایان گفته است: مسکو شهر عجیبی است. در خیابان، در وسط روز، لخت مادرزاد راه می‌رفتم، فقط یك کفش پایم بود. هرکس می‌گذشت سرش را برمی‌گرداند، پایم را دید می‌زد!

□ در زمان استالین، به‌مرکز خبر دادند که در سیبری، اسکلتی کشف شده و تصور می‌رود متعلق به چنگیزخان باشد، از مسکو یك زیست‌شناس به‌محل ارسال شد. وی پس‌از یك شب تا صبح که با اسکلت تنها بود، فردایش اعلام داشت: اسکلت متعلق به چنگیز است. پرسیدند: از کجا فهمیدید. گفت: بالاخره خودش اعتراف کرد!

□ دختر و پسری نامزد شده بودند، نقشه آینده را می‌ریختند. دختر پرسید:

ـ دلت میخواد، چندتا بچه داشته باشیم؟

ـ چهارتا!

ـ چرا چهارتا؟

ـ چون نمی‌خوام یکیشان چینی‌باشد. دیروز در کتابی خواندم از هر ۵تا بچه دنیا یکی چینی است!

□ وقتی امریکا ساخته می‌شد. خداوند سه فرشته را مامور کرد تا درآنجا ساکن شوند، آنها رفتند عبارت بودند از فرشته درستکاری، فرشته هوش، و فرشته سرمایه‌داری. اما آنها سر یك موضوع‌جزئی دعوایشان شد و یکی را بیرون کردند.خدا عصبانی شد و مقرر گردید از آن پس هیچ امریکائی این سه فرشته را، باهم، نداشته باشد. همیشه فقط دوتای آنها را.

بنابراین هرامریکائی درستکاراست و باهوش، سرمایه‌دار نیست!

هر امریکائی سرمایه‌دار است و باهوش، درستکار نیست!

هر امریکائی درستکار است و سرمایه‌دار، با هوش نیست! ■

فرامرز خبیری

پس‌از صد سال، نظرات او شفافیت روز دارد

گویی طالب‌اف برای امروز نوشته است

ایرانی... پس‌از این اگر اداره خود را قادر نشود به‌گاو هزار شاخه رجاله‌دچار می‌گردد.

به‌دنبال مطلب دیگری بودم که به چند نامه ازحاج عبدالرحیم طالب‌اف تبریزی برخوردم، این نامه‌ها را انگار دیروز نوشته بود - که در اصل هفتاد سال پیش نوشته است - و مضمون نامه‌ها چنان تازه و باب روز این روزها بود که حیفم آمد نقلشان نکنم. اما اول، توضیح مختصری درباره‌ی شخصیت ادبی و سیاسی او ضروری است.

این حاج‌عبدالرحیم طالب‌اف تبریزی، در سال‌مرگ فتحعلیشاه، یعنی ۱۲۵۰هجری قمری در محله سرخاب تبریز به دنیا آمد. پدرش نجار بود و او این موضوع را در یکی از نامه‌هایش ذکر کرده است: «پسر نجار کجا، این القاب و اوصاف کجا». ترک‌زبان بود. از نوجوانی به تفلیس رفت و از آن زمان قفقاز اقامتگاه معمول او شد. اوایل مقاطعه‌کاری میکرد و عیالی شیعی مذهب اختیار کرد و در «تمرخان شوره» که مقر حکومتی داغستان بود زندگی را گذرانید، محتملا مدتی را هم در استانبول اقامت کرد. اواخر عمر چشمانش تار شد و مدتی برای معالجه به برلین رفت، (سال ۱۹۰۳ میلادی) که چندان نتیجه‌ای نگرفت و باز به قفقاز بر گشت، (در نامه‌ای چنین حکایت می کند: «دو هفته می‌باشد که به سلامتی وارد شوره شده رسیدگی امورات را سر کرده و قدری از رنج راه آسوده گردیده، اینك جواب پنجاه مکتوب که در روی میز حاضر و به چشمهای بی‌نور من ناظر است که کی جواب خواهم داد»). او درسال ۱۳۲۹ هجری قمری، یعنی یکسال پس از موفقیت قطعی انقلاب مشروطه ایران درگذشت.

طالب‌اوف از نویسندگان متعهد و متفکرانی بود که در حرکت کلی انقلاب مشروطه ایران تاثیر مهمی گذاشت. فکر آزادی و تعیین سرنوشت ملی در سراسر



آثارش موج میزند و تصور او از ملت‌گرایی و تجدد، هرچند همچنان نظر به الگوی اروپایی آن دارد، اما اغلب با در نظرگرفتن متن سنتی و عقاید و اصول مذهبی ملت ایران طرح میشود و از این لحاظ و در مقایسه با مستفرنگ‌های آن زمان، مقام شایسته و مهمی را احراز می‌کند. عقاید مذهبی و ایمان شخصی او در سراسر آثارش حضور دارد و حتی در همان چند تکه از نامه‌هایش نیز، که نقل خواهد شد، مشخص است. نثر ساده و بی‌پیرایه‌ی او قطعا در دلنشینی و مقبولیت عامه‌ی آثارش نقش مهمی داشته است و در اهمیت افکار و نظریات او همین بس که اینك، وقتی پس از هفتاد سال، نوشته‌هایش را می‌خوانیم می‌بینیم همچنان صحیح و صائب و درخور استفاده مانده‌اند و من این ماندگاری را جز در آثار یکی دو تن - چون سیدجمال‌الدین اسدآبادی - جای دیگری سراغ ندارم.

اما طالب‌اوف، هرچند که در به‌ثمر رسیدن انقلاب مشروطه سهمی درخور توجه داشت، از سیاست عملی دل خوشی نداشت

و از آن دوری میجست. همانطور که وقت
از طرف اهالی آذربایجان به نمایندگی‌مجل
دوره اول انتخاب شد. به ایران نیامد. یع
اول وعده داد و به یکی از دوستانش نوش
«**اگر بنده را انتخاب نمایند سر از**
نشناخته میآیم». اما بعد زیر قولش زد
در قفقاز ماند.

او که در نامه‌ای می‌نویسد «باری با
ایستاد و کار را ساخت و شهید راه وط
شد». هرگز به عرصه‌ی کشاکش و نب
انقلابیون قدم نگذاشت و سهم و دینش
در قالب نوشته‌ها و مقالات متعدد به وط
ادا کرد. نظریات نسبتا معتدل و جهانبی
جهاندیده‌ی او بیشتر وقتی نافذ و خا
می‌افتد که به رجال و انقلابیون موفق
مستقر، هشدار می‌دهد و از آنان می‌خوا
تا غره‌ی به ثمر رسیدن انقلاب نشوند
بدانند که هنوز راه درازی در پیش دارن
مثلا در نامه‌ای می‌نویسد: «ایرانی که تا کنو
اسیر گاو دو شاخه استبداد بود، اما بعد
این اگر اداره خود را قادر نشود به گ
هزار شاخه رجاله دچار میگردد، آن وق
مستبدین به نابالغی ما می‌خندند و دشمنا
اطراف شادی‌کنان لاحول می‌گویند».

(وقتی‌این‌نوشته‌را که در ذیحجه‌ی‌سا
۱۳۲۴ قمری چاپ شده میخوانم، بنظرم م
آید که دارم به تکه‌ای از نطق نخست‌وز
دولت موقت جمهوری اسلامی ایران گو
می‌دهم!)

نصایح او، گمان می‌کنم هنوز بسب
مناسب و قابل بهره‌گیری است و عل
الخصوص درونگری‌های او در پیش‌بین
تنگناهای پس از انقلاب، سخت به ک
اینروزها می‌آید. در این باره می‌نویسد:

«**ایرانی باید بفهمد که این هیجا**
و این مرحمت بزرگ (آزادی) برای آ

چه تکالیف شاقه را داعی و موجب است و چه مخارج گزاف درپیش است. باید خودشان را به استقبال تهیه تنخواه خرید سعادت و ترقی حاضر نمایند. دیگر نگوید که در عصر حاجی‌میرزا آقاسی دوشاب از حالا ارزانتر بود».

آثار طالب‌اوف از این قرار است:

ـ نخبه سپهری، در شرح حال حضرت رسول.

ـ مسالك‌المحسنین، در نخستین فواید علوم جدید.

ـ کتاب احمد، بحثی در حقوق وقانون.

ـ پندنامه مارکوس، ترجمه تفکرات مارکوس اورلیوس امپراطور فیلسوف روم قدیم.

ـ ایضاحات در خصوص آزادی، پیدا است که در چه باب است.

ـ سیاست طالبی، روشنگر مطامع بیگانگان و قول و قرارهای فرضی آنان در باره ایران است.

نامه‌ها یا «مکتوب»های طالب‌اوف را از کتاب پرارزش «سواد و بیاض» آورده‌ام (و جز آن، در مطالب بالا هم بسیار از آن سود گرفته‌ام). سواد و بیاض، مجموعه‌ی مقاله‌های تحقیقی استاد بزرگوارم آقای‌ایرج افشار است که همیشه ـ نه من تنها که جمع کثیری ـ شاگردان رسمی یا تلامیذ دورادور مدیون ایشان بوده‌ایم و انشاءالله که همچنان عمری باشد تا خوشه‌چین خرمن فیاض علم ایشان باشیم.

***

در نامه‌ی زیر، نصایح طالب‌اوف را به ملت و نمایندگان مجلس و حضرات علما می‌خوانیم:

«... شهدای کربلا هفتاد و دو نفر بودند. نفوذ هر شهید به اعصار آتیه در پروغرس (ازدیاد) عدد آنهاست. از این مسئله استخراجات غریبه می‌توانی بکنی. باید فراموش نکرد که آزادی ثروتی است عمومی و موروثی، آنرا به وراث بالغ باید تسلیم نمود. آزادی نه مقدمه است و نه نتیجه، یعنی کلمه‌ای است ورای قاعده منطقی.... کسی میتواند حامل او شود که این معنی را درست بفهمد. ایرانی باید بفهمد که این هیجان و این مرحمت بزرگ برای آنها چه تکالیف شاقه را داعی و موجب است.... بهر حال حضرات علما سلمهم‌الله باید بدانند که فرمایش حضرت ختمی‌مآب ـ الیوم اکملت لکم دینکم ـ داعی چه رقابتها گردید و سبب چه‌ها در قلوب حاسده گردید. عمل انتخاب کار بس سخت و سنگینی است. به مرگ من و قربانت شوم نمیتوان حیثیت ملتی را فرو گذاشت. صاحبان شرع باید بدانند که احکام شرع را امروز باید سی‌هزار مسئله برافزود. در هر جا مقتضیات زمان را با حفظ اسلام تطبیق نمود و احیای ملت را در روی یك اساس محکمی گذاشت که از باد و باران نباید گزند، و مردم را فهمانید که اول عبادت، حفظ وجود یعنی «قالب دین» است و برای حفظ وجود هم هرچه لازم است باید مرعی و مجری داشت».

(۵ جمادی‌الثانی ۱۳۲۶ قمری)

در نامه‌ی دیگری که بعد از تشکیل مجلس نوشته است، از نمایندگان مجلس اول چنین با سرافرازی یاد می‌کند:

«مجلس ملتی علی‌الحساب کم‌کم در انظار عالم به اعتنای خود می‌افزاید. اروپا یا باید کتب معلومات خود را به‌آب بشوید و یا اقرار بکند که مبعوث امی بوده است. مبعوثان امی مجلس ملتی شاهد صادق این ادعاست».

و این مبعوثان امی، اشاره به‌بسیاری از نمایندگان مجلس اول است که هرچند از دانش و تخصص فراوان بهره‌ای نداشتند و گاه حتی بیسواد بودند، اما خالصانه در راه حقیقت و شرافت قدم برمیداشتند واسباب روسفیدی ملت ایران شدند.

در جایی دیگر، به تحولات پس از پیروزی انقلاب مشروطه و حالات مردمی که نمی‌دانند با حاصل پیروزی خود چه کنند اشاره می‌کند که خواندنش اینروزها به‌جا و لازم است. متن کلی این نامه سخت امیدوارانه و بشارت‌دهنده است و از تلخی و نق و نق و حضور دائمی عقل دوراندیش او چندان نشانی ندارد:

«... ولی با این همه خدای رئوف در مرحمتی بر روی ما گشود... و مردم گرفت آنچه را که هنوز قادر به حفظ آن نیست. فقط مایه امیدواری غیرت و بی‌غرضی مبعوثان (نمایندگان مجلس اول) است که به حول خدا روز به روز در تزاید است و حس فهم آزادی است که تبعه جاهله را این کلمه تأثیر اکسیر بخشیده است. در ایران دزدان رعیتی و گرگان چوپانی و پاسبانی می‌کنند که در هیچ تاریخ عالم مثل آن دیده و شنیده نشده است و این فقره غیرمترقبه که داخل و خارج را متحیر می‌کند یا از فشار ظلم و استبداد است که مردم یکدفعه (از آن) آسوده شده و به شعف آمده‌اند... و یا بالطبع پیشوایی علما و روحانیان به همه مردم ایران یك استغنای روحانی و حیثیت وجدانی بخشیده که اگر کارها اینطور پیش برود ایران در ده سال شهر صاحب‌الزمان (ص) میشود و اشخاص موبد ظهور می‌کنند».

امیدواری و خوشبینی طالب‌اوف به «استغنای روحانی و حیثیت وجدانی» مردمی که انقلاب را به پیروزی رسانیده‌اندموقعیتی نظیر این روزها را تصویر می‌کند. چرا که امروزه هم می‌بینیم مردمی را که از ناپاکی‌ها و گرگ‌خصلتی‌های خود رها شده‌اند و سراپا شور واشتیاق، به‌خدمتگزاری‌مردمشان برخاسته‌اند. این تبلور امید و شوق پس از انقلاب و دوست داشتن و باور داشتن مردم، در نامه‌ای دیگر نمایان است:

«کدام ایرانی است که فقر ملت را بداند و اعانه ندهد و دینار آخری خود را بذل نکند... کدام ایرانی نمی‌تواند نفع خود را بفهمد؟... ایرانی حالا و استقبالا خود قادر است که استبداد ماضیه را محدود و معدوم نماید. باری باید ایستاد و کار را ساخت و یا شهید راه وطن شد. در کارهای خطیر از این دو یکی ناگزیر است. به‌خدای لایزال اگر این مجلس و یکصد و شصت و چند نفر و نیل متفق باشند... و اول از تعلیم و تربیت ملت شروع نمایند همه اروپا را متعجب می‌کنند. در دهات آذربایجان دعوای صد ساله را مجلس منتخبین در یك روز قطع و فصل می‌کنند. اگر مجلس ملی از عهده خود برنیاید تجدید استبداد و انقراض دولت بی‌شبهه است».

(در سال ۱۳۲۴ تحریر شده است)

در نامه‌ای دیگر که پس‌از پیروزی انقلاب تحریر شده، اشاره به «متنفذین بی‌دین» می کنند که در راه انقلاب سنگ می‌انداخته‌اند و سپس به‌ضرورت انتخاب نمایندگان حقیقی ملت و اینده، بحث‌اصلی عفو و گذشت و ملایمت را پیش می کشد که «مطلقا از گذشته حکایت نکنند و هیچ کس را به‌قول و به‌فعل توبیخ ننمایند». این نامه الگوی عقلایی و خالی از تعصبی را به‌فاتحین انقلابی ارائه می‌دهد و شباهت عجیب و انکارناپذیری (علی‌الخصوص در مورد مثالی که از فتح مکه و ورود حضرت رسول به‌آن شهر میآورد) به‌سخنرانی اخیر نخست‌وزیر دولت انقلابی جمهوری اسلامی در همین مورد دارد:

«... متحیر بودم که چرا تبریزیان که غیرت تاریخی ایشان معروف آفاق است

خوابیده‌اند. معلوم شد تقدیر چنین بوده.
اگر دیر آمد، دلپذیر آمد و متمم اقدامات حجج اسلام تهران گردید.... اما متفذین بی‌دین‌ما که متملق و طرفدار استبداد بودند از جنب حقیقت اسلام و امضای تمرد و نفاق چنان سخت گرفتند و گرفتار شدند که بعداز این چراغ کذب آنها در قلوب مطلقا نوری نخواهد داشت ـ وسیعلم‌الذین ظلموا. دست آنهایی را که کفن می‌پوشند می‌بوسم و پای آنها را که «یانصارالله» می‌نوشتند می‌بوسم. شکر خدا را که نمردیم و بدیدیم و شنیدیم. حالا فقط یك وظیفه برای عموم مجاهدین باقی است. آذربایجان باید دوازده نفر آدم به‌مرکز بفرستد. در این انتخاب فقط بی‌غرض وصادقانه حرکت‌نمائید. در همه کار اتفاق رداشته باشید). با آن‌که مغلوب مجاهدین شدند باید در کمال الفت و صداقت حرکت نمایند. مطلقا از گذشته حکایت نکنند و هیچ‌کس را به‌قول و فعل خود توبیخ ننمایند. زیرا اینها همیشه مخالف آزادی است. هرکس ده روز قبل مخالف بوده حالا موالف (موافق) شده. از افعال حضرت خاتم‌الانبیاء (ص) باید تحصیل تجربه نمود. در فتح مکه به‌قریش فرمود بعداز این برای شما تقصیری نمانده. مبادا روسای مجاهدین حرکتی بکنند که داعی حسد معاندین گردد. در اول کار باید صاحب‌نفس مطمئنه بشود وخود را فراموش نماید. گوشت و خون و غیظ و غضب و سایر قوای طبیعی و بشری را داشته باشد، اما نه‌آن قوا مجری شود و باید از آن مصفی گردد تا بتواند هزاران ذکر خیر و رحمت ملت را قبول خود نماید. این خدمات را فقط به‌صاحبان نفس مطمئنه می‌دهند».

(۶ رمضان ۱۳۲۴)

طالب‌اف به‌آذربایجان و موطنش‌تبریز بسیار علاقه داشت. در نامه‌ای می‌نویسد «بنده محب عالم، و بعداز آن محب ایران، و بعداز آن محب خاك پاك تبریز هستم، چه‌کنم حرف دگر یاد نداد استادم». و درجای دیگر، تحمل نمی‌کند که جراید فرنگ از انقلاب ایران و ایرانی خرده بگیرند و می‌گوید «اگر کاسنی تلخ است از بوستان است و اگر عبدالله مجرم است از دوستان (از خواجه عبدالله انصاری نقل کرده است). عیب‌ایرانی را باید ایرانی و ایرانی‌نژاد بگوید و نه دیگران. هرکس را عقیده غیر از اینست ایرانی نیست (از جریده ملی، شماره ۳۳، ۱۳۲۴ قمری). اما درعین‌حال به‌نقادی و راهنمایی ـ و حتی گاه بدوبیراه‌گفتن هم ـ سخت اعتقاد دارد و اغلب بیم دارد پیروزی، چنان اعتماد و تساهلی را در پی داشته باشد که لطمات غیرقابل تحمل به‌بار آورد و می‌هراسد که دستاوردها، به‌خاطر ندانم‌کاری‌ها و بی‌برنامگی‌ها به‌مفت از کف بروند. این نامه را بخوانید:

«آقای مدیر محترم، روزنامه ملی دو روز قبل رسید. با صفر قطعه چون عنوان ارجمند انجمن ملی را دارد بنده به‌وسعت آذربایجان و لطف تبریزش پذیرفتم. سبحان‌الله نام تبریز در نزد این پیر خادم چه‌قدر محترم و عزیز است..... با این بساط خودنمایی که مقیاس عمق حمق اورا درترویج مال اجنب و در معنی جز لعبت بازی اطفال نیست، ثروت مملکت‌را به کیسه بیگانه‌ریختن و خود را عمدا در نظر فروشنده‌ها خریدار دیوانه به‌قلم دادن، از تشریفات این اوضاع وحشت بالیده‌شدن و فخر کردن و از ذلت ملتی آسوده و بی‌خبر نشستن، باز وجدانم راضی نمیشود بگویم این ملت نجیبه هنوز بیدار نشده یا بیدار شده و هشیار نگشته، از بیماری صحت یافته اما تیمار نیافته، ازادی را شنیده اما لذت او را نچشیده، ترازوی صحیح گرفته اما چیز صحیح‌الوزن نسنجیده، انبار خریده اما مال‌التجاره هوز نچیده است. انشاءالله دفتر مرور ایام مصالح امور ما را نشان میدهد و فلسفه زمان پی مقصر ما را به‌عشرت زندگانی کثت کری می‌نماید و به قناعت و حفظ ثروت و لزوم مکاتب ومدارس و تشکیل شرکت‌ها و جمعیتهای خیریه و علمیه مجبور می‌نماید».

(ذیحجه‌ی سال ۱۳۲۴ هجری قمری)

اعتقاد مسلم و محکم طالباف به اسلام، از یك نامه‌ی بسیار احساساتی و مشتاقانه‌ی او ـ که در ذیل می‌آید ـ آشکار می‌شود. معلوم است که پس ازبرگزاری مراسم حج، درد دل و انتقادهایش‌ازاداره‌ی مکه، و وصف شوق و جذبه‌اش از زیارت بیت‌الله را بی‌محابا عنوان کرده است. بد نیست اگر یادمان باشد که مرحوم جلال آل‌احمد هم عین این برداشت را در کتاب «خسی در میقات»اش آورده است ـ آن جا که پیشنهاد می‌کند اداره‌ی مکه و مناسك حج را باید از اینها بگیرند وبسپارند به یك بین‌المللل اسلامی. اما طالب اف هفتاد سال پیش می‌گوید:

«امروز به عقیده من رفتن مکه برای مسلمان جایزنیست. حکومت عثمانی وشریف مکه دشمن واجب‌الخلع اسلامند. اگر ب
محکمی در کار این مکان مقدس نگذا
بعد از چند سال دیگریا درتصرف‌انگلیس
و یا در تحت اداره تمام اروپاست.... اسا
استعداد لاهوتی مسلمین اعتراف یك‌حقیق
واحده‌ای است که این دین پاك وعقا
مقدسه دسترس سایرین نباشد. توج
سیصد وپنجاه میلیون مسلم را که هر
فی‌الواقع دو چشم خداست که از حدق
بشر ناظر است، جز این نقطه، مرکــز
نیست. پرتو کبریایی این بیت ساده (چ
است) که تجلی طور در جنب آن چ
آینه و کور و چشمه نور خورشید تاریک
از چشم مور می‌نماید... بنده از خدا چیز
نخواستم و جز مرگ و توفیق استدعا
نکردم. یعنی بهتر از حیات و توفیق توج
در خلقت چیزی گمان نداشتم که اگـ
بود، یحتمل می‌خواستم».

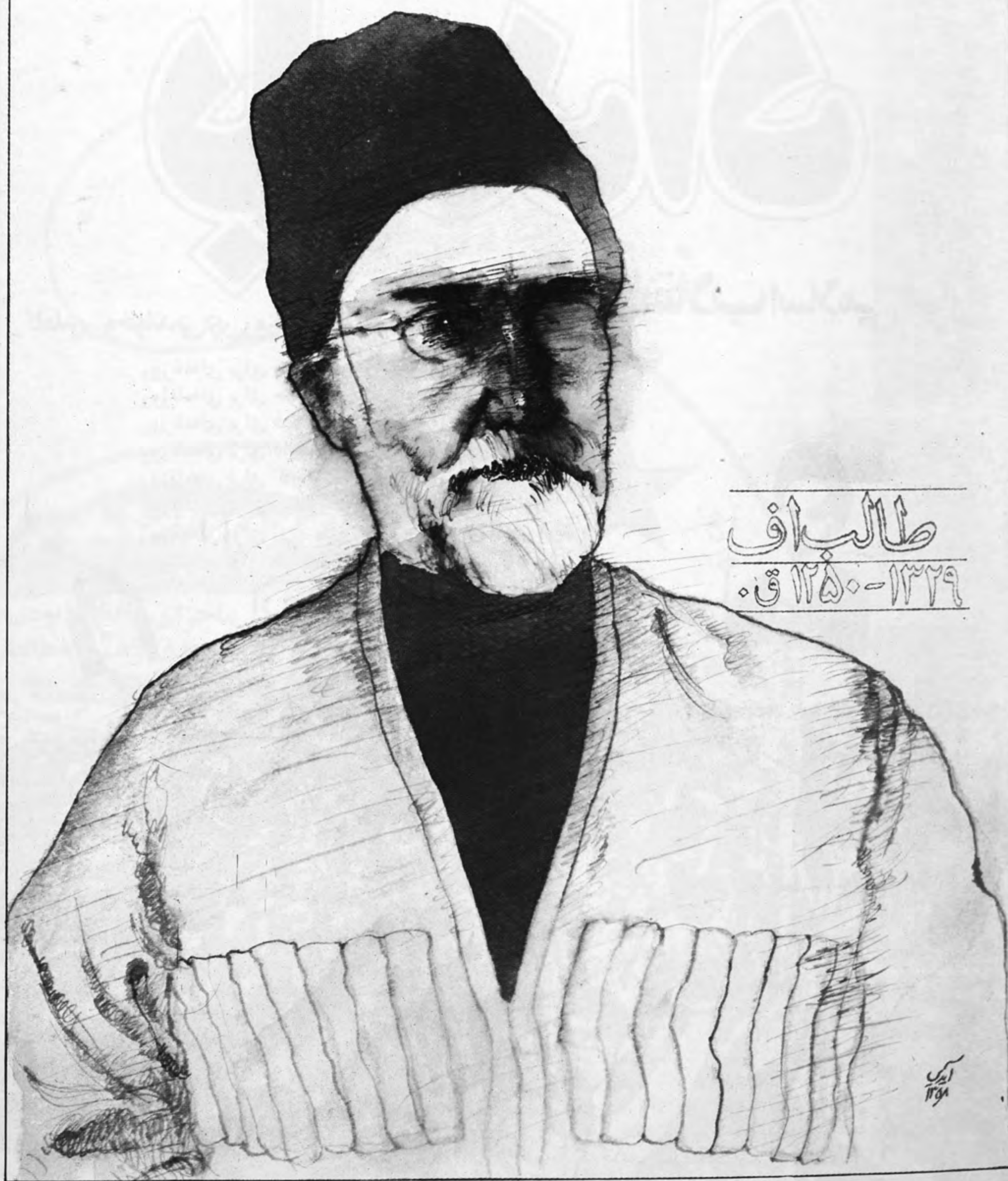
(در سال ۱۳۲۵ قمری تحریر شد

صدای طالب اف از فاصله‌ی د
صدساله به‌ما میرسد. اما حرف حسا
همیشه حرف حساب است و هرچه از عمر
بگذرد، پخته‌تر و سنجیده‌تر می‌افتد.

حالا که دوباره نامه‌هایش را می‌خو
می‌بینیم چه رای صائب و اندیشه‌ی روش
داشته‌است. کاش‌عقاید ونظریات روشنفکر
امروز ما هم بتواند از این دالان تاریك
غریب ایام و سالها سالم بگذارد و بعد
صد سال، طراوت و حقانیت این روزهای
را همچنان محفوظ داشته باشد.

طالب اف درباره‌ی خودش می‌نویس
«بنده به زبان روسی آشنا هستم
فرانسه نمی‌دانم وخط را بسیار بد می‌نویس
خط ایرانی طبیعی بنده نیز تعریفی‌ندار
عربی هیچ بلد نیستم. فارسی رامعلوم‌اس
چنان میدانم که عرب فرانسه را. با وج
این از برکت کثرت مطالعه و زورمداوم
بعضی آثار محقر به یادگار گذاشتم
اخلاف بنده تکمیل نموده بنده را مهندس
انشای جدید بدانند».

خدایش بیامرزد و رحمت حق‌شاملش باش


طالباف
۱۲۵۰-۱۳۲۹ ق.